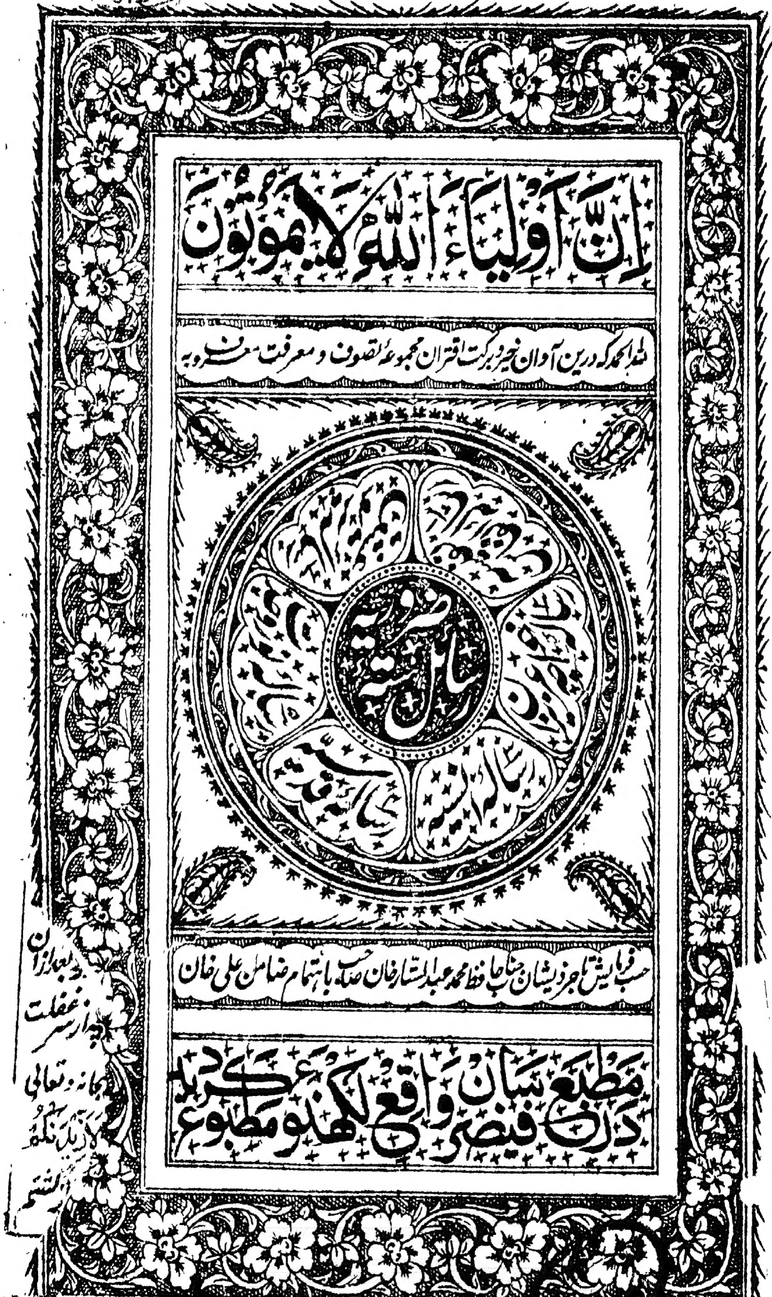

إن أولياء الله لا يموتون
الحمد لله که درین آوان خیر و برکت اقتران مجموعهٔ تصوف و معرفت معروف به
حسب فرمایش تاجر ذیشان جناب حافظ محمد عبد الستار خان صاحب باهتمام ضامن علی خان
در مطبع بستان فیض واقع لکھنؤ مطبوع گردید



بسم الله الرحمن الرحيم

...ران ارشدك الله تعالى في الدارين اى طالب صادق و اى مريد عاشق
...اگاه که حق سبحانه تعالی بنده را بمحض عنایت خود [illegible] ...یث نبوی
صلی الله علیه وسلم التائب من ال... [illegible] ...شرف گرداند
باید که همگی همت مصروف برا... [illegible] ...بی یاد کردن آنحضرت
جل ذکره نباشد [illegible] ...دت او صرف کند و بیاد مشغول باشند
سه [illegible] ...بست این حرف ست که از مصاحب ناجنس احتراز
... ناجنس جماعتی اند که در طریق اینکس نباشند یا کسانی اند که روئی
...گردانیده دنیا را قبلهٔ خود ساخته اند ایشانرا نیز احمق می نامند سه
...ن بگریز چون عیسیٰ گریخت ، صحبت احمق بسی خونها بریخت + اکابر
... قدس الله ارواحهم ضرر مصاحبت این جماعت را دریافته اند و مریدان
...ورا درینباب مبالغه تمام نموده اند عزیزی از سر شفقت قسم یاد کرده میگوید سه

ای بذات پاک الله الصمد + به بود مار بدی از یار بد + مار بد جان میستاند از سلیم +
یار بد آرد سوی نار جحیم + عزیزی دیگری میفرماید ع بگریز از ایشان اگرچه باشند
خویشان ست ۵ بر رخ هرکس نبود داغ غلامی ز دوست + گر بد پرسن بود دشمن و
اغیارم دوست + چون این مقدمه معلوم شد دیگر پنج وقت نماز را در وقت بجماعت
باید گذارد که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در باب جماعت مبالغه و تاکید بسیار
کرده اند که اِنَّ فِی الْجَمَاعَةِ رَحْمَةً ست ۵ ما درست آنکه مرد تنها رو + لطف حق
افگند بر وی پرتو + چون خفتن را بجماعت ادا کند بخانه بیاید متوجه قبله نشیند تا زمانیکه
خواب غلبه کند آنگاه سه نوبت (یعنی نماز عشا) کلمه شهادت و سه بار قل هو الله احد و سه بار قل
اعوذ برب الفلق و سه بار قل اعوذ برب الناس بخواند و بر کف دست بدمد و بر اعضای
خود بمالد و ثواب آنرا باهل قبور که منتظر خیر زندگان اند بخشند تا سبب آسایش ایشان
میرسد حق سبحانه تعالی بر و بخشایش رحمت کند که حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم میفرمودند اِرْحَمْ تُرْحَمْ ست ۵ خدا را ابر آن بنده بخشایش ست که خلق از وجودش
در آسایش ست + بعد از آن رو بطرف قبله بدست راست خواب رود هرگاه
که از خواب بیدار گردد کلمه سبحان الله تا آخر بخواند بعد از آن طهارت سازد و در شستن
هر عضو سه بار القادر گوید یا دعاهائیکه فرموده اند بعد از تمامی وضو این دعا را بخواند اللهم
اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین واجعلنی من عبادك الصالحین واجعلنی
من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون بعد از آن دو رکعت نماز شکر وضو گزارد و بعد از آن
ملاحظه اوقات گذشته خود بکند که از سر غفلت نگذشته باشد شکر آنرا بجا آورد و آنچه از سر غفلت
و بیداری گذشته باشد در حسرت و عذر تقصیر او شده بازگشت بحضرت حق سبحانه و تعالی
بکند تا توفیق شکر زیاده شود مضمون قول حضرت حق سبحانه و تعالی لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَاَزِیْدَنَّکُمْ
و این کلمه بازگشت سه بار بزاری و تضرع و خشوع هرچه تمام تر بگوید خداوندا بحضرت تو بازگشتم

هر بدی و تقصیرے کہ بر من گذشتہ است از دانستہ و نادانستہ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ یکبار این را نیز بگوید ابیات چون بدرگاہ تو خود را در پناہ آوردہ ام + یا الٰہ العالمین بار گناہ آوردہ ام + بر درت زین بار خود پشت دوتا آوردہ ام + عجز و زاری بر در عالم پناہ آوردہ ام + من نمیگویم کہ بودم سالہا در راہ تو + ہستم آن گمرہ کہ اکنون رو براہ آوردہ ام + چار چیز آوردہ ام حقا کہ در گنج تو نیست + نیستی و حاجت و عذر و گناہ آوردہ ام + دل و دردیشے و دلریشے و بیخویشے بہم + این ہمہ بر دعوی عشقت گواہ آوردہ ام + چشم رحمت برکشا موی سفید من بہ بین + زانکہ از شرمندگی روی سیاہ آوردہ ام + بعدہ بہ نیاز تمام صد بار استغفر اللہ ربی من کل ذنب اذنبتہ عمدا او خطاء سرا او علانیۃ واتوب الیہ من الذنب الذی اعلم و من الذنب الذی لا اعلم وانت علام الغیوب و بعد ازان بنماز تہجد مشغول شود و دو رکعت نیت کردہ دوازدہ رکعات بہ شش سلام بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحہ آیۃ الکرسی و در دوم آمن الرسول بخواند و در ہشت رکعت سورہ یٰس بخواند دہ دہ آیت در ہر رکعت ازین ہشت رکعت در رکعت اول بعد از فاتحہ تا انا نحن نحی الموتی و در دوم تا ومالی لا اعبد الذی و در سوم تا وایۃ لہم الارض المیتۃ و در رکعت چہارم تا انا حملنا و در رکعت پنجم تا و نفخ فی الصور و در رکعت ششم تا ولقد اضل منکم و در رکعت ہفتم تا واتخذوا من دون اللہ و در رکعت ہشتم تا آخر سورہ و در دو رکعت دیگر سہ سہ بار سورہ اخلاص بخواند و این روش خواجہ یوسف ابو یعقوب ہمدانی ست کہ پیر سلسلہ خواجگان ست قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم بعضے در ہر رکعت یک نوبت سورہ یٰس خواندہ اند و بعد ازان دو رکعت دیگر نشستہ بگذارد و مجموع در حقیقت سیزدہ رکعت می شود چراکہ دو رکعت نماز نشستہ بمنزلہ یک رکعت نماز ست ادا میشود و این

از برای آنست که ادای نماز طاق واقع شود چرا که الله تعالی سبحانه فرد است ودر کلام مجید
آمده است هر سوره که خواهد بخواند درین دو رکعت بعد از سلام آیة الکرسی و آمن الرسول
بخواند واین دعا نیز بخواند اللهم ارزقنا حبك وحب من یحبك وحب ما یقربنا
الیك اللهم انصر من نصر الدین وانصر من نصر اهل الدین اللهم اخذل
ومن خذل الدین واخذل من خذل اهل الدین اللهم احفظنا من العلة
فی الغربة ومن المذلة عند الشیب ومن الشقاوة عند الخاتمة ومن الفضیحة یوم القیمة
اللهم زین ظواهرنا بخدمتك وبواطننا بمحبتك وقلوبنا بمعرفتك وارواحنا
بمشاهدتك واسرارنا بمعائنة جناب قدسك اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا
اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه ولا تکلنا الی انفسنا ولا الی احد
من خلقك طرفة عین ولا اقل من ذالك وکن لنا ولیا وناصرا وحافظا وعونا
ومعینا وعلی کل خیر دلیلا وملقنا ومؤیدا اللهم ربنا اتنا ومن حضرنا ومن غاب عنا وکل مؤمن
ومؤمنة فی الدارین حسنة یا واسع المغفرة اللهم ارنا الاشیاء کما هی اللهم
سهل علینا بجودك ویسر علینا بکرمك یا اکرم الاکرمین برحمتك یا ارحم الراحمین
اللهم تب علینا حتی نتوب الیك واعصمنا حتی لا نعود وحبب الینا الطاعات
وکره الینا الخطیئات بفضلك وکرمك یا ارحم الراحمین وصلی الله علی
خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین وثواب این سیزده رکعت نماز را
بارواح جمیع اولیا وپدران ومادران خود وجمیع امت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
بخشد تا حق سبحانه تعالی عوض هر یک رکعت نماز ثواب ده رکعت نماز دهد نظم
هر یک بده [illegible] وبره دهندت + گر شام دهی سحر دهندت + هر ده بده بیاد مولا تا بر
ورد وسل [illegible] دهندت + بلکه عوض هر یک هفصد بدهد واگر خواهد بیحساب بدهد
همچنان که حق سبحانه وتعالی گفته است مثل الذین ینفقون فی سبیل الله کمثل

حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء
والله واسع علیم واین ثواب‌ها را نیز در راه رضای خدای تعالی بارواح
آن جماعت بخشد واز فضل حق سبحانه تعالی واز دریای رحمت او طلب عنایت
ورحمت کند بلکه ازو جزاو را نه طلبد رباعی از زندگیم بندگیت هوس
بر زنده دلان بیتو حرام است نفس + خواهند تو مقصود دل خود همه کس + جامی
از تو همین ترا خواهد وبس + انگاه بذکر حق سبحانه وتعالی که از پیر خود تلقین گرفته است
مشغول شود واگر وقت تنگ باشد شش رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت نماز گذارد
رواست اگر بنا بر ضرورتی ترک شود باید که پیش از نیم روز قضا کند بطریق نفل
تهجد گفتن ورکارست گویا در وقت ادا کرده است واگر در سفر باشد ویقین داند که سحر
نخواهد یافت از اول شب گذارده بخواب رود واگر سحرگاه باشد در حالت اقامت
بجهت دفع غفلت اندکی تکیه کند بر دست راست متوجه قبله وباز پیش از صبح خیزد
وطهارت تازه کند وسنت با[illegible] رود در خانه گذارد [illegible]
بخواند یا رحمن یا رحیم یا حی یا قیوم یا بدیع السموات والارض یا ذا الجلال
والاکرام یا لا اله الا انت اسالک ان تحیی قلبی [illegible] یا الله
یا الله یا الله انگاه بمسجد رود وفرض فجر را بجماعت [illegible] ومتوجه
قبله نشیند بذکر یا باحضار پیر خود چنانکه گذشت مشغول [illegible] یک قد نیزه
برآید برخیزد ودو رکعت نماز اشراق نیت کرده گذارد ودر هر [illegible] پنج بار
سورهٔ اخلاص بخواند ثواب آنچنان باشد که صد برده خر[illegible] را بتعالی
آزاد کرده باشد وبقول دیگر یک حج وعمره تامه گذارده باشد [illegible] لعت
نماز استخاره نیت کرده [illegible] رکعت اول بعد از فا[illegible] کافرون
یکبار ودر دوم [illegible] بار واز حق سبحانه تعا[illegible] از دیاد

توفیق طلبد حق سبحانه وتعالی چشم و دل او را بجانب خیر کشاید و اگر تقصیرے رود کاتب حسنه کاتب نامهٔ سیاه را گذارد که آن تقصیر را نویسد بامید آنکه باشد که توبه کند و درین میان ندامت پیش آرد و بجانب حق باز گردد بعد ازان هر کاری که داشته باشد از دنیوی و عقبی مشغول شود اما بحق سبحانه حاضر باشد اگر نتواند به پیر خود حاضر شود تا زمانیکه آفتاب یک نیزه بر آید دران محل چهار رکعت نماز چاشت گذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه والشمس وضحٰها و در دوم واللیل اذا یغشٰی و در سوم والضحٰی و در چهارم الم نشرح و اگر نه در هر رکعت سه نوبت اخلاص بخواند و اگر ذوقے دست دهد

[illegible] مولانا یعقوب چرخی قدس سره
[illegible] الله علیه وسلم فرمود که هر که نماز چاشت را
[illegible] بهشت قصری از زر و نقره برای او بنا کند
[illegible] بار الوهاب بگوید تا هر چه محبت غیر
[illegible] شد دل صافی شود و دیگر هر وقت
[illegible] شکر وضو گذارد و دعا کند که این جمله از آداب طریق
[illegible] چون وقت نماز دیگر شود بجماعت
[illegible] هفتاد بار استغفر الله من کل ذنب تا آخر
[illegible] صلی الله علیه وسلم عمل کرده باشد
[illegible] فی کل یوم سبعین مرة دیگر سعے
[illegible] را از گفتن مالایعنی (بیهوده ۱۲) نگاه دارد و بندگی که
[illegible] بمضمون ان الله لا یضیع اجر المحسنین
[illegible] اعمال بمنزلهٔ پرهیزست تا ماده مستعد
[illegible] موادی که از ره گذر نفس و طبیعت

حاصل شده اخراج کند خلاص یابد بدان ای طالب صادق هرگاه که باین دولت شریف مشرف شوی زنهار هزار زنهار که از مصاحبت و همنشینی پرهیز کنی بلکه گفتگو نیز بشیخ و بامریدان دیگر نکنی اگرچه آن شیخ همره پیر این کس باشد مگر باجازت پیر خود چراکه در همنشینی ایشان ضررها و نقصانها بسیار باینکس عارض میشود پس بر طالبان این راه باید که از صحبت همچنین کسان و از ان جماعتی که غیر از ینها باشند بطریق اولی اجتناب نماید والسلام

تمت

الحمد لله العظیم والصلوة علی رسوله الکریم که درین هنگام خیر و برکت انضمام نسخهٔ معتبرهٔ نافعه یعنی انفاس نفیسه من تالیفات حضرت کاشف الاسرار زبدة الابرار خواجه عبید الله الاحرار قدس الله اسرارهم الی یوم القرار برای افادات طالبین حسب ارشاد شائقین حلیهٔ انطباع پوشیده مسرت بخش دیدهٔ نظارگیان گردید و در دماغ ناظرین معرفت قرین هوای خریداریش بسر پیچید الحمد لله علی هذا الانعام المزید فقط

کتبه محمد حسین عرف من عفا عنه

علم فرمودند که این درویش نابینا است بینائے دہر که دیگر فائدہ



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله اجمعین بدان ای دوست
خدا ازادک الله تعالی صدقاً ویقیناً ودولتاً واقبالاً وعزاً وجلالاً که روندهٔ راه را
ده شرط نگاه داشتنی ست شرط اول آنست که با طهارت باشد وطهارت بر چهار انواع
است طهارت ظاهر ست وطهارت باطن وطهارت دل وطهارت سر طهارت
ظاهر معلوم خاص وعام ست ولیکن در پاکی وحلالی آب تا امکانست احتیاط باید کرد
ودر پاکی جامه که اثر ها بسیار دارد وطهارت باطن از لقمهٔ حرام ومشروبات حرام
که در حدیث آمده است که هر که یک لقمهٔ حرام خورد چهل روز نه فریضهٔ او قبول
است ونه نافلهٔ او ونه دعای او مستجاب وطهارت دل از صفات ناپسندیده واز غل وغش
وکینه وحسد وخیانت وبغض وعداوت ومحبت دنیا ظاهر که منظور نظر خلق ست ذکر فی
تا پاک ...ز وطاعت او قبول نبود پس منظور نظر خالق تا پاک نشود ولت محبت
...نگردد وطهارت سر از توجه کردن ست بغیر حق سبحانه شرط
...زبان ست از کلام ناشایسته ومشغول داشتن آن بقرأت
...ت ونهی منکر واصلاح آدمیان وآموختن علم وآموزانیدن

کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ھل یکب الناس علی مناخرھم فی النار الا حصائد السنتھم یعنی آدمیان کہ در آتش انداختہ میشوند در روی از درود ہائے زبان ایشان ست رباعی ایزد چو بنا کرد بحکمت تن و جان + در ہر عضوی مصلحتے کرد نہان + گر نفسد ستے ندیدہ بودی ز زبان + محبوس نمیکرد بزندان دہان + چون مریم رضی اللہ عنہا خاموشی گزید حق تعالی عیسی علیہ السلام را در طفلی بسخن در آورد کہ قَالَ اِنِّیْ عَبْدُ اللّٰہِ اٰتٰنِیَ الْکِتٰبَ چون مریم تن خاموشی گزید اگر حق تعالے عیسی دل را بگویائی در آرد ہیچ عجیب و غریب نباشد ٥ تا مریم تن عرفۂ قدسی نگزیند + بانفحۂ احیا چو مسیحا نتوان بود + در خبر ست کہ اہل بہشت را ہیچ حسرتے بزرگتر ازان نیست کہ یک لحظہ بر ایشان گذشتہ باشد در دنیا کہ در وذکر حق تعالی نگفتہ باشند یا بر پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم صلوۃ نگفتہ باشند شرط سوم خاموشیست و عزلت از خلق تا دیدہ در زنان نامحرم نہ نگرد کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ اند کہ نظر در نامحرم تیر زہر آلودہ است چو بر دل رسد جز ہلاک چہ باشد چنانکہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است النظر سہام مسمومۃ من سہام ابلیس ٥ ز تیر مکر شیاطین بد بپوش دو چشم + ہلاک گردی اگر تیر کارگر یابی + چنانکہ در زنان نامحرم نظر کردن حرام ست در امردان خوبصورت نیز نشاید نظر کردن کہ حرامست قال اللہ تعالی قُلْ لِّلْمُؤْمِنٰتِ یَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصَارِھِنَّ وَیَحْفَظْنَ فُرُوْجَھُنَّ منقول ست از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ مر عائشہ صدیقہ را رضی ا[...] دید کہ نان بیرون آوردہ بود تا بدرویش دہد رسول صلی [...] چرا بیرون آوردی کہ او مردست ام المومنین رضی اللہ عنہا [...] حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند اگر او نابیناست حلال دارد یا جواز دارد نظر نامحرم کردن را خوف کف

عزلت نگاهداشتن دست ست از ناشایست گرفتن و فائدهٔ پای از نابایست رفتن
و فائدهٔ گوش از ناشنیدنی که جنس نفس ست که دشمن ترین دشمنان ست و گشاده شدن
درهای غیب بر دل فائدهٔ دیگر نقوش دنیا از روی آئینهٔ دل دور کردن تا نقوش آخرت
پرتو زند چون صافی تمام یابد نور وحدانیت در وی پرتو زند اهل تجلی شود فریاد برآرد
رباعی زان می خوردم که روح پیمانهٔ اوست + مستی شده ام که عقل پیمانهٔ اوست +
دودی بمن آمد آتشی در من زد + زان شمع که آفتاب پروانهٔ اوست شرط
چهارم روزه است فائده روزه تشبه است بار وحانیان و قهر کردن نفس امّاره
است خصوصیت الصوم لی و انا اجزی به و ثواب بے نهایت انما توفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب و راه گذر شیطان را گرفتن و سپر حاصل کردن کالصوم جنة من النار
و درد دل گرسنگان شناختن و بخشودن و بدو شادمانی رسیدن کللصائم فرحتان
فرحة عند افطاره و فرحة عند لقاء ربه و صحت تن حاصل کردن و فائدهٔ روزه بسیارست
و بیشمار خاصه در ایام متبرکه در ماه رجب و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم که در حدیث
باسناد صحیحه که راوی روایت کرده است و گفته است که هر دو گوشم کر باد که اگر از فلان
نشنوده باشم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که سه روزه از ماه حرام که این چهار ماه است
که ذکر کرده شده پنجشنبه و آدینه و شنبه هفتصد ساله عبادت در دیوان عمل وے
ثبت گردانند توفیق باد انشاء الله تعالی شرط پنجم ذکر ست و فاضلترین اذکار گفتن
لا اله الا الله ست نظم بر تخت وجود هر که شاهنشاه است + او را سوی عالم حقیقت
راه ست + هر نور یقین که در دل آگاه است + دستش ز بد و نیک جهان کوتاه است + زین
پیش دلے بود هزار اندیشه + اکنون همه لا اله الا الله ست + ای خواجه ترا غم جمال و جاه است
اندیشه باغ و راغ خرمنگاه ست + ما سوختگان عالم تجریدیم + ما را غم لا اله الا الله ست +
و مرغ ذکر را دو بال و پر می باید تا پر باز کند بعد از ان پرواز که الیه یصعد الکلم یک پر حضور

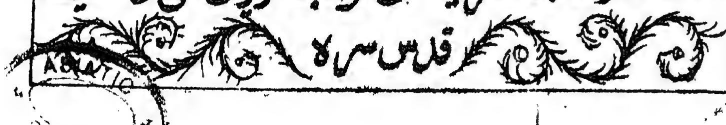
دیگر پر اخلاص و دیگر بدانکه حضور آگاهی باشد یعنی داند که حق تعالی دانا و بینا و شنواست
اگر بلند و پست میخواند و اخلاص آن بود که از کردار و گفتار نه دنیا خواهد نه جاه و مال و آنچه
به دنیا تعلق دارد و نه عقبی طلبد از بهشت و حور و قصور و انهار و اشجار و اثمار و در میان ذکر
گوید الٰهی مقصود من توئی از تو ترا میخواهم رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اند که هر که گوید لا اله
الا الله بیرون آید از دهان او مرغی سبز و مروی را بود دو بال سفید مکلل بزر و یاقوت برآید بر آسمان
تا بعرش رسد و آواز کند همچون زنبور انگبین فرمان آید مر او را که ساکت باش گوید چگونه
ساکت باشم تا که گوینده من آمرزیده نشود حق تعالی فرمان فرماید مر آن مرغ را که ساکت
باش که گوینده ترا آمرزیدم و ای فرشتگان شما نیز گواه باشید که سجلات زلات گوینده این
مرغ را بآب غفران محو گردانیدم حق تعالی مر آن جانور را هفتاد زبان کرامت فرماید تا آمرزش
خواهد صاحب خود را تا روز قیامت شود امنا به وصل قنا آن جانور بیاید و دست
گوینده خود را بگیرد و ببرد تا بهشت ولیکن تلقین از مردی باید گرفتن که او را
اجازت باشد چنانکه تیر از ترکش سلطان باید گرفتن و اگر نی ترکش باید گرفتن
قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا
در خبر است که روزی هزار اندر هزار نفس زده می شود مرد را از نفسی
سوال خواهند کرد که بر چه آوردی و بر چه فرو دآوردی رباعی
ز هر نفس قیامت شمار خواهد بود + گنه مکن که گنهگار خوار خواهد بود + بسا سوار
که فردا پیاده خواهد شد + بسا پیاده که فردا سوار خواهد بود + پس بنده را
باید که نفسهای گذشته را که بی فائده برآورده است قضا کند و این سریست تا صاحب بیعت
نشود شما بان را نشاید گفتن بیت سریکه با تو دارم در نامه چون نویسم + اسرار فاش
گردد از کلک سر بریده + شرط ششم نگاهداشت خاطر است و خاطر چهار قسم
است خاطر رحمانی و خاطر ملکانی و خاطر شیطانی و خاطر نفسانی خاطر رحمانی تنبیه غفلت است

وخاطر ملکانی ترغیب طاعتست وخاطر شیطانی تزیین معصیت است وخاطر نفسانی مطالبه
شهوات ست ورونده راه را خاطری که پیدا میشود در وقت ذکر باید که نفی کند و بکار باشد
تا روشن شود که قبول کردن ست یا رد کردنست واگر نتواند تمیز کردن گوید خداوندا امیدانی
که نمیدانم و میدانم که میدانی انچه خیر تست آن کرامت فرمای واین دعا خواند
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا
اجتنابه ولا تکلنا الی انفسنا ولا اقل من ذلك وکن لنا والیا وحافظا وناصرا وعونا
ومعینا وعلی کل خیر دلیلا وملقنا ومؤیدا ربنا آتنا ومن حضرنا ومن غاب عنا وکل
مؤمن ومؤمنة فی الدارین حسنة یا واسع المغفرة ویا ارحم الراحمین **شرط هفتم** رضا
دادنست بحکم خدا تعالی وتوکل وتفویض هم ازین بابست در سر و جهر وشدت ورخا ودرمیان
خوف ورجا باید بود در جمیع احوال چون بکریمی ورحیمی وغفوری وستاری حق تعالی نظر کند رجا
قوت گیرد وچون بقهاری وشدید العقابی نظر کند خوف قوت گیرد وچون نظر بتوفیق شود بنده را
رجا پیدا شود که اگر خواست داد واگر نخواستی توفیق ندادی ع توفیق عزیز ست بهرکس ندهند +
واین گوهر ناسفته بهر خس ندهند + وچون بتقصیر خویش نظر کند خوف پیدا شود ع بنده همان
به که بتقصیر خویش + عذر بدرگاه خدا آورد + ورنه سزاوار خداوندیش + کس نتواند که بجا آورد +
وخیر او در دنیا اینست که درمیان خوف ورجا باشد در جمیع احوال اگرچه در طاعتی در حضرت او لا
ناامن ار چه در معصیتی از در او لا تیاس ع ایمن مباش خواجه ونومید هم مشو + اسلام درمیانه
خوف ورجا بود + **شرط هشتم** اختیار صحبت صالحانست وهجران مفسدان ومضیعگان را
در پس حجاب باید بود تا نظر نامحرم نیفتد ونامحرم را نیز بر وی نیفتد وسخن عزیزانست
رباعی با هر که نشستی ونشد جمع دلت + وز تو نرمید زحمت آب وگلت + از صحبت او
اگر تبرا نکنی + هرگز نکند روح عزیزان بحلت + **شرط نهم** بیداریست ودروی فواید بسیارست
اول تخلق باخلاق الله که لا تأخذه سنة ولا نوم ع گفتم بهیچ خدمت بوصالت بهم

گفتا که تخلقوا باخلاق الله + وشب خلوتخانهٔ عاشقانست که راز و نیاز بحضرت بی نیاز
عرضه میدارند بی تشویش اغیار ؎ از صبح وجود بیخبر بود عدم + آنجا که من و عشق تو بودیم بهم
در روز اگر کسی نیابم محرم + شب هست و غمت هست مرا پیش چه غم + هر دولتی و سعادتی
که سالکان راه یافتند در شب یافتند ؎ دولت شبگیر خواهی خیز و شب را زنده دار + خفته نابینا بود
دولت به بیداران رسد + شرط دهم نگاهداشت لقمه است باید که لقمه حلال و پاک بود و این
از جمله فریضه هاست قال الله تعالی کلوا مما فی الارض حلالا طیبا و رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده اند که عبادت ده جزست نه جز روزی حلال طلب کردن ست و باقی
همه عبادت یک جزست و حلال آنست که بوقت ورزیدن او بخدای عاصی نشود و طیب
آنست که بوقت خوردن او بر نیت قوة طاعت باشد و چون حلال پاک بود اسراف نکند
؎ گرچه خدا گفت کلوا واشربوا + از پی آن گفت ولا تسرفوا + و چون خورد باید که باذکر بود
اگر بغفلت خورد همچنان بود که ذبیحه بی بسملی خورد ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه
ظاهر آیة تقاضا می کند و چون خورد با غافلان همکاسه نشود رباعی منشین با بدان که صحبت بد +
گرچه پاکی ترا پلید کند + آفتابی بدان بزرگی را + ذرهٔ ابر ناپدید کند + گوهر از ناقصان
ره مطلب + زانکه این مایه کاملی دارد و باید که پزندهٔ طعام با طهارت و باذکر بود تا سبب
غفلت و تیرگی نشود که خواجه خضر صلوات الله علیه و سلامه به نزدیک خواجهٔ خواجگان
خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس الله تعالی روحه آمدند سفره حاضر ساختند خواجه خضر
صلوات الله علیه و سلامه نخوردند و گفتند آنکس که خمیر کرده است بی طهارت بوده است
این لقمه لائق حلق ما نیست رزقنا الله ولجمیع محبینا حلالا طیبا امین رب العالمین

تمت

تمت الرسالة الشریفة من خواجه عزیزان علی رامیتنی





آغاز رساله حضرت مولانا یعقوب چرخی قدس الله سره که مسمی برساله انسیه است

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا مبدع ارض و سما را که جنس انس را مظهر انواع کمالات گردانید و انبیا و اولیا را وسائط تکمیل ساخت و محمد رسول الله را علیه الصلوة والسلام درینباب بمزید ارشاد بر همه انسان تفضیل کرد و امت او را نیز بنابرین بهترین امم گردانید و بعضی از امت را بولایت خاصه محفوظ داشت و دلیل بران متابعت ظاهره و باطنه او را گردانید قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللهَ فَاتَّبِعُوْنِيْ يُحْبِبْكُمُ اللهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوْبَكُمْ وَاللهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ و هر کس که از سعادت متابعت او روی بتافت بشقاوت ابدیه مستهلک شد که قُلْ اَطِيْعُوا اللهَ وَالرَّسُوْلَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِيْنَ پس هر که خواهد که بخلعت ولایت خاصه مشرف شود ویرا از متابعت او چاره نباشد بنابراین معنی فقیر حقیر یعقوب بن عثمان بن محمود الغزنوی ثم الچرخی لازال جده بجد محمود خواست که شمه از سیرت و طریقت مستقیمه که بوی رسیده بود از حضرت مخدومی شیخ الاسلام والمسلمین قطب المشایخ والاولیا فی العالمین خواجه بهاء الحق والدین المشتهر المعروف بنقشبند رحمة الله تعالی علیه در قید کتابت

اورده [illegible] ان بروز کار بماند سبب رشد اصحاب و احباب باشد و ذکر سلسله
و احوال [illegible] ایشان را بعضی بطریق اختصار کرده شد فاما انچه به نسبت جذبه تحریر
کرده اند بقلم شرح نتوان داد چون بعنایت بیغایت داعیه طلب درین فقیر
پیدا شد و قائد فضل الهی بحضرت ایشان کشید در بخارا ملازمت ایشان میکردم و بکرم
عام ایشان التفات می یافتم تا بهدایت صمدیت یقین شد که از خواص اولیاء الله اند
و کامل مکمل اند بعد از اشارت غیبیه و واقعات کثیره تفاؤل بکلام الله کردم این آیت آمد
که أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ در فتح آباد که مسکن این فقیر بود
متوجه مزار شیخ عالم سیف الحق والدین الباخرزی رحمة الله علیه نشسته بودم
که ناگاه پیک قبول الهی در رسید و بیقراری در من پیدا شد قصد حضرت ایشان
کردم [illegible] ایشان [illegible] حضرت ایشان را
[illegible] ایشان نمودند و بعد از نماز شام صحبت داشتند و نسبت
ایشان بر من مستولی شده بود و مجال نظر نبود گفتند العلم علمان علم القلب فذلک
علم الانبیاء والمرسلین و علم اللسان فذلک حجة علی ابن آدم امید است که از علم
باطن نصیبی بتو رسد فرمودند در حدیث إِذَا جَالَسْتُمْ أَهْلَ الصِّدْقِ فَاجْلِسُوهُمْ بِالصِّدْقِ
فَإِنَّهُمْ جَوَاسِيسُ الْقُلُوبِ يَدْخُلُونَ فِي قُلُوبِكُمْ وَيَنْظُرُونَ إِلَى هِمَمِكُمْ و ماموریم
امشب تا اشارت بچه شود تا بآن عمل کنیم چون بامداد کردند گفتند مبارکباد که اشارت
بقبول شد و اکثر قبول نمیکنیم و اگر میکنیم دیر قبول میکنیم فاما تا هر کس چون آید و وقت چون باشد
سلسله مشایخ خود را بخواجه عبد الخالق غجدوانی رحمه الله بیان کردند و این فقیر را
بوقوف عددی مشغول کردند و فرمودند که اول علم لدنی این سبق ست که خواجه
عبد الخالق غجدوانی در پیش یکی از کبرا مولانا صدر الدین تفسیر میخوانده باین آیه
رسید که ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً که حق سبحانه و تعالی بندگان خود را فرموده است

اگر ارادت حق سبحانه وتعالی باشد بتو رسید بعد از آن یکی از بندگان خاص خدای تعالی
بخواجه عبد الخالق رسید و ایشان را این سبق تلقین کرد و مشهور است که آن بندهٔ بزرگ
خضر بود زاده الله تعالی علما وحکمة بعده چند وقت در ملازمت ایشان می بودم
تا غایتے که این فقیر را از بخارا اجازت سفر شد گفتند که آنچه از ما بتو رسیده است
به بندگان خدای تعالی برسان تا سبب سعادت ایشان باشد و در حال وداع
سه بار گفتند که ترا بخدا سپردیم ازین سپارش امید بسیار شد زیرا که در حدیث ست
ان الله تعالی اذا استودع شیئا حفظه وچون از بخارا ارتحال افتاد بشهر
کشن سبز رسیده شد و چند وقت آنجا اقامت افتاد خبر وفات ایشان رسید خاطر مجروح
ومحزون شد و خوف عظیم مستولی شد که نعوذ بالله مبادا که باز بعالم الطبیعت میل افتد
وداعیه طلب نماند روحانیت ایشان را دیدم که زید بن الحارثه را یاد کردند و این آیه
را خواندند وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ
أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وچون از صحبت ایشان محروم شده بودم میل شد
که طائفهٔ دگر را که از درویشان بودند لاحق شوم و بطریقهٔ ایشان متوجه شوم باز
روحانیت ایشان را دیدم که میگویند قال زید ابن الحارثة الدین واحد نستم که
اجازت نیست واز میان صحابه زید بن حارثه را تخصیص کردند زیرا که زید داعے
حضرت رسول الله بود صلی الله علیه وسلم یعنی پسر خواندهٔ رسول بود صلی الله علیه
وسلم حضرت خواجگان ما قدس الله ارواحهم طالبان را بفرزندی قبول میکنند پس اصحاب
ایشان ادعیاے ایشان باشند والله اعلم دو کرت دگر ایشان را در وقت دیدم گفتم ما شمارا
در قیامت بچه یابم فرمودند بتشرع یعنی عمل کردن بشریعت ازین سه
بشارت اشارت شد بانچه درمیان خود میفرمودند که ما هرچه یافتیم بفضل الٰهی برکت
عمل کردن بآیات قرآن واحادیث مصطفٰے وطلب کردن نتیجه از آن عمل و رعایت تقوی

و نموده و شرعیه و قیام فرزندی و رغبت و عمل کردن سنت و جماعت و اجتناب از بدعت
بود و چون در کار اجازت سیکردند مرا الطلب خواجه علاء الدین عطار رحمة الله علیه
من الملک الجبار فرستادند بطریق اشارت متابعت ایشان فرمودند بموجب اشارت
چند سال ملازمت ایشان کرده شد لطف و کرم ایشان بر همه کس نهایت بود علی الخصوص
باین فقیر از صحبت شریف ایشان محروم شدم خواستم بامتثال امرے
که خواجه ما رحمه الله کرده اند که آنچه از ما بشما رسیده است بدیگرے برسان بقدر حال
بکنیم بطریق خطاب مر حاضران را و کتابت غایبان را و این فقیر خود را مستحق این نمیداند
فاما اعتقاد نیست که اشارت بے حکمت نبوده باشد ؎ تو چشم خویش را دیدن بیاموز
فلک را راست گر دیدن بیاموز ٭ و از روح مقدس ایشان مستفید میشدم و درین
کار عظیم یکی از ان امور که فرمودند دوام وضو بود و ذکر مداومت بر وقوف قلبی
بود و ذکر اشارت بود و نماز ہائے نافله در اوقات شریفه و این وصیتها را و فوائد آن بیان
کرده شد و بعضے از فوائد ایشان و فوائد خواجه علاء الدین رحمهم الله تعالی آورده شد
بعون خالق الکون بدانکه حضرت خواجه ما قدس الله تعالی روحه در طریقت نظر قبول
بفرزندی از شیخ طریقت خواجه محمد با سماسی بود و ایشانرا از حضرت خواجه علی رامیتنی
و ایشانرا از حضرت خواجه محمد ابوالخیر فغنوی و ایشانرا از حضرت خواجه عارف ریوکری
و ایشانرا از حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی و ایشان را از حضرت شیخ
ابو یعقوب یوسف همدانی و ایشان را از حضرت شیخ ابو علی فارمدی که پیر
شیخ امام غزالی بوده است و ایشان را از حضرت ابوالقاسم گرگانی و شیخ
ابوالقاسم گرگانی را در تصوف انتساب بشیخ جنید بسه واسطه میرسد و دیگر شیخ
ابو علی فارمدی را انتساب بشیخ ابوالحسن خرقانی و ایشانرا بسلطان العارفین بایزید
بسطامی و ایشانرا با امام جعفر صادق و ایشان را به پدر خود امام محمد باقر و ایشان را

به پدر خود امام زین العابدین والیشانرا به پدر خود سید الشهدا امیر المومنین حسین رض
والیشانرا به پدر خود امیر المومنین وامام المتقین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه والیشانرا
بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و دیگر امام جعفر صادق رضی الله عنه را
انتساب در علم باطن به پدر مادر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر است که از کبار
تابعین بوده است وقاسم را انتساب در علم باطن بسلمان فارسی است وسلمان را
با وجود دریافتن حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم انتساب در علم باطن با بوبکر
صدیق رضی الله عنه نیز بوده پس حضرت خواجه ما را قدس الله تعالی اسرارهم
در تصوف نسبت بچهار وجه است یکی بحضرت خواجه خضر زاد الله تعالی علما وحکمة
دوم بحضرت شیخ جنید سوم بسلطان العارفین سلطان بایزید تا بحضرت امیر المومنین
ابو بکر صدیق وامیر المومنین علی رضی الله عنهما واز بهر اینمعنی الیشان را نسبت مشایخ
می نامند در فضیلت دوام وضو خواجه ما رحمة الله علیه میفرمودند که دائم بر طهارت
می باید بود که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اند لا یواظب علی الوضوء
الا مومن یعنی همیشه بوضو نتواند بود مگر کسیکه مومن باشد قال الله تعالے
فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین یعنی در مسجد رسول الله
صلی الله علیه وسلم یا در مسجد قبا مردانند که دوست میدارند خود را که پاک سازند
از نجاست بکلوخ و باز به آب بشویند و بعضے گویند که دوست میدارند آنکه خود را
بغسل کردن پاک کنند از نجاست وخباثت وبشب خواب نروند وخدایتعالی
دوست میدارد آنکسانی را که خود را پاک سازند از اینجا دانسته شد که در طهارت
ساختن وخود را پاک داشتن دوستے خدایتعالے حاصل آید وچه سعادت خوشتر ازین
باشد که بنده دوست خدایتعالی باشد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
توضأ المومن فغسل وجهه خرج من وجهه کل خطیئة نظر الیها

بعینه مع الماء واذا غسل یده خرج من یده کل خطیئة بطشتها
یداه مع الماء واذا غسل رجلیه خرج کل خطیئة مشیتها رجلاه مع
الماء حتی یخرج نقیا من الذنوب یعنی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که چون
وضو سازد بندهٔ مومن وبشوید روی خود را بیرون آید بآب از دست وپای
وی هر گناهی که بدست وپای کرده باشد تا پاک شود از گناهان وبطهارت
ظاهر طهارت باطن کند ودر وقت شستن هر عضوی کلمهٔ شهادت را بخواند ومسح
را بی ضرورت ترک نکند که ثواب بسیار است وچون تمام کند بگوید اشهد ان لا
اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلنی من التوابین
واجعلنی من المتطهرین واجعلنی من الصالحین رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود که بعد از طهارت کردن این بگوید کشاده شود بروی هشت در بهشت
که از هر در که خواهد در آید وایستاده شود از آب وضو پاره بیاشامد وبگوید اللهم
داوِنی بدوائک واشفنی بشفائک واعصمنی من الوهن والامراض والاوجاع
وبعد ازان دو رکعت تحیت وضو بگذارد وبعد ازان محاسن شانه کند وآغاز
بابروی راست کند بعضی از مفسران گفته اند درین آیه یا بنی آدم خذوا زینتکم مراد از زینت
محاسن شانه کردن ست ودرین دو رکعت نماز نفی خاطر کند وبظاهر وباطن متوجه باین نماز باشد
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما من مسلم یتوضأ فیحسن الوضوء ثم یقوم فیصلی رکعتین مقبلا
علیهما بوجهه الا وجبت له الجنة یعنی هر مسلمانی که وضو بسازد ووضو را نیکو
بسازد یعنی فرائض وسنن وآداب بجا آرد پس برخیزد ودو رکعت نماز بگذارد
بحضور تمام نیست جزای وی مگر بهشت وحضرت خواجه بهاء الدین رحمة الله علیه
می گفتند که درین نماز باید که خود را بارکان نماز واحکام مشغول دارد واین
بنسبت مبتدی می باشد در نماز تحیت وضو ثواب بسیار ست شیخ شهاب الدین

سهروردی رحمة الله علیه گفته اند در همه اوقات بگذارد و شیخ محی الدین اعرابی رحمة الله علیه گفته که در اوقات مکروه نگذارد و این بمذهب علمای ما سوا نوع است و بعد از نماز سه بار گوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه به نیت توبه از گناهان و دعا کند و شب در روز باید که با طهارت برد و بطهارت خواب رود که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ما من مومن مات طاهرا فی شعار طاهر مات فی شعاره ملائکة فلا یستیقظ ساعة من اللیل الا قال الملک اللهم اغفر عبدک فلانا فانه قد مات طاهرا یعنی هر که شب بخواب رود با طهارت در جامهٔ پاک وی باشد فرشته هر ساعت که از خواب بیدار شود آن فرشته وی را از خدا تعالی آمرزش خواهد و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم النائم الطاهر کالقائم الصائم یعنی ثواب کسی که خواب رود بطهارت همچو ثواب روزه دار و شب طاعت کننده باشد و بی ضرورت جنب خواب نرود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لا یدخل الملائکة فی بیت فیه الصورة والکلب والجنب یعنی در نمی آید فرشتهٔ رحمت در خانهٔ که در وی صورت و سگ یا جنب باشد و چون خواهد که در خواب رود و در جای خواب متوجه قبله بنشیند و آیة الکرسی و آمن الرسول بخواند و هر بار که خواند در میان دو کف دست بدمد و بر همه اعضای خود بمالد که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چنین کرده اند و سه بار بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه در حدیث ست که هر که در وقت خفتن سه بار استغفار کند حق تعالی همه گناهان وی را بیامرزد و بذکر مشغول باشد تا غایتی که خواب بر وی غلبه کند بعد از ان بدست راست روی سوی قبله تکیه کند و کف دست راست بر روی نهد و سه بار بگوید

اللهم انی اسلمت نفسی الیك و وجهت وجهی الیك و فوضت امری
الیك والجأت ظهری الیك رغبة ورهبة الیك لا ملجأ ولا منجأ
منك الا الیك امنت بکتابك الذی انزلت ونبیك الذی
ارسلت اللهم اقضنی فی احب الساعات الیك واستعملنی باحب الاعمال
الیك الذی تقربنی الیك زلفاء وتبعدنی من سخطك بعد اللهم
لا تومنی مکرمك ولا تولنی غیرك ولا تنسنی ذکرك ولا تجعلنی
من الغافلین قال النبی صلی الله علیه وسلم یا فلان اذا ویت الی فراشك
فقل اللهم انی اسلمت نفسی الیك الی قوله ارسلت فانك ان امسیت
فی لیلك امسیت علی الفطرة ای علی الدین الحق وان اصبحت اصبحت
خیرا هذا الحدیث اخرجه البخاری وغیره من الایمة وبذکر مشغول
شود تا بخواب رود هر بار که بیدار شود بذکر مشغول شود تا بخواب رود ونوم
العالم اشارت باین نوع خواب ست والله تعالی الموفق در فضیلت ذکر
خفیه و کیفیه مخصوص این سبق را خواجه ما و توقف عددی گفتنی میفرمودند
که در حدیث ست اجمعوا وضوء کم الخ طهارت ظاهر و باطن حاصل آید از همه
صفتهای بد چون حسد و عداوت و بخل و دوستی هر چیزیکه باشد جز محبت مولا تعالی
و دل بمحبت مولا الله تعالی آرام گیرد و چون دل از صفتهای بد پاک شود و بصفتهای
نیک آراسته شود سالم شود و از بلاهای اینجهان خلاص نتواند یافت
مگر بدل سالم قال الله تعالی یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب
سلیم یعنی در روز قیامت مالها و پسران بکسی هیچ نفع نتواند رسانیدن مگر آن
کس که در قیامت بدل سالم بیاید که آنکس برحمت حق واصل شود
سبب دل سالم و صفت دل اینست که گفته اند ع از غیرت خانهٔ دل از غیرت

کرده ام خالی + که غیرت را نمی شاید درین خلوت سرای فتن + و کبرا گفته اند که
مقصود از همه عبادتها ذکرست و فکر چون جانست و همه عبادتها چون قالب
اگر در عبادتها بحضرت او غافل باشد چندان فائده ندهد و خواجه رحمة الله علیه
میفرمودند که چون این بیت را تعویذ نویسد بیمار صحت یابد انشاء الله تعالی
۵ تا روی ترا ندیدم ای شمع طراز + نی کار کنم نه روزه دارم نه نماز + چون با تو بوم
مجاز من جمله نماز + ور بی تو بوم نماز من جمله مجاز + یا آنکه در فکری که اخلاص
نباشد چندان فائده و نتیجه ندهد. قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال لا اله
الا الله محمد رسول الله باخلاص در بهشت در آید پرسیده شد که اخلاص این کلمه
طیبه چیست رسول صلی الله علیه وسلم گفت که اخلاص وی آنست که گوینده خود را
از حرامها باز دارد ببرکت گفتن این کلمه دل وی بصلاح آید و استقامت در اقوال
و افعال و احوال او پدید آید چون استقامت ظاهره و باطنه حاصل آید جمیع سعادت
ابدیت میسر شود قال الله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا بدرستی
و راستی آن کسانی که گفتند که پروردگار ما الله تعالی ست و ایمان آوردند بگفتن
لا اله الا الله با شرائط آن پس راست شوند ظاهرا و باطنا و نتیجه گفتن
این کلمه حاصل شد ایشانرا و آن استقامت ظاهر ست یعنی حدود و ظاهر شریعت و
استقامت باطنه که آن عبارت ست از ایمان حقیقی که خواجه رحمه الله آنرا تفسیر
کرده اند بپاک کردن دل از جمیع منفعت و مضرت که دل مشغول گردانند از حضرت
حق تعالی جزای ایشان را این باشد تتنزل علیهم الملائکة فرود آید بر ایشان
در وقت رفتن ایشان از جهان فرشتگان رحمت بگویند بایشان که لا تخافوا
و لا تحزنوا مترسید از عذاب آنجهان و غمناک مشوید بفوت شدن راحتهای
اینجهان و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون و بابشارت شوید از آن بهشت

که وعده کرده شده بودید بآن وبگویند آن فرشتگان مر این مومن را نحن اولیاءکم فی الحیوة الدنیا ما ایم دوستان شما درین سرا بگویند آن فرشتگان مر این مومن را ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون نزلا من غفور رحیم مر شماراست آنچه آرزو برید وجمیع این نعمتها نزل باشد از نیک آمرزنده ونیک رحم کننده مر شمارا نزل ما حضر را گویند که پیش مهمان بیارند وابعد ازان تکلف دگر کنند وهمه نعمتهای جنت ما حضر باشد بنسبت لقای بیچون حضرت باری تعالی واگر ذکر با خلاص نباشد چندان فائده ندهد بلکه خوف عظیم باشد که من قال الله تعالی وقلبه غافل عن الله فخصمه فی الدارین الله یعنی هرکه الله گوید ودل وی از رعایت احکام الله غافل باشد خصم وی دران جهان الله تعالی باشد ودر فضیلت ذکر آیات واحادیث بسیار ست ومجمل همه اینست که یاد کرده شد والله تعالی اعلم وفائده تمام وقتیکه از ذکر حاصل آید که تلقین از مردی گرفته باشد وخواجه ما رحمة الله علیه میفرمودند که کسانی که بارشاد وتلقین مشغول اند سه نوع اند کامل مکمل وکامل مقلد وکامل بکمال وکامل مکمل را بعضی از مصنفات قطب المشایخ خواجه محمد علی حکیم ترمذی رحمه الله تعالی گفته اند که وی را از ولایت نبی چهار دانگ نصیب باشد وکامل مکمل نورانی ست ونور بخش ست وکامل نورانی ست ولیکن نور بخش نیست ومقلد که بتلقین شیخ کاری می کند واگر باذن شیخ کامل مکمل باشد نیز امید واری هست فاما فائده درانست که تلقین از کامل بکمال باشد وآن حکم وجود گیرد وگفته اند قطب می باید یا خلیفهٔ قطب وبهر حال که باشد دائم بذکر مشغول باشد بآن کیفیت که تلقین کرده اند وهمه اوقات خود را مصروف بذکر دارد علی الخصوص پیش از صبح وبعد از نماز شام فقیر را فرموده بودند عارف رومی فرماید رباعی از ذکر همی نور فزاید مه را + در راه حقیقت آورد

گمرہ را + ہر صبح نماز شام ورد خود ساز + خوش گفتن لا اله الا الله را + بامداد و شبانگه
بذکر مشغول بود از جملهٔ ذاکران بود نه از غافلان بحکم این آیه کریمه واذکر ربك تضرعا
وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو والاصال ولا تکن من
الغافلین ویاد کن ای محمد پروردگار خود را بمسکینیت و تضرع نه آواز بلند
در بامداد و شبانگاه و مباش ای محمد در غافلان و بعضی از مفسران گفته اند
که مراد از غدو واصال شب و روز ست یعنی علی الدوام بذکر خفیه مشغول باش بدانکه
در پنج آیه و حدیث بطریق صحیح امر بذکر بلند نیست و نیامده است بلکه امر بذکر خفیه
آمده است چنانکه درین آیه دیگر مذکور ست قال الله تعالی ادعوا ربکم تضرعا وخفیة
یعنی بخوانید پروردگار را بمسکینیت و تضرع و آهسته انه لا یحب المعتدین بدرستی
و راستی که الله تعالی دوست نمیدارد کسانی را که از حد درگذرند و آواز بلند کنند
و در تفسیر امام نجم الدین عمر صاحب منظومه در معنی این آیه آورده است که ابو موسی
اشعری رضی الله عنه روایت کرده است که صحابه با رسول الله صلی الله علیه وسلم
در سفر بودند بالای بلندی بر آمدند تکبیر و تهلیل گفتند و آواز بلند کردند رسول صلی الله
علیه وآله وصحبه وسلم فرمود ایها الناس اتقوا علی انفسکم انکم لا تدعون اصما
ولا غائبا انکم تدعون سمیعا قریبا وهو معکم ای مردمان نگهدارید
بر نفسهای نان نعره مزنید در دلهای خود خدای تعالی را یاد کنید که غایب را
نمی خوانید بلکه شما میخوانید آنرا که شنواست و نزدیک ست قریب بشما و غیر
این دلائل بسیار ست بنابرین علما گفته اند ذکر بلند بخلاف دلیل و مشایخ گفته اند
ذکر خفیه اولی ست ۵ نعره کم کن زانکه نزدیک ست ما + که از نزدیکی گمان آید جدا +
و بسبب مداومت و ملازمت از و قوف عددی دل زود ذاکر شود و از
حضرت خواجه سماع دارم که میگفتند ۵ دل چو ماهی و ذکر چون آب ست + زندگی

دل بذکر دریافته است + و چون دل ذاکر شود و علامات او ظهور کند بعد از ان بوقوف
قلبی مشغول باید بود و فرموده‌اند آن بیان کنم بدانکه از حضرت خواجه رحمه الله سماع
افتاده که میگفتند الذکر ارتفاع الغفلة فاذا ارتفع الغفلة فانت ذاکر ای
ذکر دور شدن غفلت است چون غفلت دور شد مرد ذاکر شد اگرچه
خاموش باشد میسر شود در رعایت وقوف قلبی مهم است در همه احوال خوردن
و خفتن و رفتن و فروختن و خریدن و طهارت ساختن و نماز گذاردن و قرآن خواندن
و کتابت کردن و درویش و وعظ گفتن باید که یک چشم زدن غافل نباشد تا مقصود
حاصل آید که گفته اند من غمض عینیه عن الله غمضة لا یصل الیه
طول عمره یعنی هرکه یک چشم زدن از خدای تعالی غافل شود با بمقصود
نرسد در همه وقت نگاه داشتن باطن کار مشکل است فاما بعنایت حق تعالی
آسان است و آن حق بود میسر شود بیت بی عنایات حق و خاصان حق +
گر ملک باشد سیاهستش ورق + و در صحبت دوستان خدای تعالی که هم سبق
باشند اگر با ایشان بنشیند و شرایط صحبت نگاه دارند و میسر شود و بیک التفات
ایشان آن دل آنچنان باطن حاصل آید که بریاضات کثیره حاصل نیاید چنانکه
مولانا قدس سره میگوید ۱۵ آنکه به تبریز دید یک نظر شمس دین + طعنه زند بر دمه
سخره کند بر چله و سخن شیخ ابو یوسف همدانی است قدس الله سره العزیز اصحبوا
مع الله فان لم تطیقوا فاصحبوا مع من یصحب مع الله یعنی صحبت
با خدای تعالی دارید و اگر میسر نشود شما را با خدای تعالی پس صحبت باکسی
که صاحب است با خدای تعالی و خواجه علاء الدین عظم تربته می گفتند که این معنی بعد از
فنا دست دهد و اگر نتوانید صحبت با خدای تعالی داشتن صحبت با اهل فنا دارید و درین
حدیث که اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا باهل القبور نیز مے گفتند که

اشارت به صحبت اهل فناست فاما اگر از سر وقت باهمت و اغراض فاسده و ترویج
دنیا و استمالت اهل دنیا باشد از آن صحبت حذر باید کرد و سخن خواجه عبدالخالق
غجدوانی است قدس الله سره از صحبت بیگانگان بگریز چنانکه از شیر گریزی و اگر در
صحبت بباطن مشغول می باشید بظاهر از [illegible] کنید و علامت صحبت [illegible]
صحبت بباطن آنست که در وقت فیض و معانی [illegible]
یابد چنانکه گفته اند رباعی با هر که نشستی [illegible]
آب و گلت زنهار ز صحبتش گریزان می باش + ورنه نکند روح عزیزان [illegible] صحابه
رضی الله عنهم گفتندی مر یکدیگر را تعالوا نجلس [illegible] ساعة [illegible]
و یک ساعت بایمان حقیقی مشرف شویم که یعنی [illegible]
خدای تعالی بسیار است نارخنه این باغ را [illegible] صحبت [illegible]
کند و چون بتوقف قلبی ملازمت نماید خاصه آنچه در [illegible] است حاصل شود [illegible]
بصیرت گشاده شود و بارگاه دل از خار اغیار خالی شود و ذاکر [illegible]
و بمقتضاے فاذکرونی اذکرکم بشرف مذکوری [illegible]
بحکم وعده لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن [illegible]
سلطان الا الله تجلی کند و ذاکر سالم از اسم بمسمی مشغول شود و [illegible]
همه از غفلت است روزی در صحبت خواجه ما قدس الله روحه یکی از اصحاب سلوک
به آواز بلند الله گفت خواجه گفتند این چه غفلت است [illegible]
من فهم و در حقائق التفسیر آورده اند که یکی را از کبرا پرسیدند که [illegible]
جواب گفت که حقیقت ذکر آنست که غفلت نماند و چون غفلت [illegible]
خواهد بود پس همه ذکر باشد بعد از آن گفت سخن اهل تحقیق است [illegible]
انا جیک ذا ایبا کانی بعید او کانت غائب یعنی گناه است [illegible]

ترا بر زبان یاد کنم یعنی بیحضور زیرا که من از علم حضرت تو دور نیستم و تو غائب نیستی اشاره باین آیه که ونحن اقرب الیه من حبل الورید و در وقوف عددی و قلبی باختیار چشم فراز نکند و سر و گردن شیب نکند که آن سبب اطلاع خلق است و خواجه رحمة الله علیه ازین منع میکردند و آن از امیر المومنین عمر رضی الله عنه منقول است که مردی را دید که سر و گردن شیب انداخته بود گفت یا رجل ارفع عنقک یعنی ای مرد گردنت بردار چنان می باید که هیچکس از اهل مجلس نداند حال او را بعضی از کبرا گفته اند الصوفی هو الکائن البائن یعنی صوفی آنکس است که پنهان باشد و آشکارا یعنی بباطن بحق سبحانه و تعالی مشغول باشد و بظاهر بخلق و خواجه ما رحمه الله بسیار می گفتند ؎ از درون شو آشنا و ز برون بیگانه باش + اینچنین زیبا روش کم سے بود اندر جهان + مردان رهش بهمت دیده روند + زان در ره عشق هیچ اثر پیدا نیست + و می گفتند بعد دانشمند دقیق النظر صحبت داشتم ایشان با وجود کمال مرا نشناختند زیرا که چون بنده برین صفت رسد شناختن او مشکل بود علی الخصوص اهل رسم را حقیقت ذکر خفی بوقوف قلبی همه مرهون بجای میرسد که دل نیز نمیداند که بذکر مشغول است و سخن کبراست که اذا علم القلب انه ذاکر فاعلم انه غافل و در حقائق التفسیر آورده است درین آیه که واذکر ربک تضرعا و خفیة قال الحسن لا یظهر ذکرک لنفسک فتطلب عوضها واشهد الذکر ما لا یشهد علیه الا الحق و بعضی کبرا گفته اند ذکر اللسان هذیان و ذکر القلب وسوسة و این نسبت منتهیان باشد ؎ دلا گفتم بیاد او شاد کنیم ٭ من چون همه او شدم کرا یاد کنیم حضرت خواجه ما رحمة الله علیه گفتند که چون از سفر مبارک کعبه مراجعت افتاد بولایت طوس رسیده شد خواجه علاء الدین با اصحاب

واحباب از بخارا باستقبال آمده بودند از ملک معز الدین حسین که والی هرات بود مکتوبی بدست قاصدی بما رسید و مضمون مکتوب این بود که میخواهم که بشرف ملاقات مشرف شویم و آمدن ما متعسر است اگر عنان کرم بدین صوب معطوف سازند تمام بنده نوازیست بموجب واما السائل فلا تنهر و بمقتضای او واذا رأیت لی طالباً فکن له خادما متوجه هرات شدیم چون بملک رسیدیم پرسید که شیخی ایشما بطریق ارث از آبا و اجداد رسیده است گفتم نی باز پرسید که سماع و ذکر بلند میگوئید و خلوت می نشینید گفتم نی گفت در پیش شما این ها هست چون نیست که شما را نیست گفتم بجذبهٔ عنایت حق سبحانه و تعالی بر بنده سر دم الفضل بخود بی سابقهٔ مجاهده قبول کردم من باشارهٔ حقانیه خلفای خواجه عبد الخالق رحمة الله علیه پیوستم و ایشان را اصل از این چیز ها بوده است ملک فرمود چه کار بوده است گفتم بظاهر بخلق باشند و بباطن بحق ملک گفت چنین دست دهد گفتم آری حق تعالی میفرماید رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله و می گفتند خلوت شهرت و شهرت آفت و سخن خواجگان ماست که خلوت در انجمن سفر در وطن هوش در دم نظر در قدم و می گفتند حضوری و ذوقی که در ذکر بلند و سماع حاصل میشود دوام ندارد و مداومت بوقوف قلبی بجذبه می کشد و بجذبه کار تمام می شود ع گر سی مجوسی الا از آتش درونی + وهو الموفق بیان نماز تهجد حضرت خواجه رحمه الله بنده را فرموده که پیش از صبح بسبق باطن مشغول باشی و باین اشاره بوده به تهجد که بعضی از کبرا گفته اند که اول حال رسول صلی الله علیه وسلم پیش از صبح بیدار بوده است و نماز بگذاردی و در اول حال نماز تهجد بر ایشان فرض بودی و بعضی بر این اند که نماز تهجد در آخر عمر رسول صلی الله علیه وسلم فرض نبا[illegible]

می گذارد سے وبعضی می گویند کہ درآخر عمر نیز بر ایشان فرض بودے قال اللہ تعالی
ومن اللیل فتہجد بہ نافلۃ لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا یعنی
بعضے از شب را بیدار دار اسے محمد بقرآن خواندن در نماز کہ فریضہ باشد
مر ترا یا نماز نفل باشد مر ترا شاید کہ برگیرد پروردگار تو مر ترا در مقام محمود کہ آن
تجلی ذاتی باشد یا مقام شفاعت مر اولین و آخرین را پس مقام محمود محمد را
صلی اللہ علیہ وسلم معبود بحق عزوجل بسبب تہجد در شب و در آیۂ دیگر
فرمود کہ یا ایہا المزمل ای مرد در خود پیچیدہ گلیم قم اللیل اسے خیز در شب
بعبادت رب قدیم وصفت شب خیزان در قرآن بسیارست قال اللہ تعالی
ان المتقین فی جنات وعیون بدرستے وراستی کہ پرہیزگاران دران جہان
باشند در بوستانہا وچشمہای آب روان آخذین ما اتہم ربہم
گیرندہ باشند آن چیز را کہ دادہ باشد ایشان را پروردگار ایشان انہم
کانوا قبل ذلک محسنین بدرستی وراستی کہ بودند این خداترسان در دنیا
نیکی کنندگان وبیان کرد آنرا کہ کانوا قلیلا من اللیل ما یہجعون بودند کہ
در اندکے از شب خواب رفتندے وبیشتر از شب بیدار بودندے وبالاسحار
ہم یستغفرون و در سحرہا آمرزش خواستندے از گناہان در حدیث آمدہ است
اگر سحرہا بسیار باید گفت اللہم اغفرلنا وارحمنا وتب علینا انک
انت التواب الرحیم و در آیہ فرمود تتجافی جنوبہم عن المضاجع یعنے
یکسو می رود پہلوہای مومنان خداترس از خوابگاہا یعنی شب بیدار می باشند
یدعون ربہم میخوانند پروردگار شان را خوفا وطمعا از بہر ترس از عذابش
وطمع داشتن رحمتش ومما رزقناہم ینفقون وآن چیزہا را کہ روزے
کردہ ایم ایشان را نفقہ سے کنند در راہ خدا تعالی فلا تعلم نفس پس

نمی دانند هیچ نفسے از مخلوقات ما اخفی لهم من قرة اعین آن چیزها
که پنهان کرده شده است از بهر ایشان که از روشنی چشم باشد یعنی خوش آید جزاء
بما کانوا یعملون و باشد آن درجات و نعمتها جزای عملهای ایشان رسول
صلی الله علیه وسلم صحابه را گفت علیکم بقیام اللیل فانه داب الصالحین
قبلکم وهو قربة الی ربکم ومکفر السیئات ومنهاة عن الاثم
یعنی بر شما باد که شب بیدار باشید که آن رفتار صالحان است یعنی انبیا
ورسل و اولیا شب بیدار بودندے شما نیز اختیار کنید شب بیدار بودن را
وآن قربت و رحمت حق است و سبب کفارت گناهان است و سبب
باز داشتن از گناهان است و در حدیث دیگر آمده است رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود اقرب ما یکون من العبد فی جوف اللیل الآخر فان استطعت ان تکون
ممن یذکر الله فی تلک الساعة فکن یعنی نزدیک ترین بودن رحمت خدا
به بندگان میانه شب است که نصف شب باشد اگر توانی که باشی از کسانیکه
یاد می کنند مر حضرت خدا تعالی را در آن وقت پس باش از ایشان و در فضیلت
شب خیزان احادیث بسیار است اندکی از آنرا بتوفیق الله تعالی بیان کنیم
در خبر است که رسول صلی الله علیه وسلم چون شب بیدار شدے اول
مسواک کردے و وضو ساختے و بخواندے این آیه ان فی خلق السموات
والارض واختلاف اللیل والنهار تا آخر سوره الم الله و این دعا بخواندے
اللهم لک الحمد انت قیم السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت نور
السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت الحق ووعدک الحق و
لقاءک حق وقولک حق والجنة حق والنار حق والنبیون حق ومحمد حق
والساعة حق اللهم لک اسلمت وبک امنت وعلیک توکلت والیک

انبت وبك خاصمت واليك حاكمت فاغفرلی ماقدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما انت اعلم به منی انت المقدم وانت الموخر لا اله الا الله بعدازان دوازده رکعت نماز بشش سلام بگزارد واگر سورهٔ یٰس یاد داشته باشد در نماز تهجد بخواند حضرت عزیزان رحمه الله گفته اند که چون سه دل جمع شود کار بندهٔ مومن برآید دل شب و دل قرآن و دل بندهٔ مومن واگر وقت تنگ باشد هشت رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت نماز بگذارد و بعد از نماز دعا کند و بسبق باطن مشغول شود تا صبح بعده سنت نماز بامداد در منزل خود بگذارد و در رکعت اول فاتحه وقل یاایها الکافرون و در رکعت دوم فاتحه وقل هو الله احد الله الصمد بخواند بعدازان هفتاد بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه بگوید واگر شب بگاه باشد بعداز تهجد داشتغال بسبق باطن ساعتی بدست راست روی سوی قبله تکیه کند باز طهارت نو سازد از برای سنت وفریضه نماز بامداد و در راه مسجد بگوید استغفر الله من جمیع ما کره الله قولا وفعلا وخاطرا وناظرا و چون در مسجد درآید پای راست را پیش نهد و بگوید السلام علی اهل البیت اللهم افتح لی ابواب رحمتك و چون نماز بامداد را ادا کند برجای خود بنشیند و بسبق باطن مشغول گردد تا آفتاب برآید و بعدازان دو رکعت نماز بگذارد رسول صلی الله علیه وسلم گفت صلی الفجر الجماعة ثم قعد یذکر الله تعالی حتی تطلع الشمس ثم صلی رکعتین کانت له کاجر حجة وعمرة تامة تامة یعنی هرکه نماز بامداد گذارد بجماعت پس بنشیند ویاد کند حق تعالی را تا آفتاب برآید بعدازان دو رکعت نماز بگذارد به نیت استخاره یعنی طلب کند از حق تعالی درین روز توفیق خیر دهندش رسول صلی الله علیه وسلم فرموده

حکایة من الله عز وجل یا ابن آدم ارکع لی رکعات من اول النهار
اکفك آخرها حق سبحانه وتعالی بیغمبر را بید ای پسر آدم بگذار از برای من دو رکعت نماز
در اول روز تا کفایت کنم آخر روز ترا قال النبی صلی الله علیه وسلم من قعد فی مصلاه
حین ینصرف من صلوة الصبح حتی یصبح یصلی رکعتی الضحی لا یقول الا خیرا
غفر له خطایاه وان کان اکثر من زبد البحر هر که نماز بامداد بگذارد و بنشیند
بر جای نماز خود تا دو رکعت نماز اشراق بگذارد جزا او نباشد مگر خیر و آمرزیده شود
گناهان او اگرچه بیشتر از کف دریا باشد مگر بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر این آیة کابراهیم الذی
وفی یعنی ابراهیم پیغامبر وفا کرد یعنی نماز اشراق را ترک نکرد و چون دو رکعت بگذارد
ده بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی
کل شیء قدیر و این ذکر حضرت سیف الدین باخرزی رحمة الله علیه تلقین کرده اند
فقیر را وقتیکه مستفید از ایشان می بودم بعد دعا کند و از حق تعالی توفیق خواهد و چون از مسجد
بیرون آید اللهم انی اسئلك من فضلك این دعا را بخواند
تا منزل خود در آید بعد اگر قرآن بداند مصحف پیش نهد و آن مقدار قرآن
که خواهد بخواند بعد از آن اگر طالب علم باشد بدرس مشغول شود و اگر سالك باشد
بذکر و مراقبه مشغول باشد تا آفتاب بلند بر آید چنانکه زمین گرم شود نماز چاشت
دوازده رکعت آمده است قال النبی علیه السلام من صلی الضحی اثنی عشر رکعة
بنی الله له قصرا من ذهب فی الجنة یعنی هر که نماز چاشت دوازده رکعت
بگذارد حق تعالی کوشکی از برای وی در بهشت فرماید تا بنا کنند و هشت
نیز آمده است و چهار و دو نیز آمده ست و بعضی از مفسران در این آیة که انه کان
للاوابین غفورا بدرستی که خدا تعالی مر اوابین را یعنی کسی که باز گردیده اند از گناهان
نیک آمرزنده است گفته اند مراد از اوابین کسانی اند که نماز چاشت بگذارند

ودر حدیث ست که صلوٰۃ الاوابین حین ترفض الفصال یعنی رسول صلی الله
علیه وسلم گفت که نماز اوابین وقتی ست که سنگریزه گرم شود بآفتاب و پای شتر بچه
چون بزمین رسد بسوزد از گرما و بعضے از مفسران گفته اند که نماز اوابین در میان
شام و نماز خفتن ست شش رکعت و اگر تواند از نماز شام تا نماز خفتن در مسجد
بنشیند و بسبق باطن مشغول باشد که ثواب بسیار ست و حضرت خواجه بنده را
باین فرموده اند والله تعالی وهو الموفق بعضے فوائد که از حضرت خواجه باین فقیر
رسیده بود و از خلیفهٔ ایشان خواجه علاء الدین رحمة الله علیه بیان کرده شد
بتوفیق الله تعالی حضرت خواجه فرمودند که امیر خود مرا یک نوبتی گفتند که تا لقمه
پاک نشود مقصود حاصل نشود بعضے گفته اند دریا شده ایم مارا زیان ندارد
دروغ گفته اند بلکه دریای بخشش شده اند زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم
احتراز کرد و گوشت گوسفند مغصوب را نخورد خدای تعالی فرماید یا ایها الذین
امنوا لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل یعنی ای مومنان مخورید
مالهای یکدیگر را به باطل یعنی بآن وجه که شریعت بآن حکم نکرده است
وصحابه رضی الله عنهم اجمعین در نماز زیادتی و روزه زیادتی چندان اهتمام نموده اند
که در لقمه و می گفتند که در حدیث ست العبادة عشرة اجزاء تسعة منها
طلب الحلال یعنی بندگی کردن خدای تعالی ده بخش ست نه طلب کردن
حلال ست و می گفتند درویش باید که همت بلند باشد بما سوی تعالی التفات ننماید
و به واقعات مغرور نگردد و دلیل القبول طاعت پیش ازین نیست ؎ چو غلام آفتابم
همه ز آفتاب گویم + نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم + و دران کوشد
که مظهر قبض و بسط شود تا سر و فی انفسکم افلا تبصرون معلوم وے شود
که القبض والبسط فی الولی کالوحی للنبی و می گفتند یا هر چه یافتیم از علو همت

یافتیم و بنده را وقتی که کلاه مبارک خود دادند گفتند که این را نگاه دار هرگاه که وی را
بینی ما را یاد کن و برکت این بر خانوادهٔ تو باشد حضرت خواجه علاء الدین رحمة الله علیه
روزی آمدند و بنده محزون بود فرمودند چرا حزن داری گفتم معلوم شماست گفتند
که معنی این سخن چیست ؎ با ذات نهاده در صفاتیم همه + موصوف صفت
تخرهٔ ذاتیم همه + تا در صفتیم جمله ما ئیم همه + چون رفت صفت عین حیاتیم همه +
و این سخن حکیم غزنوی سنائی ست هر کسے معنے گفتند آخر بنده را پرسیدند که تو چه میگوئی
گفتم این اشاره بتجلی ذات ست که و نفخت فیه من روحی بیان آن می کند
بعده گفتند پس غم چراست مصرع جانا تو کجا و ما کجا ئیم + و حضرت خواجه بنده را
فرمودند که صل من قطعك واعط من حرمك واعف عمن ظلمك
که عادت بسیار ست و معنی آنست که بپیوند با آنکه از تو بریده است چیز بده
آنرا که ترا محروم کرده است و چیزے در وقت احتیاج بتو نداده است و عفو کن
از کسے که بتو ستم رسانیده است و اینهمه خلاف هوای نفس ست و درین حدیث
فوائد بسیار ست و میگفتند که در حدیث ست الفقراء جلساء الله تعالى
ای المقربون غایت القرب یعنے فقیران و صبر کنندگان همنشینان خداوند
اند عز و جل در قیامت یعنی نیک نیک برحمت او نزدیک اند و فرموده اند که فقر
دو نوع ست اختیاری و اضطراری اضطراری افضل ست زیرا که اختیاری حق ست بنسبت
بنده و می گفتند بے فقر ظاهر و باطن کار تمام نمے شود و خواجه علاء الدین رحمه الله
می گفتند که همه قرآن اشاره بنفی وجود ست و حقیقت متابعت سنت و مخالفت
طبیعت مشکل ست و درین اشارت ست ؎ از آن مادر که من زادم دگر باره
شده جفتش + از آنم گبر میخوانند که مادر زنا کردم + مراد ازین مادر طبیعت ست
و بنده به ترک اختیار خود و تفویض جزئیات و کلیات بخدا بمقام بی ینطق و بی

یبصر میرسد و مراد ازین سخن که حسنات الابرار سیئات المقربین طاعتست
که آن حسنه نزدیک ابرار سیئه است نزدیک مقربان و میفرمودند روندگان راه
دو قسم اند بعضے انواع ریاضات و مجاهدات همه از فضل او می بینند و عمل را ملاحظه
نمی کنند و این طائفه زودتر بمقصود میرسند الحقیقة ترک ملاحظة العمل و پیر من
میفرماید عمل را رها مکن ولکن گران بها مکن و خواجه ما رحمة الله علیه می گفتند که ما
فضلیانیم دولیست کس بودیم که قدم در کوی طلب نهادیم فضل حق تعالے
بمن رسید یعنے قطب و می گفتند بیست سال ست که بفضل آلهی بمقام بے صفتی
مشرف شده ایم چنانکه بآن اشاره شد بآنکه تا در صفتیم جمله ماییم همه و از خواجه
علاء الدین رحمة الله علیه سماع دارم که میفرمودند که حضرت خواجه محمد علی حکیم ترمذی
در بعضے از تصانیف خود ذکر کرده اند در بخارا مجذوبے پیدا شود که وی را چهار دانگ
از ولایت نبی صلی الله علیه وسلم نصیب باشد من بوده ام و می گفتند که دو کرت
تا حجاز رفتم کسے که وی را قابلیت این معنی باشد نیافتم و میفرمودند درین آیة که ابراهیم
علیه السلام گفت رَبِّ اَرِنِیْ کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتٰی قَالَ اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلٰی وَلٰکِنْ
لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِیْ مراد از اطمینان قلب آن بود که ابراهیم مظهر صفات احیائی شود
و می گفتند این آیة لَا تَخَافُوْا وَلَا تَحْزَنُوْا وَ اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ
وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ بآن آیت که انما المومنون اذا ذکر الله وجلت قلوبهم
مناقض نیست زیرا که دران آیة سبب خوف و حزن از اولیای نسبت وعده
الوهیت و صفت جمالی حق ست و درین آیة نسبت بنده و در آیة فمن یکفر
بالطاغوت و یومن بالله مراد از طاغوت ماسوی حق ست سبحانه و میفرمودند
روزه ملتفے ماست و نماز ما کانک تراه است و این بیت از ایشان باین فقیر رسید
بیت تا روئے تو ابدیده ام شمع طراز سے نے کار کنم نه روزه دارم نه نماز

ور بے تو بوم نماز من جمله فجار + چون با تو بوم فجار من جمله نماز + ومعنی آنست
که بعد از وصول بمقصود معلوم مے شود که طاعتے که لائق حضرت باشد
نمی توان آوردن که وما قدروا الله حق قدره ای ما عظموا الله تعالی حق تعظیمه
و میفرمودند که اگر یار سبے عیب خواهی بے یار مانی واین بیت می گفتند
بنده حلقه بگوش ار ننوازی برود + لطف کن لطف که بیگانه شود
حلقه بگوش + و می فرمودند که حقیقت اخلاص بعد از فنا دست میدهد
تا بشریت غالب ست میسر نشود واین بیت میگفتند ساقی
قدحے که نیم مستیم + مخمور صبوحے الستیم + مارا تو بما ممان که تا ما +
با خویشتنیم بت پرستیم + لك الحمد یا ذا الجلال والاکرام
علی التوفیق والاتمام والسلام

تمت

تمت الرسالة الانسیة من تصنیف
مولانا محمد یعقوب چرخی
رحمه الله
تعالی

رساله قدسیه من کلام خواجهٔ خواجگان خواجه بهاء الدین نقشبند که خواجه محمد پارسا نوشته اند از فرموده خواجه علاء الدین عطار که از اجل خلفای حضرت خواجه اند قدس الله سرهم

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد وثنای بیحد ومنتهای شکر وسپاس بی اندازه وقیاس حضرت پادشاهی را جل ذکره که طالبان وصال ومشتاقان جمال او را دلیل وجود او هم وجود اوست وبرهان شهود او هم شهود اوست سه تو بدو بشناس او را نی بخود + راه از و خیزد بدو نی از خرد + تلطف با ولیائک فعرفوک ولو تلطفت با عدائک لما جحدوک + وصلوات متعالیات وتسلیمات متوالیات حضرت نبوی را صلی الله علیه وسلم که جمیع انبیا را پیشوای بحق وهمه اصفیا را رهنمای مطلق ست سه خواجهٔ کونین وسلطان همه + آفتاب جان ایمان همه + وخلفا واحباب او وبر محبان وبر آل واصحاب ومتابعان او اجمعین الی یوم الدین وبعد این کلمهٔ چند ست از انفاس نفیسه وکلمات متبرکه حضرت علیهٔ صدر مسند ارشاد وهدایت جامع نعوت وخصائص ولایت

۴ واقف اسرار معارف وحقائق بر جمیع اولیا وانبیا او بواسطهٔ روحانیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۱۲ سه مراد کونین عالم غیب وشهادت ست وغیب ماسوای عالم شهادت را وگاه غیب میگویند وجود علمی که مسمی باعیان ثابته ست میخواهند وماسوای وجود عالم را وجود خارجی شهادت [illegible]

سه تا روی آنچه [illegible]

ملازمان قطب اهل حقیقت و عرفان مظهر صفات ربانی
و مورد اخلاق سبحانی آنکه گشت بی کبر و ریا و کینه +
نور قدسی را رخش آیینه + وان لقای او جواب هر سوال
مشکل ازوی حل شود بی قیل و قال + و علی تفنن واصفیه
بحسنه یفنی الزمان وفیه مالم یوصف + اردت له
مدحا فما من فضله + تاملت لاجل عنها وقلت + اعنی
قدوة العارفین انسان عیون المحققین وارث الانبیاء والمرسلین
شیخنا وسیدنا شیخ بهاء الحق والدین محمد بن محمد البخاری المعروف
بنقشبند قدس الله تعالی روحه وطیب مشهده ونور ضریحه
ونفعنا بمحبته والاقتداء بسیرته وشمه البیت از لطائف معارف
که در خلال اقوال در مجالس صحبت علی الدوام فی اللیالی والایام
بر زبان مبارک خوایش میگذرانده و بنده ضعیف محمد بن محمد الحافظ
البخاری وفقه الله سبحانه لما یحب ویرضا بعضی آن کلمات قدسیه
را از سر صدق و ارادت به نیت تیمن و استرشاد در قلم آورده
واکنون بامر و اشارهٔ اعزه و دوستان متعنا الله تعالی
بلقائهم و ادام برکته بقائهم حرفی چند از آن انفاس
برای تبرک و اقتباس در قید کتابت در آورد تا چون طالبان جیلی قوم
و محبان محقق باستماع آن کلمات انتفاع گیرند چنانچه آن هیچکس
شرف مجالست صحبت ایشان دریافته اند و آنرا از ایشان گفته ام +

ذکر احوال و مقامات شریفه و کلمات امام عارف ربانی ابو یعقوب

که از مبادی تا منتها ایشان گذشته تعالی روحه پرسیدند چون

وبعضی ست اگرچه درینوقت قوی در خورست ولپسندیده تا از نسیمات
ریاض احوال عجیبه ایشان شمه بمشام جان طالبان صادق برسد
ودلهای وجانهای ایشان را ازان استراحی حاصل باشد وبموجب
عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة وبذکر آن امید وصول بفضل الهی
ونزول فیض نامتناهی باشد اما درینوقت بدین مقدار اختصار
افتاد ؎ حدیث معجز تبریز وشمس دین کم گوی + که نیست درخور او
گفت عقل سودائی + خموش زیر زبان ختم کن تو باقی را + که هست
بر تو موکل غیور لالائی + وخود سخنان این طائفه که از ذوق وحال ست
نه از حفظ وقال بحقیقت چنانکه اهل بصیرت گفته اند فقه الله اکبر
وبرهانه الاظهر ست ولقینی که اهل بصیرت را از تامل در سخنان
این طائفه بحاصل آید اقوی واعلی بود از یقینی که بمشاهده خوارق
عادات باشد ازینجا گفته اند ؎ موجب ایمان نباشد معجزات +
بوی جنسیت کند جذب صفات + معجزات از بهر قهر دشمن ست +
بوی جنسیت پی دل بردن ست + وچون سخنان این طائفه از تجلی
کلام الهی بود صفت آن سخن را کماهی در زبان نتوان آورد یکی
از کبرا میگوید الحمد لله الذی جعل الانسان الکامل معلم الملك
وستابعان ... تسریفا وتنویها بانفاسه الفلك وبا اینهمه بعضی
از انفاس نفیسه ... را اساطیر الاولین خوانند یضل به کثیرا ویهدی
این طائفه کنیل مصر ماء للمحبوبین وبلاء علی المحجوبین ست

خوارق عادات مشرکی است برهان مومن ومشرکی ... بانعم

؎ تا روی تو آفتاب [illegible]
واللہ ... نقد خود در روانه است
... موسی را نخون بود آب بود

دشمن ابخرف این دم در نظر		شد مثل سرنگون اندر سفر

گر تو مردی راز جوئی راز جوی جان فشان و خون بگریی باز جوی

بقدر تصفیهٔ دل از علائق و عوائق و شواغل و بقدر تامل بسیار در سخنان ایشان فهم معانی ظاهره تخم فهم معانی خفیه میگردد و جمال فهم حقیقت روی می نماید با آنکه سخنان اینطائفه که از عالم علم وراثت و عیانست نه از علم دراست و بیان از طوریست که هر چند از ان طور بلسان علم و عبارت یا بلسان ذوق و اشارت سخن گفته اند بحقیقت شرح آن با کسی که بدان نرسیده است نتوانستند گفت وما قدروا الله حق قدره وما زادوا بیانهم غیر ستره فان الاعراب عنه بغیر ذائقة ستره والاظهار بغیر واجد لا اخفاء و مقصود گویندگان جز تنبیهی و تشویقی بیش نبود زیرا که این نوع سخن طلب طالبان را قوت دهد و همت ایشان را قوی گرداند و اگر کسی را در سر پنداری بود در هم شکند تا فضل دیگران و افلاس خود ببیند سخن بعضی از مشایخ ست قدس الله تعالی ارواحهم لا تزن الخلق بمیزانک وزن نفسک بمیزان الصدیقین لتعلم فضلهم وافلاسک شیخ شهید مجد الدین بغدادی قدس الله روحه دعا میکرد و میفرمود ای کار تو بعلت نیست مرا از ین قوم گردان یا از نظارگیان این قوم گردان که قسم دیگر را طاقت ندارم نظم گر نیم مردان ره را هیچکس + ذکر ایشان کرده ام اینم نه بس + گر نیم زیشان از ایشان گفته ام + خوش دلم کین قصه از جان گفته ام + و شیخ امام عارف ربانی ابو یعقوب یوسف بن ایوب همدانی را قدس الله تعالی روحه پرسیدند چون

این طائفه روی در مقام نقاب آرند چکنیم تا بسلامت مانیم فرمودند هر روز از سخنان ایشان بخوانید دیگی از صدیقان میفرماید کسی باید که از گوید تا من شنوم یا من گویم و او شنود اگر در جنت گفتگوی او نخواهد بود مرا با جنت چه کار اقتباس چند ذات مواحید از انفاس طیبهٔ ایشان توان کرد ومن احسن قولا ممن دعا الی الله وعمل صالحا ۵

گر ندارم از شکر جز نام بهر	این بسی بهتر که اندر کام زهر
آخرم ز آن کاروان گردی رسد	قسم من ز آن رفتگان دردی رسد
لفظها نسبت باو قشرست لیک	پیش دیگر فهمها مغزست نیک
آسمان نسبت بعرش آمد فرود	ورنه بس عالی ست پیش خاک تود

واین کلمات قدسیه اگرچه قصیر المبانی ست کثیرة المعانی ست وبقلیل یدل علی کثیر والجرعة تنبئ عن القدیر قدوة الکبار شیخ بزرگوار شیخ عبد الرحمن سلمی نیشاپوری قدس الله تعالی روحه که مصنف حقائق التفسیر وصاحب کتاب طبقات مشایخ اند قدس الله تعالی ارواحهم وغیرها در کتاب طبقات از هر یکی از آن مشایخ کبار بمقدار نسبت سخن و کما بیش ایراد فرموده اند همان مقدار را در نظر اولی الابصار واهل بینش واعتبار دال بر سیرت وطریقت وعلم وحال آن بزرگوار گردانیده اند و دران چند سخن بیان بعضی از علوم ومعارف ایشان که اساس سیر وسلوک بران ست کرده اند ولنا فیه اسوة حسنة فی تقلیل الکلام مع الدلالة علی المراد وحاصل آنکه ۵

در نیابد حال پخته هیچ خام	پس سخن کوتاه باید والسلام

بدانکه این کلمات قدسیه را در بعضی از مواضع احتیاج باندک شرحی

اقتدا اولی تر این آن بود که آن شرح باستعانت واعتماد از کلمات مشایخ
وانفاس نفیسه اهل الله باشد فان کلام المشایخ یفسر بعضه بعضاً
ودرمیان دو سخن که شرح ومشروح دائره در خط کشیده شود تا فصلی باشد
برمبنی از وصل زیرا که ﻫ جمله معشوقست وعاشق پرده + زنده معشوقست و
عاشق مرده + واین ضعیف درخود نمی بیند که برین معنی اقدام نماید اما بحکم اشارهٔ
شریفهٔ قدوهٔ اهل الله صفوهٔ اصحاب الانتباه سند ارباب الطریقة موضع رموز اهل الحقیقة
اسوه طالب الیقین خدمت خواجه علاء الحق والدین محمد بن محمد البخاری المشتهر
بعطار اطال الله تعالی مدة حیاته وافاض علی المسترشدین انوار برکاته درین فرصت
در املاء این مجموعه شروع افتاد اگر بدو همت ونظر قبول ایشان زیاده گردد نظم
این سخن را چون تو مبدأ بوده + گر فزون گردد تواش افزوده + دیده غیب چو غیبست
اوستاد + کم مباد از جهان این دید و داد + شرح تو حیف ست با اهل جهان + همچو راز
عشق باید در نهان + لیک گفتم وصف تو تا ره برند + پیش از آن کز فوت آن حسرت خورند
باشد که درین گفتن ونوشتن وجود این ضعیف درمیان نباشد واین جمع وتالیف
برکت دعوات صالحه صاحب نظران سبب درجات قربت گردد وبه سبحانه الحول
والقوة فمن تلک الکلمات القدسیة سلامانی وانقیاد احکام ورعایت تقوی وعمل
بعزیمت ودور بودن از رخصتها بقدر قوت همه نور وصفاست ورحمت ست
وواسطهٔ وصول بدرجات ولایت بمنازل ومقامات شریفه اولیاء الله از پرورش
این صفات میسر شد آنچه حضرت خواجه ما قدس الله روحه درین کلمات فرموده اند
اشاره بآن نفسی ست که ایشان را از حضرت خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی
قدس الله تعالی روحه رسیده است درمشاهده وواقعه که حضرت علی کرم الله وجهه
قدس الله تعالی روحه واقعه بوده است درمبادی جذبات وغلبات

واین واقعه دران شب بوده است که بسه مزار از مزارات متبرکه رسیده اند دران سیر وجذبه
مزار متبرک که در نواحی بخارا است ومنسوب بخواجه محمد بن واسع رضی الله عنه بوده است
از کبار تبع تابعین اند ورسیدن ایشان به بلاد ماوراء النهر بنقل صحیح ثابت شده است
وامر حضرت خواجه بزرگ مر حضرت خواجه ما قدس الله سرها دران واقعه این بوده است که قدم
در عزیمت زنی واز رخصتها دور باشی ومتابعت سنت کنی واز بدعتها اجتناب نمائی
ودیگر سخنان فرموده اند که بمبدأ سلوک ووسط ونهایت تعلق دارد وحضرت خواجه
ما قدس الله روحه علی الدوام در سلوک از سر تحقیق به آن امرها ووصیتها عمل میکردند
وبعنایت حق سبحانه وتعالی نتیجه عمل بهر وصیتی در خود مطالعه می نموده اند وبموجب آنکه
دران واقعه مامور بودند بعمل بعزیمت بذکر علانیه عمل نکرده اند وبواسطه عمل به آن وصیتها
ترقی در احوال باطنی خود مشاهده می نموده اند قصه شرح آن واقعه وسائر احوال وکرامات غریبه
ایشان در مقامات ایشان مسطور است که بعضی از اعزه اصحاب ومخلص احباب متعنا الله ببقائهم
وایدیهم وایاهم بجمع وتالیف آن قصدی نموده انشاء الله العزیز که علی اکمل الوجوه
واجملها تمام گردد وبذکر نشر آن مقامات گوشها وزبانهای محبان ومخلصان
بنور ومعطر شود وحضرت خواجه ما قدس الله روحه در طریقت نظر قبول بفرزندی
از خدمت شیخ طریقت خواجه محمد بابا سماسی است که ایشان از خلفای حضرت عزیزان
خواجه علی رامیتنی اند وایشان [illegible] محمود انجیر فغنوی اند وایشان از خلفای
خواجه عارف [illegible] حضرت خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی
قدس الله تعالی ار[illegible] لهم آداب سلوک وتلقین ذکر ایشان را
[illegible]خدمت امیر سید کلال رحمة الله [illegible] بابا نموده اما نسبت تربیت
[illegible] خواجه ما قدس الله تعالی روحه در سلوک [illegible]ت از روحانیت خواجه بزرگ خواجه
[illegible]ه آنکه این [illegible] است قدس الله تعالی روحه چنانکه شمه ازان در بیان آمد وحضرت خواجه

عبدالخالق غجدوانی از خلفای امام ربانی شیخ ابو یعقوب یوسف همدانی اند و امام ابو یوسف
همدانی را در تصوف انتساب بشیخ طریقت شیخ ابوعلی فارمدی[95] طوسی ست که از کبار مشایخ
خراسان اند و حجة الاسلام امام محمد غزالی[96] را تربیت در علم باطن از ایشان ست و شیخ ابو علی
فارمدی را در تصوف انتساب بشیخ بزرگوار ابو القاسم گرگانی طوسی ست نسبت
ایشان بسه واسطه بسید الطائفه شیخ جنید بغدادی می پیوندد و دیگر نسبت شیخ
ابو القاسم گرگانی در تصوف بشیخ بزرگوار شیخ ابو الحسن خرقانی ست که پیشوای مشایخ
و قطب زمان خویش بوده اند و چون دران عهدهای گذشته صاحب دولتان حقیقی که کاملان
راه و سالکان طریق انتباه اند بسیار می بوده اند و در دورهای اخیر کمتر بل اعز من الکبریت الاحمر
گشته اند لاجرم وقت بودی که طالبان صادق بعد از انکه در صحبت و متابعت
یکی از کبرای دین و مقتدایان اهل یقین مرغ روحانیت ایشان از بیضه بشریت بواسطه
تسلیم تصرفات آن حضرت بالکلی بیرون آمده بودی بسی از کاملان مکمل دیگر نظر تربیت
و قبول یافته اندی و بشرف صحبت و سعادت خدمت ایشان رسیدندی و انوار علوم
و معارف احوال ایشان اقتباس کردندی بسبب این انتساب در تصوف و علم باطن
متعدد و متضاعف شدی و شیخ شهید شیخ مجد الدین بغدادی قدس الله تعالی روحه
اشاره باینمعنی فرموده اند که در سند علم باطن هر چند واسطه بیشتر آن اسناد عالی تر زیرا که
مشایخ که مقتبسان انوار حقیقت اند از مشکات نبوت هر چند انوار بواطن ایشان را
اجتماع بیشتر راه بر طالب بواسطهٔ آن روشن تر که نور علی نور یهدی الله لنوره
من یشاء و ازینجاست که همه مشایخ را اتفاق ست که معروف کرخی را قدس الله تعالی
روحه که سلسلهٔ اکثر مشایخ باو می پیوندد انتسابی در علم باطن بدو طرف ست یکی بداود
طائی ست قدس الله تعالی روحه که نسبت او درینمعنی بحبیب عجمی ست
و او را بحسن بصری ست رضی الله عنهما و او را به امیر المومنین علی کرم الله وجهه

و ایشان را بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و دیگر معروف کرخی را انتساب در علم
باطن به امام علی بن موسی رضاست رضی الله تعالی عنه و ایشان را به پدر خود امام
موسی کاظم رضی الله عنه و ایشان را به پدر خود امام جعفر صادق رضی الله عنه و طریقه
ایشان طریقه ائمه اهل بیت آبا عن جد رضی الله عنهم اجمعین چنانکه مشهور ست
و سلسله ائمه اهل بیت را رضی الله عنهم در علم ظاهر و علم باطن علما و کبرا است رضی الله
عنهم بیان العزتها و نفاستها و تعظیما لشانها سلسلة الذهب نامند و شیخ ابوالحسن
خرقانی را انتساب در تصوف بسلطان العارفین شیخ ابویزید بسطامی ست
قدس الله روحه و تربیت ایشان در سلوک از روحانیت شیخ ابویزید ست
و ولادت شیخ ابوالحسن بعد از وفات شیخ ابویزید بمدتی بوده است و شیخ ابویزید را
انتساب به امام جعفر صادق ست رضی الله عنه و تربیت ایشان هم از روحانیت
امام جعفر ست رضی الله عنه و بنقل صحیح ثابت شده است که ولادت شیخ ابویزید
بعد از وفات امام جعفر ست رضی الله عنه و امام جعفر را انتساب در علم باطن
بدو طرف ست یکی به پدر خود امام محمد باقر رضی الله عنه و امام محمد باقر را به پدر خود
امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی رضی الله عنهم و امام زین العابدین را
به پدر خود سید الشهدا حسین بن علی رضی الله عنهم و سید الشهدا حسین بن علی را
به پدر خود امیر المومنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه و امیر المومنین علی را بحضرت
نبوت صلی الله علیه وسلم و علی آله و اصحابه اجمعین و دیگر امام جعفر را انتساب
باطن به پدر مادر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق ست رضی الله عنهم
و قاسم بن محمد از کبار تابعین ست و از فقهاء سبعه است که در میان تابعین مشهور ست
و آراسته بعلم ظاهر و باطن و قاسم را رضی الله عنه انتساب در علم باطن بسلمان فارسی
ست رضی الله عنه و سلمان فارسی را با وجود دریافت شرف صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و تشریف سلمان منا اهل البیت

انتساب در علم باطن بابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز بوده بعد از انتساب بحضرت
رسول صلی الله علیه وسلم و همچنین اهل تحقیق بر آنند که امیر المومنین علی رضی الله عنه
بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از خلفای رسول صلی الله علیه وسلم که امیر المومنین
علی رضی الله عنه مقدم بوده اند هم به نسبت باطن و ترتیب ائمه اند و شیخ الطریقه
شیخ ابوطالب مکی قدس الله روحه در کتاب قوت القلوب فرموده است که قطب الزمان
در هر عصری الی یوم القیمه در مرتبه و مقام نائب مناب حضرت ابوبکر صدیق ست
رضی الله عنه و آن سه دیگر از اوتاد که فرودتر از قطب اند در هر زمان نائب مناب
آن سه خلیفه دیگر اند حضرت امیر المومنین عمر و حضرت امیر المومنین عثمان و حضرت
امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین و بر مثال ایشان و صفت و حالت
ایشان اند و آن شش دیگر از صدیقان که صفت ایشان ست که بهم
الارض و بهم یرزقون و بهم یدفع البلاء عن اهل الارض و بهم یمطرون
در هر زمانی نائب مناب آن شش دیگر اند از عشره مبشره رضوان الله تعالی عنهم اجمعین
و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در اخر حیات خطبه فرموده اند و در ان خطبه چنین
گفته اند اما بعد قال الله عز وجل اتخذ صاحبکم خلیلا و لو کنت متخذا احدا
خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا و در حدیث دیگر فرموده است ان الله عز وجل
اتخذ ابراهیم خلیلا و موسی نجیا و اتخذنی حبیبا ثم قال و عزتی و جلالی
لاوثرن حبیبی علی خلیلی و نجیی و مضمون این دو حدیث آنست که اهل الهیه
و ارباب تحقیق گفته اند خلت عبارتست از دو مقام یکی نهایت مرتبه محبی و این معنی
در حدیث دوم و دیگر نهایت درجات مراتب محبوبی و مراد این معنی ست در حدیث اول
و هیچکس را با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درین مرتبه شرکت نیست الفظ
مقام محمود مشعر باین نهایت ست و مبنی باین درجه کما ... که فرموده صلی الله

علیه وسلم اگر کسی را درین مقام خاص با من شرکت بودی ابوبکر را بودی و دلیل ست
بر آنکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه بحسب ولایت و علم باطن که علم بالله ست کمل و افضل
و اعلم و اعظم اولیای امت ست بلکه افضل همه صدیقان ست بعد از پیغامبران صدیق اکبر
ست و کبرای اهل بصیرت را قدس الله تعالی ارواحهم برین معنی اجماعیست واین معنی
بکلی دفع خیال کسانی می کند که بر خلاف این اعتقاد دارند و افضلیت او را تاویل
بر وجه دیگر می کنند آز آنچه مذکور گشت از احوال حضرت خواجهٔ ما قدس الله تعالی سره
درین محل واز بیان سلسلهٔ مشایخ قدس الله ارواحهم معلوم گ...
طریقهٔ اویسی ...

... شیخ عطار قدس الله روحه
... الله عز و جل باشند که ایشان را مشایخ طریقت و کبرای حقیقت
اویسیان نامند و ایشان را در ظاهر حاجت به پیری نبود زیرا که ایشان را حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در حجرهٔ عنایت خود پرورش میدهد بی واسطهٔ غیری چنانکه اویس را
داد رضی الله عنه واین عظیم مقام بود و بس عالی تا کرا اینجا رسانند و این دولت
... ذلك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و بسیار
... طریق را در اوان سلوک توجه باین مقام بوده است چنانکه شیخ
... القاسم گرگانی طوسی را که سلسلهٔ مشایخ ابو الجنات نجم الدین الکبری
قدس ... احهم بایشان می پیوندد واز طبقهٔ شیخ ابوسعید ابو الخیر و شیخ ابو الحسن
خرقانی ... تعالی ارواحهم در ابتدا ذکر این بود که علی الدوام گفتی اویس
و کذ در طریق ... مقدسه و ... سائط اند در وصول فیض ربانی و تجلیات رحمانی
اما در طریق ... جه خاص ست هیچ واسطه در میان نبود و مقصود از ذکر
لا اله الا الله تو ... ست که ضروری همه موجودات ست و التجا و اعتصام

بصفت قیومیت ست چنانکه عطار قدس الله سره می فرماید غزل

بادشاها دل بخون آغشته ایم / پای تا سر چون فلک سرگشته ایم
گفته من باشمایم روز و شب / یک نفس فارغ مباشید از طلب
چونکه با لطفت چنین همسایه ایم / لطف تو خورشید و ما چون سایه ایم
چون بود جان بخش بی سرمایگان / گر نگهداری حق همسایگان
رهبرم شو زانکه گمراه آمدیم / دولتم ده گرچه بیگاه آمدیم
هرکه در کویت بدولت یار شد / در تو گم گشت و ز خود بیزار شد
مبتلای خویش و حیران توام / دربدر ورنیک هم زان توام
نیستم نومید و هستم بی قرار / بو که در گیرد یکی از صد هزار

چون سالک را بهر دو صفت جلال و جمال پرورش دهند جلال او را جمال بود و جمال او را جلال باشد در استیلای خوف رجا بود و در غلبهٔ رجا خوف باشد و درین آن زمان که مظهر صفت جلال گردد بصفت جمال توجه تواند نمود آن نظر سلطان العارفین ابویزید قدس الله تعالی روحه بر مرید ابو تراب نخشبی نظر جلال بود بنسبت تجلی ذات و آن مرید بصفت جمال پرورش یافته بود اگر بهر دو صفت پرورش یافته بودی او را قوت کشیدن بار آن نظر سلطان العارفین بودی و وجود بشریت او متلاشی نگشتی وقتی با محمد زاهد که درویش صادق بود در صحرائی بودیم بکاری بیرون آمده و تیشها با ما بود حالتی پدید آمد تیشها را گذاشتیم و روی دران بیابان آوردیم و با همدگر از هر نوع سخن میگفتیم تا سخن بدینجا رسید که سخن در عبودیت و فنا میرفت او گفت فنا تا چه باشد گفتم تا غایتی که اگر درویش را گویند ترا می باید مردن فی الحال بمیرد درین زمان گفتن صفتی در من پدید آمد که روی به محمد زاهد کردم و گفتم بمیر فی الحال محمد زاهد بیفتاد و روح از وی بکلی مفارقت کرد و مدتی برین صفت بگذشت تن او

۱۰۰ از مفارقت روح بیفتاده بود لپشت برزمین وروی درآسمان وپا سوی قبلہ
ازچاشت تانیمروز دران روز هوا بغایت گرم بود وآفتاب در برج میزان بود
ازان صفت قوی مضطرب شدم ونیک متحیر گشتم درنزدیک آنجا سایہ بود
زمانی دران سایہ درتحیر نشستم وباز ازانجا بزودی آمدم ودرروی وی نگاه کردم
رنگ او از اثر گرمی هوا سیاهی میزد حیرت من زیاده شد ناگاه دران حالت الهامی
بدل من رسید کہ بگو محمد زاهد زنده شو سہ بار این کلمہ را گفتم اثر حیوة در ان ظاهر شدن گرفت
ودر اعضای وی حرکت پدید آمد ودرهمان ساعت زنده شد وبحال اصل باز آمد بخدمت
امیر سید کلال رفتم وآن قصہ را برایشان عرض کردم چون در اثنای قصہ گفتم روح
از بدن او مفارقت کرد ومن متحیر شدم امیر فرمودند ای فرزند چرا دران حالت نگفتی
زنده شو گفتم الهامی بدل من رسید تا چنین گفتم واو بحال خود آمده اهل تحقیق گفته اند پیدا شدن
بهر دو صفت جمال وجلال سالک را وقتی بود کہ بحقیقت محبت ذاتی رسد ویکی از علامات رسیدن
بہ محبت ذاتی سالک آن بود کہ جهات صفات متقابلہ محبوب همچو اعزاز واذلال وضرر ونفع نزدیک
سالک یکسان بود ونیز اهل تحقیق گفتہ اند یعطی الحق سبحانہ المحبوب من اولیائہ
فی الدنیا اول ما یعطی اهل الجنة فی الآخرة وهو قولہ کن فیکن فتلک الکلمة صورة الارادة
الکلیة ودر صفت انتقام ست آنچہ گفتہ اند

سید هر حق آرزوی منتقمین		نظم چون چنین خواهی خدا بد چنین
تا کہ کان الله پیش آمد جزا		کان الله بوده در ما مضی
		اما کمال معرفت وکمال ادب اقتضای

آن کند کہ آن ولی محبوب ارادت خود را تابع ارادت حق سبحانہ وتعالی گرداند
وارادت حق را تابع ارادت خود نسازد وبشناسد کہ آنحضرت تبعیت را نشاید و
اگر این صفت از وی ظهور کند بی اختیار وی باشد یعنی از خواست امتناع نماید بیت

چون ولی راهست قدرت از الہ		تیر جستہ باز گرداند زراه

ونیز گفته اند که اولیاء الله در وقت ظهور مثل این صفت ... شهد باشند
یعنی آن مرتبه زنده گردانیدن ایشان را بواسطهٔ روحانیت عیسی باشد علیه الصلوٰة
والسلام سلطان العارفین ابویزید قدس الله تعالی روحه مورچه در زیر قدم مبارک
او سپرده شد از کشته شدن آن مورچه متالم و متاثر گشت الهامی بدل او رسیده
که دران مورچه دم در دم او در دمید مورچه زنده شد دران حالت ابویزید عیسوی
المشهد بودند ونیز گفته اند که کاملان اولیاء الله را نصیب تمام ست از نور حیوٰة حقیقیه
که صفت ذاتیهٔ جناب احدیت ست و عکسی ازان بر فطرت سلیمهٔ انسانیت یافته
است ایشان اند که بر طهارت فطرت اند و از ظلمات طبعیت و صفات بشریت
که تغیر کنندهٔ آن فطرت ست خلاص یافته اند و چون ایشان از نور حیوٰة حقیقیه
بهرهٔ تمام دارند باین نور بر بواطن و استعدادات و خواطر و نیات و اعمال و احوال
مخفیهٔ خلق مطلع می شوند بطریق فراست و از مطالعهٔ هیأت و اوضاع بدنیه آن معانی
مخفیه را ادراک می کنند و دیگر هم باین نور حیوٰة حقیقیه که نور الٰهی ست دلهای
طالبان مستعد را زنده می گردانند و آن زنده گردانیدن بحیوٰة حقیقیه شریف ترست
از زنده بحیوٰة حسیه اما زنده گردانیدن بحیوٰة حسیه و مظهر احیای حسی شدن کمترست
وقوع وی در میان اولیاء الله و عظیم ترست در نفوس خلق بدان التفات نمودند
منها همه دور افتادگی های خلق ازانست که خود را دور می اندازند و باختیار بار بر خود
زیاده می کنند و گرنه قصور در فیض الٰهی نیست خدمت امیر سید کلال تمثیل می نمودند
می فرمودند که تا نم تعلقات دور نشود کوزهٔ وجود شایستهٔ آن نشود که او را در خم دان
درست در آرند و باز چون کوزه ها را در خمدان تصرف در آورند بعضی ازان خمدان
درست بدر می آید و بعضی شکسته و این به نسبت ظهور ارادت ازلیست و ما
این همه آنرا که شکسته بیرون آمده است فی الجمله هم امید ... دیگر بار او را آرد سازند

و باگلی دیگر یار کنند و کوزه سازند و بار دیگر بخدان برند تا باشد که این بار درست بیرون آید
دمیقر سود که امید در آخر حیات سه شبانروز روی بقبله متوجه نشسته بودند و باکسی
سخن نمی گفتند بعد ازان بسخن آمدند و شکر گفتند و فرمودند مقصود ازین توجه آن بود
که شناخته شود که این در را القبول باز می کنند یا بر اولیاء الله را بحکم آیه لهم البشری
فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة الآیة هم در دنیا در وقت رفتن از حق سبحانه و تعالی
بشارت می بود بقبول و غفران و دیگر آنچه فرمودند همه در افتاد گیها الی آخره بنا بر
آنست که هر چند بنده را صفت اختیار و خواستهای طبعی کمتر می گردد وجود بشریت
بیشتر نفی می شود و ازان نفی قرب بنده بحق سبحانه و تعالی زیاده میگردد زیرا که گفته اند
ـــه قرب حق دوری تست از بود خویش + بی زیان خود نیابی سود خویش
و بمقدار نفی اختیار بنده را با حضرت الوهیت موافقت در تدبیر تقدیر او بیشتر می شود
و بمقام رضا و سعادت نزدیکتر می گردد همواره بنده بواسطهٔ ترک اختیارها و خواستهای
گوناگون طبیعی و محو گردانیدن آن صفات و تعینات بشریت از خود در درجات
قربت ترقی می نماید تا چون بدرجهٔ اعلی بی اختیاری برسد و او را بحقیقت هیچ
خواستی نماند آنگاه از حضیض بشریت بذروهٔ عبودیت ترقی تواند بود و شایستهٔ آن
تواند گشت که تصرفات جذبات الوهیت او را بمرتبهٔ الفناء فی الله و البقاء به برسانند
که اول درجات ولایت خاصهٔ اوست و منتهای سیر الی الله است و مبدء سیر فی الله است
عجائب این طور را نهایت نیست و سلوکی که عبارت از سیر الی الله غالبا بحکم سنت الهی
شرط این جذبه است که در سیر فی الله است نه آنکه هر که علی القطع طلب کند یابد یا هر که سلوک
کند به مقصود رسد نظم

نه هر صدف که فرو خورد قطرهٔ باران
درون سینهٔ او گشت جای دُردانه
صدف بباید و باران و بحر و چندین سال
هنوز نیست محقق که می شود یا نه

خلیل یطاع فنا فی اسلے الحمی

کثیر واما الوصال فقلیل | غواصان را اگرچه بیمی نبود
در هر صدفی دُرّ یتیمی نبود | در عمر بنادر آنچنان می افتد
دین و دولت هر سیه گلیمی نبود | و آین سیر فی الله را مقام وصول

خوانند و در سیر الی الله سیر عاشق ست بمعشوق و در سیر فی الله سیر معشوق ست در عاشق و این سعادت بعد از فنای صفات بشریت و بی اختیاری حقیقی میسر گردد چنانکه در هر دو عالم او را هیچ مرادی و خواستی نباشد جز او و این بی اختیاری حقیقی بواسطه بی اختیاری در تسلیم ولایت شیخ بود تسلیم ارادت شیخ نردبان تسلیم احکام قضا و قدر ست چون اینجا از عهده تسلیم بیرون آید آنجا تسلیم تواند بود و چون از عهده تسلیم در تصرفات ولایت شیخ بیرون آید حق عزت از پیش جمال حقیقت بکشاید و قاصد بمقصود و مرید بمراد رسد قال الجنید رض الاتصال بالحق بقدر الانفصال عن الخلق و منها اثر توجه بروحانیت اویس قرن رضی الله عنه انقطاع تمام و تجرد کلی از علائق ظاهری و باطنی بود و هرگاه که توجه بروحانیت قدوة الاولیا خواجه محمد علی حکیم ترمذی قدس الله روحه نموده شدی اثر آن توجه ظهور بی صفتی محض بودی و هرچند در آن توجه سیر افتادی هیچ اثری و گردی و صفتی مطالعه نمی افتاد و چون وجود در روحانیت در انوار حقیقت بی نهایت محو شود هرچند آدمی از خود وجودی طلبد و آنچه سرمایه ادراک ست از خویشتن بجز صفت بی و بی نهایتی چیزی دیگر نه بیند آین سخن در وقتی می فرمودند که از مبادی سلوک و احوال خود حکایت میکردند و توجهات خود بارواح طیبه مشایخ کبار رضی الله عنهم و ظهور اثر هر توجهی را در بیان می آوردند گفته اند اولیا الله مختلف اند بعضی بی صفت اند و بی نشان و بعضی بصفت اند و بعضی از صفات نشان مند گشته اند مثلا گویند ایشان اهل معرفت اند یا اهل معامله اند یا اهل محبت اند اهل توحید اند و کمال حال و نهایت

درجات اولیا را در بی صفتی و بی نشانی گفته اند بی صفتی اشارت بکشف ذاتی ست که مقام بس بلند ست و درجه بس شریف ست و عبارت و اشارت از کنه آن مرتبه قاصرست و این سخنان نسبت بمتوسطان ست کادراک بی صفتی می توانند کرد نه نسبت حال سبحانیان که از ادراک قاصر اند نظم

ذاتش اندر هستی خود بی نشان — برتر از علم ست و بیرون از عیان
چارهٔ جز جان فشانی کس نیافت — زو نشان جز بی نشانی کس نیافت
در نهان جوئی عیان آنگه بود — گر عیان جوئی نهان آنگه بود
آن زمان از هر دو بیرون ست او — ور بهم جوئی چو بیچون ست او
هر چه خواهم گفت او زان برترست — صد هزاران طور از جان برترست
عجز ازان همراه شد با معرفت — کو نه در شرح آید و نه در صفت

و کمال این مرتبهٔ بی صفتی حضرت سید المرسلین راست صلی الله علیه وسلم و همه انبیا و اولیا علی حسب مراتبهم خوشه چینان خرمن سعادت او یند و باستمداد از باطن مقدس او در درجات این مرتبه ترقی می نمایند و مقام محمود که مخصوص بحضرت اوست صلی الله علیه وسلم اشارت بکمال این مرتبه است و از خواص مرتبهٔ بی صفتی آنست که صاحب این مرتبه از اهل تمکین بود و از صحبت قلب بصحبت مقلب قلب پیوسته باشد و بجمیع صفات و اخلاق الٰهی متخلق و متصف گشته باشد و متصرف بود در احوال باطنی دنیا برین اورا ابو الوقت گویند و از صفتی بصفتی باختیار خود انتقال تواند نمودن و از بقایای وجود بشریت بکلی صافی شده باشد و ازین معنی گفته اند ؎

لیک صافی فارغ ست از وقت حال — صوفی ابن الوقت باشد در مثال
بسته بر رای جهان آرای اوست — حالها موقوف عزم و رای اوست

و منها حدیث اجمعوا وضوءکم جمع الله شملکم اشارت ست و یانه اطن را با وضوء ظاهر جمع کنند

تا استقامت باطن بحاصل آید و استقامت باطن آنست که در جنب کلمهٔ توحید
همه تعلقات روحانی و جسمانی منفی گردد و نفی آن همه تعلقات استقامت احوال است
و دلیل بر استقامت احوال استقامت افعال ست که استثال امر و نهی عدل است و ند
و تعظیم فرمانهای حضرت او جل ذکره است و جز با استقامت افعال استقامت
احوال معلوم نمی گردد و رونده راه را هر آینه روش و کوشش می باید تا کار او بجای
رسد روش یعنی رعایت ادب با اهل درد و کوشش یعنی سعی کردن در کارهای
حق سبحانه و تعالی و عمل کردن بانچه او را معلوم شده است هر چه میگویم از او لازم است
بان عمل کنیم لم تقولون ما لا تفعلون کبر مشکلاست تا ذکر تنی اذکرکم
ذکر حق سبحانه و تعالی یاد کرد ست بدان آیتی که مذکور ست و هر چه دیده شد
و دانسته شده همه غیرست و حجابست بحقیقت کلمهٔ لا آنرا نفی باید کردن و سلب
خواطر که شرط اعظم سلوک ست بی تصرف اسم در وجود سالک که آن تصرف عدم
از نتیجه جذبه الهیست بکمال میسر نگردد دقت یعنی برای آنست آثار آن جذبه
مطالعه کرده شود و آن اثر در دل قرار گیرد در رعایت عدد در ذکر قلبی برای جمع خواطر
متفرقه است و در ذکر قلبی چون عدد از بیست ویک بگذرد و اثر ظاهر نشود دلیل باشد
بر بیحاصلی آن عمل و اثر ذکر آن بود که در زمان نفی وجود بشریت منفی شود و در اثبات
اثری از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالعه آنکه خداوند جل ذکره در کلام مجید
میفرماید ما عندکم ینفد و ما عند الله باق معنی این آیه چنان باید دانستن
که اعمال صالحه و افعال حسنه که از اهل ایمان در وجود می آید وقتی عند الله میگردد
که در محل قبول حضرت او جل ذکره افتد و علامت آن عمل النفی شدن وجود بشریت
است دران عمل و ظاهر شدن اثر تصرفات جذبه ... آن و فقک الله تعالی
در تتمهٔ بعضی ازین فوائد که اهل بصیرت ... محبت اند یا ...
منتهٰی المقصود از همه عبادات

دم فرو خوردن بباید هر دست	اتقوا الله وکونوا مع الصادقین
گر نتوانی ز خود بریدن	نے پهلوان نا باشی

وهم درین معنی گفته اند در رباعی [illegible] ین تا بدل رسی + در پهلوی
چیش نیابی از هر که پرسی + و چون [illegible] او ادر یافت تصرف خود را
فانی کند و در باطن او هیچ تصرف [illegible] بلکه با وگذارد و بداند که منفعت
در خطای مقتدا بیش از انست [illegible] واگرچه وجه آن نداند حضرت خواجه ما
قدس الله روحه میفرمودند [illegible] رت با هل دل و مردم عزیز انست اگر در آخر
امر وجه صواب در انکار ظا [illegible] رمیان نباشد واگر خلاف صواب ظاهر شود
هم وجود تو در میان نباشد [illegible] قدس الله تعالی ارواحهم از جمله اذکار
ذکر لا اله الا الله را اختیا [illegible] نبوی چنین وارد است که افضل الذکر
لا اله الا الله وصورت [illegible] نفی واثبات وبحقیقت راه بحضرت عزت
باین کلمه توان برد حجب [illegible] یان ست وحقیقت حجاب انتقاش صور
کونیه است در دل و [illegible] واثبات غیرست وبحکم المعالجة بالاضداد
درین کلمه نفی ماسوا [illegible] لی ست وخلاص از شرک نفی جز از مداومت
وملازمت بر معنی [illegible] یابد پس ذاکر باید که در طرف نفی جمیع محدثات را
بنظر فنا و ناخواسته [illegible] از معنی ذکر می اندیشد و نفی خواطر دیگر میکند و در
طرف اثبات و [illegible] ذات راجل ذکره بنظر بقا و مقصودی و مطلوبی
ومحبوبی مشاهد [illegible] در اول و آخر حاضر می باشد و هر چیزی که دل را
بان پیوندی بت [illegible] باطل میکند و باثبات محبت حق را قایم مقام
آن محبت میگ [illegible] از جمله محبوبات ومالوفات فارغ شود وهستی ذاکر
در نور ذکر مضمحل [illegible] وعوائق وجود بشریت از و برخیزد وگفته اند بازداشتن

نفس در وقت ذکر سبب ظهور آثار لطف ست و مفید شرح صدر و اطمینان دل ست
و یاری دهنده است در نفی خواطر و حلاوت که آن با بازداشت نفس سبب وجدان حلاوت عظیمه است
در ذکر و واسطه بسیاری از فواید دیگر و حضرت خواجه ما قدس سره در ذکر بازداشتن نفس را لازم نمی شمردند
چنانکه رعایت اعداد را لازم نمی شمرده اند اما رعایت وقوف قلبی را اهم میداشتند و لازم
می شمردند زیراکه خلاصه آنچه مقصود ست از ذکر در وقوف قلبی ست و واسطه مطالعه
جمیع مکنونات و محدثات بنظر فنا و مشاهده وجود قدیم حق سبحانه بنظر بقا و ملازمت بمعنی
صورت حقیقت توحید در دل ذاکر قرار گیرد و چشم بصیرت وی گشاده گردد تا او را میان عقل
و توحید هیچ تناقض نماید و درین مقام حقیقت ذکر صفت لازم دل گردد و بعد ازان
بجائی رسد که حقیقت ذکر با جوهر دل یکی گردد و هیچ اندیشه غیر حق سبحانه نماند و ذاکر در ذکر
و ذکر در مذکور فانی گردد و چون بارگاه دل از زحمت اغیار خالی گردد و بحکم لا یسعنی
ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المومن الی المحل نزول سلطان الا الله تجلی نماید
بر حکم دعوه اذکرکم مجرد از لباس حرف و صوت و خاصیت کل شئی هالک الا وجهه آشکار گردد
و ذکر روح با ذاکر وجود او در بحر نامتناهی اذکرکم مستغرق و مستهلک گردد ست

ذاکرین ذکر تا ترا جان ست	پاکی دل ز ذکر نیز دان ست
چون تو فارغ شوی ز ذکر بذکر	ذکر خفیه که گفته اند آنست

یاد کرد و بازگشت و نگهداشت و یادداشت و از ذکر لسانی و قلبی
و نگهداشت که مراقبه خواطر ست یادداشت ست تا بوده و فانی شدن
و ذکر خفیه است علی الحقیقة و ذکر لسانی و ذکر قلبی بمنزله تعلم و باست تا ملکه
خوانائی او بحاصل آید و اگر معلم حاذق بود و در طالب صادق استعداد آن یابد
شاید که در قدم اول او را خواننده گرداند و بمرتبه یادداشت که تعلم الصنف
و با بر ساند اما اغلب طالبان آنانند که ایشان را بر یادداشت دلالت کردن

بیش از ذکر لسانی و قلبی بمنزلهٔ آنست اردوا و را تکلیف می کنند
و میگویند به پهد بر بام بر آبی قط بیم سوئے فلک + زانکه عرشیست
اصل جوهرها + ساکنان فلک صفات خویش و معنبرها + کل ما بجید بیست
شکرها + دلبری ما شدست میان کل شکریم + زان دل ما قوی ست
زبرها + زهره دارد حواه بردد بگرد شکرها + ذرهء های هوا بریزد روح
از دم عشق روح پرور ما بقة الذکر عبارة عن تحلیة بذاته سبحانه من حیث
اسم المتکلم اظهار الصفا صفا بنعوت الجمالیة والجلالیة وذکر بی شرک
نفی الکنون دست د ست انه لا اله الا هو آشکارا گردد تا زخود بشنو
نه از من و تو + لمن الملک ر + روح در بدایت فطرت اگرچه حق سبحانه را
به یگانگی دانست اما ت زیرا که شناخت از شهود خیزد و شهود از وجود
ور ست نباشد که ست چون وجود روح پدید آید عین وجود او
دو دوگانگی اثبات کر لمنابی دارد و مقصود آنست که اشارت شود
بچیزی از معنی ا اقدس الله روحه فرموده اند در معنی اذکرکم و ذکر
حق سبحانه بنده را ت بران مراتبی که ذکر راست یعنی ذکر زبان و ذکر دل
و ذکر روح و ذکر طه د عالم جسمانی و روحانی ست و روح را واسطه
در عالم دل و طائفهٔ اهل سد برتر از مرتبهٔ روح و قلب ست و نزد
طائفه برتر از مر مرتبهٔ روح ست و بحقیقت سر عین روح و دل ست
در نهایت ها در مقام خود متجلی گردند و بوصف غیریت متصف
باشند آن به نسبت کسی که آن نهایت دل و روح که ذکر
کرده شد نیز ی ست خاص حضرت که خاصان حضرت او هند
که اینهم برعو میان عالم صفات خداوندی و میان سر تا بواسطه

آن راه یابند بعالم صفات الوهیت مصراع که رستم را کشد هم رخش رستم + لا یحمل عطایا الملک الا مطایا الملک و ذکر در مرتبهٔ خفی تا بحقیقة ذکر خفیه و سر آن چنانچه خلفای خانوادهٔ حضرت خواجهٔ بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله تعالی روحه بآن اشارت فرموده‌اند یکی ست زیرا که تا وجود روحانیت باقیست و بمرتبه فنا نرسیده است آن ذکر بحقیقت خفیه نیست سخن کبرا که لا یطلع علیه ملک فیکتبه و لا نفس فتعجب به اشارت بآنست و چون بحقیقت فنا برسد اینجا بود که باطن او از نفی بالیستد و جز اثبات نتواند بود و ذکر او ابد الابد شود اینجا بحقیقت کامل مراد برسد و حضرت خواجهٔ ما قدس الله تعالی روحه در صفت این معنی بسیار فرمودندی که حقیقت الذکر الخروج عن میدان الغفلة الی فضاء المشاهدة و مشاهده در تجلی ذات بود و مکاشفه در تجلی صفات و محاضره در تجلی افعال و مقصود از ذکر لسانی توجه کلیست بجمیع قوی روحانی و جسمانی تا نفی خواطر شود و باین توجه کلی از ما زمست و مداومت باین ذکر بدل برسد و از زبان بدل باز منتقل شود و در دوام ذکر قلبی نوری از انوار الهی متجلی گردد و باطن بنده را بعد تجلیات صفاتی و اسمائی و قابل تجلیات ذاتی گرداند و الله الموفق و کمال درجات و مراتب ذکر آنست که مذکور بدل پیوسته شود و مذکور ماند و بس و همگی دل او دوست گردد و فرق میان آنکه همگی دل ذکر دوست گیرد و آنکه همگی دل او دوست گیرد نتیجه محبت مفرط بود که آنرا عشق خوانند عاشق گرمرو همگی او را معشوق دارد و باشد که از غایت مشغولی بمعشوق نام معشوق را نیز فراموش کند و چون چنین مستغرق گردد که خود و خود را و هر چه هست جز خدای تعالی فراموش کند بحقیقت این معنی رسد که واذکر ربک اذا نسیت غیره و نسیت نفسک لان تحقیق المذکور و شهوده یوجب نفی الغیر فاثباتک یثبت الغیریة فاثنینیتک یثبت الغیریة و چون بحقیقت این معنی برسد که خود را و هر چه هست جز حق تعالی فراموش کند و این حالت را فنا و نیستی گویند و نهایت

سیر الی الله بود واکنون بادل راه تصوف وعالم توحید ووحدانیت وبمبدأ
درجات ولایت خاصه رسیده باشد وازینجا گفته اند قطعه چیست معراج فلک
این نیستی + عاشقان را مذهب ودین نیستی + هیچکس را تا نگردد او فنا + نیست
ره در بارگاه کبریا + وآنجا بود که صورت ملکوت بروی روشن گردد وارواح انبیا
واولیا وجواهر ملائک علیهم الصلوة والسلام بصورتهای نیکو نمودن گیرند وانچه
خواص حضرت الوهیت ست پیدا آمدن گیرد واحوال عظیمه پدید آید واز مشاهده صورت
بدرجاتی ترقی کند که عبارت ازان نتوان کرد وهرکس را چیزی دیگر پیش آید ودرین
گفتن فائده نیست که این راه رفتن ست نه راه گفتن اما مقصود اهل الله از شرح این
نوع سخنان ترغیب طالبان ست ودر وجود روحانی نیز فانی گردد تا از رویت جلال
وکشف عظمت الهیت بر دل وغلبات اینجا دینی وعقبی فراموش گردد واحوال
ومقامات در نظر همت او حقیر نماید از عقل ونفس فانی گردد واز فنا نیز فانی گردد واندرین عین فنا
زبانش ناطق گردد وتن خاضع وخاشع گردد ودرعین این فنا حیرت وبی نشانی بود
فیخفیه فی کتبه الایه ۵ کس را ندهد ز تو نشانی + اینست نشان بی نشانی
واگر کسی در ذکر باین درجه نرسد واین احوال ومکاشفات وی را نبود لیکن ذکر بروی
مستولی گردد ودر دل متمکن شود ومعنی کلمه توحید آن معنی که دران حرف نبود
وعربی وفارسی نباشد بر دل غالب آید ودل بذکر ومعنی او قرار گیرد چنانکه
دل را بتکلف بجای دیگر باید برد واین نیز اعظم بود که چون دل بنور ذکر
آراسته گشت کمال سعادت را مهیا باشد هرچه درین جهان پیدا نیاید
در آنجهان پیدا آید وچون زمین دل از خار وساوس دنیا خالی کرد وتخم
ذکر در و ودیعت نهاد اکنون هیچ نماند که باختیار تعلق دارد اختیار
تا اینجا بود پس ازان منتظر می باشد تا چه پیدا آید وغالب آن بود

که این تخم ضایع نماند که من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه وذکر بر دوام کلید
عجائب ملکوت ست وقرب حضرت الهیست وذکر بر دوام نه آنست که بزبان یا بدل
بود بلکه آنست که همیشه ملازم و مراقب دل باشد ودل را بعد از آنکه صافی گردانیده باشد
از عداوت خلق وذکر ایشان واز ذکر ماضی ومستقبل واز شغلهٔ محسوسات واز غضب
واخلاق بد وشهوات دنیا وطلب آن با حق تعالی دارد وهیچ غافل نباشد که حقیقت ذکر
نزد بعضی غفلت ست که گفتن دل هم حدیث نفس بود وغلاف وپوست حقیقت ذکر
باشد ودوام مراقبه دولت بزرگیست وعلامت صحت مراقبه موافقت احکام الهیست
ونیک دشوار بود همیشه دل خویش را بر یک صفت وبیک حالت داشتن ومداومت مراقبه
طریقیست موصل بحقائق ودوام مراقبه بی مقدمهٔ قطع علائق وعوائق وصبر بر مخالفت
نفس واحتراز از صحبت اغیار میسر نگردد وشیخ بزرگوار شیخ شهاب الحق والدین السهروردی
قدس الله سره العزیز فرموده اند که مبتدی بر فرائض وسنن اقتصار نماید واوقات دیگر بذکر
بسر برد ومتوسط را مداومت بر تلاوت قرآن بعد از ادای فرائض وسنن اولی ست وهمان
خاصیت که اهل بدایت را از ملازمت ذکر روی نماید او را از تلاوت حاصل گردد با زوائد
دیگر چون تجلیات صفات مختلفه بواسطهٔ تلاوت آیات مختلفة المعانی ودقائق فهوم
وحقائق علوم ومنتهی را که نور ذکر صفت ذاتی او گشته است فاضلتر وردی کامل تر صلوة نافله
که عبادت تامه جامعه است وحضرت خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله
تعالی روحهما از سفیان ثوری رضی الله عنه نقل کرده اند باسناد خود که فرموده
سمعنا ان تلاوة القرآن افضل من الذکر وانگاه در تقویت این سخن فرموده
وجه نیک غواصی کرده است گوینده این سخن برای آنکه بکلام حق سبحانه ذکر حق
کردن فاضلتر از آن باشد که بکلام خود فان القرآن لم یخلق منذ نزل الی العباد
ولا یخلق ولا یندنس فهو علی طراوته وطیبه وطهارته والکسوة الی نور عظیم

لایق بجناب المتکلم وهو الله عز وجل و ذکر الذی یذکره العبد مبتدعا من تلقاء قلبه من علمه بربه لا کسوة و اگر کسی معنی قرآن نداند باید که دل حاضر دارد در خواندن و نگذارد تا حدیث النفس او را بهر جانب برد و دل را بنور تعظیم و توقیر آراسته دارد و در دل وی حاضر بود عظمت قرآن که سخن خدا است عز وجل و صفت وی ست و قدیم ست اگر حقیقت معانی این حروف آشکارا شود هفت آسمان و هفت زمین را طاقت تجلی آن نباشد و امام احمد حنبل رحمة الله علیه میگوید خداوند عز وجل را بخواب دیدم گفتم یا رب تقرب تو بچه چیز فاضلتر گفت بکلام من قرآن گفتم اگر معنی فهم کنند و اگر نه گفت اگر فهم کنند و اگر نه یکی از کبرا میگوید قدس الله ارواحهم کسی که دارو خورد و نداند که چه میخورد اثر کند قرآن نیز اثر کند و هر حرفی از قرآن بمنزله کوهیست که بر وجود بشریت واقع میشود و او را فنا میکند و آثار او را رفع می کند و چون نور قرآن بنور دل مومن جمع شود نورانیت زیاده شود و وجود بشریت بیشتر متلاشی گردد خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله روحها فرموده اند که جمله وظیفه تلاوة قرآن در شب فاتحه و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و خاتمه سوره حشر و خاتمه سوره بقره ست و جمله وظیفه سوره یس ست و حضرت عزیزان خواجه علی رامیتنی قدس الله روحه فرموده اند که هرگاه سه دل جمع آید کار بسته مومن بر آید دل قرآن و دل بنده مومن و دل شب و حضرت امام ربانی خواجه یوسف بن ایوب همدانی قدس الله روحها که سلسله مشایخ خواجه ما قدس الله تعالی ارواحهم بایشان می پیوندد چنین فرموده اند طالب را باید که شب و روز را مستغرق کلمه لا اله الا الله گرداند و خواب و بیداری بر گفتگوی وی نفقه کند دست از نوافل نمازها و ذکرها و تسبیحها بدارد و اقتصار برین کلمه کند جائیکه علم لدنی و حکمت الهی بود غدست نفل رحمت بود هر روز و شبی بلکه

هر ساعت و لحظه پندارد که در لا اله الا الله نو مسلمان ست از هر چه جز لا اله الا الله است
الا نماز فرض و سنت ترک کند بکلی از چنان لا اله الا الله را لابد و ناچار داند و ما بقی را
بلا و محنت شناسد تهی گردد از اندیشهٔ کلی کائنات و تعلق گیرد بذکر لا اله الا الله در همه
حالات و ساعات و در قطع علائق مخلوقات هیچ آلتی از افعال و اذکار ظاهری و باطنی
کامل تر و شافی تر از قول لا اله الا الله نیست شیخ شهید مجد الدین بغدادی قدس الله تعالی
روحه گفته اند اتفق المشایخ قدس الله تعالی ارواحهم علی ان المرید ما لم
یسلك طریق لا اله الا الله مدت قرینه باربعین سنة لا یصل الی حقیقة الا الله
و حضرت خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روحهما فرموده اند کسی که
دوام دولت ایمان طلبد باید که در هر کاری و در هر حالی عادت وی گفتن لا اله الا الله
بود و ظلمت شرک خفی را باین کلمه همواره دور می کند از خود و ظهور نور ایمان را بر دل خود
تازه میدارد چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند جددوا ایمانکم بلا اله الا الله الحدیث
و منها اهل تلوین را مرتبه ندماست تا ایشان را بی اختیار ایشان بحضرت سلطنت
ندارند باز نیابند و اهل تمکین را مرتبهٔ وزراست که حضرت سلطنت ایشان را نائب
مناب خویشتن ساخته است و در تصرف ملک اختیار داده و مطلق العنان گردانیده
پس اهل تمکین حال ایشان از زوال ایمن بود و هر گاه که خواهند باختیار از صفتی بصفتی
و از حالتی بحالتی منتقل کردند اهل تمکین را نیز تلوینات احوال هست اما فرق ست
ایشان بر احوال باطنی خویش غالب اند و متصرف می توانند شد و آنکه طائفه
از اهل الله گفته اند که مقصود از وعید تخفیف ست این سخن از ایشان در وقت
مطالعهٔ الطاف ربوبیت بوده باشد و در زمان غلبه و تصرف آن حال بر ایشان
اما طائفه از اهل الله که بر احوال باطنی خویش متصرف باشند آن احوال را بمیزان
شرع سنجید اگر موافق قانون شریعت بود بران اعتماد نمایند و بظهور آرند و اگر نه بران

اعتماد نکنند یکی از اکابر قدس الله اسرارهم میگوید لا اقبل من قلبی الا بشاهدین
عدلین الکتاب والسنة و آن شام که عبد الله غجندی بما پیوست در آخر آن
دوازده سال بعد از واقعه که خواجه محمد علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روحه در ترمذ
باو نموده بود و با او دران واقعه فرموده که خود را تشویش مده این زمان وقت ظهور آنچه
می طلبی نیست این معنی در بخارا بعد از دوازده سال ترا خواهد بظهور آمدن و بصحبت آنکس
خواهی رسیدن و قصهٔ واقعهٔ خود را تمام بگذارد و اظهار طلب کرد دران واقعه دیده شد
که مرا بر اندرون یکنج خانه رسانیدند دریچه دران کنج خانه پدید آمد بران دریچه زنجیر
و قفلی کلید آن قفل بیاوردند و بمن تسلیم کردند مرا میل آن شد که قفل را بکشایم اندکی بکشادم شعله برگ
بیرون آمد با خویشتن گفتم اگر این در را حالیا تمام بکشایم کس را قوت این شعلها نتواند بود
کلید با منست هر وقت که اختیار باشد بمقدار مصلحت می توان کشود در صفت
اهل تمکین گفته اند از رق تصرف احوال آزاد شده اند و حجاب از پیش بصیرت
ایشان بکلی برخاسته است هیچ سببی از اسباب لغزش و ضعفی بحال ایشان راه نیابد
و هیچ چیز از ممکنات شر ایشان را از مشاهدهٔ محبوب و اشتغال بآن مشغول نتواند کرد
اختلاط با خلق و مشاهدهٔ احوال ایشان در ایشان اثر نکند و صفت ایشان را تغیر
نتواند کرد چنانکه اهل تلوین و اهل تمکین را به ندما و وزرا تشبیه فرموده اند ولی عزلت
و ولی عشرت هم بوزیر و ندیم تشبیه کرده اند ولی عزلت اشرف ست به نسبت حال
و ولی عشرت افضل ست بحسب کمال و همچنین ملک مقرب اشرف ست از انسان
ناقص و انسان کامل افضل و اکمل ست از وی و آنکه در صحیح وارد ست در حدیث قدسی
وان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم و همچنین آنچه وارد ست در
حدیث قدسی دیگر در وصف ولی عزلت ست ان من اغبط اولیائی عندی
مومن خفیف الحاذ و آنچه دران حدیث دیگر وارد ست که رسول صلی الله علیه وسلم

فرمود ان لله تعالی عباد لیسو بانبیاء ولا شهداء ویغبطهم النبیون والشهداء لقربهم ومکانهم من الله عز وجل ولقد تمنی اثنی عشر نبیا انهم کانوا من امتی وانچه وارد ست در احادیث دیگر که مثل این احادیث ست موهم تفضیل خواص ملک بر خواص بشر ست و موهم تفضیل ولی بر نبی ست دفع آن وهم و تحقیق جواب از آن شبهه بنا بر این معنی ست که فرق ست میان شرف حال و میان فضیلت و کمال و منها طریقه اهل الله بر انواع ست بعضی بر رخصت عمل کردند ایشان را مقصود از رخصت نفع خلق بود نه وجود خود و بعضی عمل بعزیمت کردند مقصود ایشان نیز نفع خلق بود نه وجود خود اما نفع خلق در عمل بعزیمت بیشتر ست و ظهور در آن تمام تر واز خطر دور تر همه در کار اند هر آدمی مثال درختی ست درخت بی نتیجه نبود یا میوه دهد اگر چه میوه مختلف طعام باشد یا در سایهٔ او بیاسایند یا از حسن طراوت او بنظر اعتبار بهره گیرند

نظم

هر کس بهدست در آرزوی دگر اند
اندر تگ و پوی و جست و جوی دگر اند

گرچه کس را هیچ کار و بار نیست
جمله بیکار اند و کس بیکار نیست

کمال وجود اهل الله در رای عقیدهٔ خلق ست در زیاده از آنست از عقیدهٔ خلق جز بار خاطر چیزی دیگر نیست مقصود از آن عقیده و اظهار کمال ایشان تربیت وجود خلق ست بار هستی برای منفعت دیگران می باید کشید و در باطن آن هستی را از خود نفی می باید کرد نسبت تربیت و منفعت وجود ایشان در اظهار کمال قصور و نقصان ست در باطن ایشان ازین معنی در دعا آمده است اللهم لا تحدث لی عزا ظاهرا الا احدثت لی ذلة باطنة بقدره ولا ترفعنی عند الناس درجة الا حططنی عند نفسی مثلها داعیهٔ طلب که در یکی پیدا می آید و صحبت اهل الله را طالب میشود محض فضل الهی ست در حق آنکس را که

ع فشور غمش بهر دل و جان ندهند * باید که قدر آب نعمت بزرگ را بشناسد و اگر همه آب بود که زبانی گوش دل را بسخن اهل الله دارد و توفیق آن یابد که آن را عمل تربیت وجه

وتقویت کن ونظر اهل الله بران داعیهٔ طلب که بی اختیار ایشان دریکی پدید آید وظهور کند
پیشترست چه اگر باختیار ایشان دریکی آن داعیهٔ طلب ظهور کند آن اختیار از ایشان
محل خطر بود ونفی آن اختیار در باطن بر ایشان لازم میگردد وتا بی اختیار ایشان از غیب
چه پدید آید ومبتدیان واهل طلب را بنزدیک خداوند سبحانه وتعالی ونزدیک اهل الله
تعظیم ونفاذ تولیت ورای اینست که یاد آور در اذا رأیت لی طالبا فکن له خادما
ظهور داعیهٔ طلب وولیت بزرگ ست زیراکه تا حق سبحانه وتعالی بصفت ارادت بروح بنده
تجلی نکند عکس ارادت آلهی در دل بنده پدید نیاید وطالب حق سبحانه تعالی
وطالب صحبت دوستان وی نگردد ه

جو بنده از ان نه که جویان تو نیست		در جو یای بدان ترا جویان ست

وتربیت وتقویت این صفت دران بود که تسلیم تصرفات ولایت شیخ کامل مکمل
گردد تا بالعنایت خداوند عز وجل بمقصود زود بحصول پیوندد واگرنه خطر آن دارد که آن صفت
طلب ورو بقا نیابد ومنها طریقهٔ اهل باطن کم دیدن وکم زدن ونیستی وافتقار ست
ودید قصور اعمال ومشاهدهٔ نقصان احوال ووجود بشریت بهیچ چیز چنان منتفی نگردد که
بدید قصور یکی از حکمتهای که بنا بران زلت برانبیا گذرانیدند این بود حقیقت استغفار آنست
که استغفار از وجود بشریت بود که اصل همه گناهان ست بعد از انکه وجود بشریت را بشناسد
دائم البقای آن آزاد زخود دریابد ودران از درماندگی از سر تضرع در حضرت صمدیت جل ذکره

بنالد تا حقیقت استغفار بود نظم		خلق ترسد از تو من ترسم ز خود
کز تو نیکی دیده ام وز خویش بد		دولت درد مسلمانیم ده
نیستی نفس ظلمانیم ده		در گذرانیدن قصور بر اهل الله حکمت

نفی وجود بشریت ایشان است واعتراض موسی بر خضر علیه السلام که بجهت غیرت
شریعت بود یکی از حکمتها آنکه ازان نفی وجود موسی بود علیه الصلوة والسلام

مرشد علی الحقیقة جل ذکره هر یک از دوستان خود را نسبت بحال او تربیت می فرماید و چون اولیای امت را از نسبت ولایت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم بهره الیست هر آئینه از نسبت ولایت پیغامبران دیگر علیهم السّلام نیز بهره بود و اولیای امت را بهره از علم لدنی به نسبت مشرب خضر ست علیه الصلوة والسّلام و به نسبت استعداد از روحانیت او اگرچه اولیاء رحمة الله علیهم بواسطهٔ صورت جسمانیت وقتی باشد که عاقل باشند از ان استمداد اولیای امت را اقتباس انوار از مشکوة روحانیت بعضی از انبیاء علیهم السّلام می باشد و استمداد باطن از روح آن نبی منافی تبعیت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نیست زیرا که همه انبیا علیهم السلام که بوده اند مقتبسان انوار حقیقت از مشکوة نبوت حضرت رسالت اند صلی الله علیه وسلم و مستمد اند از باطن مقدس او صلی الله علیه وسلم ارواح همه در تحت احاطت روحانیت او و علم لدنی علمی بود که اهل قرب را بتعلیم الٰهی و تفهیم ربانی بی واسطه معلوم و مفهوم گردد و آن علم را بمعرفت ذات و صفات حضرت عزت جل ذکره تعلق باشد و آن علم را عالم غیب در دل ایشان در اندازد و قل ان ربی یقذف بالحق علام الغیوب و آن علم بشهادت وجد و ذوق بود نه بدلالت عقل و نقل و در وقتی باشد که نور حقیقت تا هو کند و سباشر دل گردد بی حجاب خفقات بشریت و لوح دل از نقوش علوم روحانی و عقلی و سمعی بکلی صاف شده باشد و بنده از وجود بشریت بدر آمده از ادراک خویش بلطف حق سبحانه رسیده و از انحضرت در معرفت ذات و صفات او جل ذکره ادراک معانی و فهم کلمات تو انسته

نظم

چون ملائک گوی لاعلم لنا	تا بگیرد دست تو علمتنا
گر دریں مکتب ندانی تو هجا	همچو احمد پُری از نور حجا
دانشے باید که اصلش زان سرست	زانکه هر فرعے باصلش رهبرست
هر پری بر عرض دریا کے برد	تا الدن علم لدنے مے برد

ومنها نسبت باطنی درین طریقه چنان افتاده است که جمعیت در ملا وصورت
تفرقه بیشتر ازان بود که در خلوت وصورت جمعیت بر مثال جوهریست که هرچند پوشیده
تر بود جوهریت او صافی تر گردد و درین معنی گفته اند ٥ از درون شو آشنا و از برون بیگانه
وش + اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان + حقیقت نیت که بحقیقت تحت
اختیار نیست درین طریقه درین صورت افتاده است روح صورت هر عملی نیت
ست واگر نیت نبود چشم داشت نتیجه نبود هیچ عملی نتیجه نده اگرچه در کسب اخلاص خود را
از نظر به نتیجه نگاه می باید داشت اینکه فرموده اند عمل بی چشمداشت نتیجه نده
معنی آن حدیث ست که وارد شده است عن بعض الصحابة رضی الله عنهم
و ذوی الصبا مرفوعا لا اجر لمن لا حسبة له حسبت واحتساب چشمداشت
ثواب و نتیجه باشد واجر نتیجه عمل صالح هم در دنیا بود و هم در عقبی وازینجا فرموده است
ابو سلیمان دارانی قدس الله روحه کل عمل لیس له ثواب فی الدنیا لیس له جزاء
فی الآخرة ومنها معلوم نیست که در چه صفت دارند وختم بر کدام صفت خواهد بود
وگاهی ایمنی وگاهی اضطراب کاریست بی تدبیر و حیرتیست ضروری هر کس از کسب
صفتی بکمال رسیده اند اما عاقبت کار همه تحیر بود تن در می باید دادن وتسلیم تصرفات
غیب بود از وجود خود را بکلی بحضرت واجب الوجود جل ذکره تفویض نمودن که ابتدا
و وسط معلوم ست اما انتها معلوم نیست که ختم کار بر چه صفت ست و بر چه حالت ست
همه همین بوده اند شیخ عطار قدس روحه میفرماید نظم

پیش دانایان که ره بین آمدند	گاه بیگاه از پی کین آمدند
جان خود را عین حیرت ساختند	همه جان عجز و حیرت ساختند
در تگ این بحر بی پایان بسی	غرق گشتند و خبر نه از کسی
تو چنان دانی که این آسان بود	بلکه کمتر چیز ترک جان بود

واله و حیران شدم یکبارگی ... می ندانم چاره جز بیچارگی
چند گویم جز خموشی راه نیست ... زانکه کس را زهرهٔ یک آه نیست

اولیای خدای عزوجل خود را کلی تسلیم تصرفات الٰهی گردانیده اند و دامن همت را از التفات بوجودی که طالب حظ جسمانی یا روحانی بود پاک افشانده اند بنا بمین حزن و خوف را که سبب ظهور این در صفت طلب حظ روحانی یا جسمانی ست زیرا که حزن بجهت فوات حظوظ بود در ماضی یا در حال و خوف بجهت فوات آن در مستقبل از ایشان پرداخته در این تشریف مر ایشان را ارزانی داشت که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون الآیه و تحقیقت درین زمان اسم ولایت بر ایشان مطلق شده است زیرا که درجهٔ ولایت که الفناء فی الله والبقاء به است بعد از فنا مطلق بود از همه حظوظ و تعلقات جسمانی و روحانی و با اینهمه در مقام ولایت اولیا خداوند را خشیت و هیبت و عظمت و جلال الوهیت بکمالی خوف و حزن تشبیه است و بسبب ترقی در درجات ولایت ادای حق عظمت الٰهی لازم ذات شده و از این معنی سید اولیا و سند انبیا صلی الله علیه وسلم فرموده است انا اعلمکم بالله و اخشاکم بالله و خواجه محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روحه فرموده اند الانبیاء والرسل صلوات الله وسلامه علیهم لهم یا سوا المکر بعین البشری ولیس المکر عندنا ما الذی یفعله العامة فالذی یفعله العامة خوف التحول فهذا غیر مامون فاذا او من و بشر امن فاما المکر الذی لا یجوز امنه فا عظمتنا نا و منها چون سالک را بعد از بلوغ تفرقه میان دل و زبان می شود یعنی اشتغال ظاهر از اعمال باطنه مانع نیاید و عمل باطن از شغل ظاهر حجاب نگردد و اجازت دعوت خلق بود و بلوغ سالک عبارتست از تصرف وجود فنا در وی و رسیدن در سیر فی الله که مقام جذبه ست و چون سالک تصرفات جذبات الوهیت از خود

مشاهده کرده بود و کیفیات آثار جذبات را در خود دیده و مظهر صفت جذبهٔ الهی شده
لاجرم بصفت جذبه در باطن دیگری تصرف تواند کرد و آن تصرف وی تصرف
حق سبحانه باشد گفته اند حقیقت ولایت که در باطن نبوة است تصرف ست
در خلق بحق و ولی بحقیقت مظهر تصرف نبی ست و علامت صحت حال ولی متابعت او
نبی خود را و متصرف بحقیقت جز یکی نیست و گفته اند واصلان و کاملان دو قسم اند جماعتی
از مقربان حضرت جلال اناند که بعد از وصول بدرجهٔ کمال حوالهٔ تکمیل دیگران بایشان
نرفته است غرقهٔ بحر جمع گشتند و در شکم ماهی فنا مستهلک شدند قباب غیرت و قطان
دریای حیرت اند ایشان را از وجود خود آگهی نبود بدیگری کجا پردازند در ایشان
گنجائی آن کی بود که دیگران بدان جناب آشنا توانند کرد این طائفه را از اوراق
طور نبوة بهره نبود و قسم دوم از واصلان و کاملان آنانند که چون ایشان را
از ایشان بربایند باز تصرفات جمال ازلی ایشان را از ایشان دهد و خلعت نیابت
پوشاند و حکم ایشان را در مملکت نافذ گرداند و فضل و عنایت ازلی ایشان را بعد از
استغراق در عین جمع و لجهٔ توحید از شکم ماهی فنا بساحل تفرقه و میدان بقا خلاصی
و مناصی ارزانی دارد تا خلق را بنجات درجات دعوت کنند این طائفه اند
کاملان مکمل که بواسطهٔ کمال متابعت رسول صلی الله علیه وسلم مرتبهٔ وصول وصول
یافته اند و بعد از آن در رجوع براثر دعوت بدعوت خلق بطریق متابعت ماذون و مامور
شدند قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی الآیة هر کجا
فرومانده در ظلمت بیابان تحیر بطلب بر حالت حواله او را در اقتباس جذبات
و مواجید بانفاس طیبه ایشان فرموده اند مقام ایشان آن بود که گویند

عیسی منم و معجزهٔ من این نفس ست		هر دل که شنید این نفسم زنده شود

و من احسن قولا ممن دعا الی الله و عمل صالحا و قال اننی من المسلمین و جعلنا

منهم ایمة یهتدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون ودر صفت این طایفه

گفته اند ؎ ای بسا کوه عدم کز راه جان بر کنده اند
ای بسا وصف احد کاندر نظر بیموده اند
این همه دعویست یعنی فی نی دعوی بیشتر
وی دو صد چندانکه دعوی کرده بنموده اند

ایشانند اولیای عشرت ایشان را از اذواق طور نبوة نصیبی هست بر حسب مراتب ودرجات ایشان ومنها وجود عدم شاید که عود کند بوجود بشریت اما وجود فنا هرگز بوجود عدم ووجود بشریت عود نکند هیچ جز از ممکنات وجود فنا را تغیر نتواند کرد ومراد از وجود بشریت وجود طبعی اصلیست نه وجود طبعی عارضی عود وجود عارضی حقیقت فنا را زیان ندارد وآن صورت طبیعت بود نه حقیقت طبیعت قوله

موسی اندر درخت آتش دید
سبز تر می شد آن درخت از نار
شهوت وحرص مرد صاحبدل
همچنان دان وهمچنان انگار

حدیث صحیح وارد شده است انما انا بشر اغضب کما یغضب البشر وارضی کما یرضی البشر وناطق ست بصحت این معنی واهل معرفت چون بعد از مرتبه فنا فی الله بمرتبه لقا بالله میرسند آنچه می بینند در خود می بینند وآنچه می شناسند در خود می شناسند وحیرت ایشان در وجود خود ست وفی انفسکم افلا تبصرون من عرف نفسه فقد عرف ربه الحدیث مراد از وجود وعدم دوام این دو صفت ست ومراد از عدم آن صفتی ست که گفته اند ؎ زذوق این عدم آمد جهان جان بوجود + زهی عدم که چو آمد وجود از و افزود + ونیز گفته اند که این نه آن نیستی ست که او محرومی نام ست بلکه آن نیستی ست که همه هستیها ازو اعلام ست واول کسی که عبارت از حال فنا وبقا بدین دو لفظ کرد وطریقت خود را درین دو عبارت مندرج گردانید لسان التصوف شیخ ابو سعید احمد بن الخراز بود قدس الله تعالی سره که از کبار ایمه واجل مشایخ اهل تصوف ست از مشایخ مصر بوده است ودر کتاب

طبقات مذکور است صحبت او با ذو النون مصری و سری سقطی و بشر حافی و غیر ایشان
از مشایخ کبار قدس الله تعالی ارواحهم بوده و وفات وی در سنه سبعة وسبعین و مأتین
پیش از وفات سید الطائفه جنید قدس الله تعالی روحه به بیست و دو سال در تجرید
و انقطاع شانی عظیم داشت و در علم باطن تصانیف بزرگ و کلام و رموز عالی
گفته اند فنا عبارتست از نهایت سیر الی الله و بقا عبارتست از بدایت
سیر فی الله و سیر الی الله وقتی منتهی شود که سالک از وطن مالوف حظوظ البشریت
بکلی بیرون آید و در راه طلب توجه راست بحق بیارد و بادیهٔ هستی را بقدم صدق

بیکبارگی قطع کند تا بکعبهٔ وصال رسد		الطم الیک یا منتهی حجی و عمری
ان حج قوم الی تراب و احجار		و سیر فی الله آنگاه محقق شود

که بنده را بعد از فنای مطلق که فنای صفات و فنای ذاتست وجود حقانی
ارزانی دارند تا بدان وجود حقانی بعالم اتصاف باوصاف الهی و تخلق
باخلاق ربانی ترقی تواند نمود و این مرتبهٔ بی یسمع و بی یبصر و بی یبطش و
بی یعقل که ذات و صفات فانیه درین مقام در کسوت وجود باقی از قبر جفا
در حشر ظهور برانگیخته شده باشد و تصرفات جذبات حق سبحانه و تعالی بر باطن
بنده مستولی شده و باطن او را از جمیع وساوس و هواجس فانی گردانیده و بصفات
ذاتی خود در باطن بنده متصرف گشته و او را از آنکه بخودی خود تصرف کند عزل کرده
و درین مقام هر آئینه بنده محفوظ بود در رعایت وظائف شریعت و اقامت
امر و نهی دلیل بکلی صحت حال فنا این بود اگر محفوظ نبود در رعایت آنچه
مر حق را عز و جل بر وی هست دلیل عدم صحت حال فنا این بود ابو سعید خراز قدس الله
روحه درین معنی فرموده است کل باطن یخالفه الظاهر فهو باطل وساوس و هواجس نسبت
با کسی است که هنوز از مقام فنا نگذشته شرک ظاهر باشد خفی بود و به نسبت که بکسی که

به بقا بعد الفنا رسیده باشد شرک نبود و آنکه هنوز در بدایت حال فنا بود سکر ویش از احساس
غائب گرداند و چون در مقام مشاهده ذات و صفات تمکین یافته بود از سکر حال فنا بصحو آید
و غیبت از احساس و درین مقام تمکین لازم دل نبود و شاید که بعضی را اتفاق افتد و بعضی
را نی بلکه باطن وی غرقه لجه فنا بود و ظاهر وی حاضر آنچه میرود از احوال و افعال باشد
اهل فنا و بقا بعد از طلب و مجاهدت به طمانینت و وجدان و سرور مشاهدت رسیده باشند
و در حین مراد نامراد گشته مقامات و کرامات را حجاب دانسته و مشرب دل از کل حظوظ جسمانی
و روحانی صافی کرده و رسیدن بمرتبه فنا نشان رسیدن بحقیقت محبت ذاتی بود و مقام
فنا موهبت محض ست و اختصاص الهیست و سنت الهی رفته است که از عطای
محض که بحقیقت موهبت باشد و صورت عطا و عاریت نبود هر آئینه رجوع نفرماید
و ازینجا گفته اند الفانی لا یرد الی اوصافه ذوالنون مصری قدس الله تعالی روحه
فرموده است ما رجع من رجع الا من الطریق و ما وصل الی الله احد فلا یرجع عنه این
معنی سخن حضرت خواجه ما قدس الله تعالی روحه که فرموده اند وجود فنا هرگز بوجود بشریت
عود نکند و مقام فنای مطلق اگر موهبتی ست اما ظهور این مقام بتدریج بحصول شرایط ست
و شرط رسیدن بفنای مطلق توجه تام ست بجناب حق سبحانه بواسطه محبت ذاتی و اجتناب
از آنچه مقتضای محبت ذاتی نبود و مراد از فنا جهت بشریت و خلقیت و فنای این جهت
ست در ظهور سلطان ربوبیت و حقیقت و این معنی را تمثیل کرده اند بآنکه هرچه
اندر سلطان آتش افتد بقهر وی وصفت وی گردد اما این تصرف آتش مثلا اندر
صفت آهن ست عین آهن همانست آهن هرگز آتش نگردد ع تو او نشوی
ولیکن ار جهد کنی + جائی برسی کز تو دوئی برخیزد + راه علم و عقل تا بساحل دریا
فنا بیش نیست بعد از ان حیرت و بی نشانی ست و عجایب این ظهور را نهایت
نیست و احوال او جز بسلوک و رسیدن معلوم نگردد ع عاشقی جز رسیده را نبود

وازینجا مبدأ شهود عالم وحدت و وحدانیت بوده فالحق سبحانه یتجلی الکل من حیث
کون شئ موجود ایه فعل ودما بنفسه لا من حیث ان له وجودا خالصا
استخل به فانه محال وبعد از رسیدن بدرجه فنا فی الله وبقا بالله حکم تعین و تقیید
مطلقا از بنده مرتفع نشود و در مرتبه بقا بالله در اتصاف بصفات ربانی او را تعینات
حقانی باشد ابراهیم بن شیبان که از مشایخ طبقات ست قدس الله تعالی
ارواحهم میگوید الفناء والبقاء یدور علی اخلاص الوحدانیة وصحة العبودیة
وما سوی ذلك فمغالیط وزندقة وفنا فنا که در میان اهل الله متعارف
است آن بود که چنانکه از وجود جسمانی فانی گشته اند وجود روحانی نیز فانی گردد
تا در رویت جلال وکشف عظمت الوهیت وغلبات آن حال دنیا وعقبی
فراموش گردد واحوال ومقامات در نظر همت او حقیر نماید از عقل ونفس فانی گردد واز فنا نیز فانی گردد
واندر عین فنا زبانش بحق ناطق شود وتن خاضع وخاشع گردد ودر عین فنا
اینهمه حیرت و بی نشان بوده بیت کس می ندهد ز تو نشانی ٭ اینست نشان
بی نشانی ٭ فیخفیه فی کسنه الآیه از حضرت خواجه ما قدس الله تعالی روحه
سوال کردند که فنا بر چند وجه است جواب فرمودند که بر دو وجه است اگر زیاده
گفته باشند اما بازگشت اینهمه دو وجه ست یکی فنا از وجود ظلمانی طبیعی ودیگر فنا
از وجود نورانی روحانیست وحدیث نبوی علیه السلام باین دو وجه ناطق ست
که ان الله تعالی سبعین الف حجاب من نور وظلمة وبعضی از کبرا قدس الله تعالی
ارواحهم همه در بیان این دو وجه فنا چنین فرموده اند که خطوتان وقد وصلت
دگاه گاه حضرت خواجه ما قدس الله تعالی روحه در بیان این طریق وسیر
الی الله همه حجب را به یکی باز می آوردند ومی فرمودند حجاب تو وجود تو نیست
ودع نفسك وتعال غرور ابرد ربهان وانکه در روے از تو تا دوست ره بسی نیست تو ئی

در راه تو خاشاک و خسے نیست تو ئی + واز ینجاست که بعضی کبرا قدس الله تعالی ارواحهم فرموده‌اند لا حجاب الا وجودک و در حدیث نبوی علیه الصلوٰة والسلام که در صحیح وارد ست اماطة الاذی عن الطریق اماطة اذی اشارت بنفی وجود بشریت ست و وصول محبت بمحبوب که نهایت جمع احوال شریف ست بعد از فنا و بقای مذکور صورت بندد و قبل الفنا امکان وصول نیست آنجا که سطوات انوار قدم تاختن آرد ظلمات حدثات را چه مجال ماند و همچنین در فنا وصول متصور نشود اما بعد از بقاے وجود محب بمحبوب وصول تواند بود و وجود محب که بقا یافته است بمحبوب از سطوات تجلی مضمحل و ناچیز نگردد بلکه قوت گیرد نظم

در تو کجا رسد کسی تا نزود بپای تو ... مرغ تو چون شود ولی تا نپرد ببال تو

فنا برین معنی اهل وصول را در مشاهدات قوای ایشان از تلاشی محفوظ بود ع

یحرق بالنار من یمس به ... ومن هو النار کیف یحترق

و همچنین ایشان از تغیر بسبب مخالطت با خلق محفوظ باشند هیچ چیز از ملهیات سر واصل را از مشاهدهٔ محبوب و اشتغال باو مشغول نتواند کرد چه رجوع واصل در احوال بمحبوب خود بود نه شهود حق سبحانه و تعالی او را حجاب خلق گردد نه خلق حجاب شهود حق سبحانه و تعالی چنانکه صاحب فنا را نه مخالطت خلق او را حجاب حق سبحانه و تعالی گردد تا رسیدگان بمنزل فنا بلکه هر یکی را در مقام خود بحجاب دیگری می گردد در مشاهده کنند و فنا و بقا در وی باهم مجموع بود در فنا باقی بود و در بقا فانی الا آنکه در حال ظهور بقا فنا بطریق علم در وی مندرج بود و مرتبهٔ وصول را که مراتب سیر فی الله است نهایت نیست زیرا که کمال اوصاف محبوب را نهایت نیست و هر چه در دنیا بآن پرسند از مراتب وصول هنوز اول مرتبه باشد ازان مراتب به نسبت بانچه مانده است و بعمر ابدی در آخرت نهایت آن مراتب

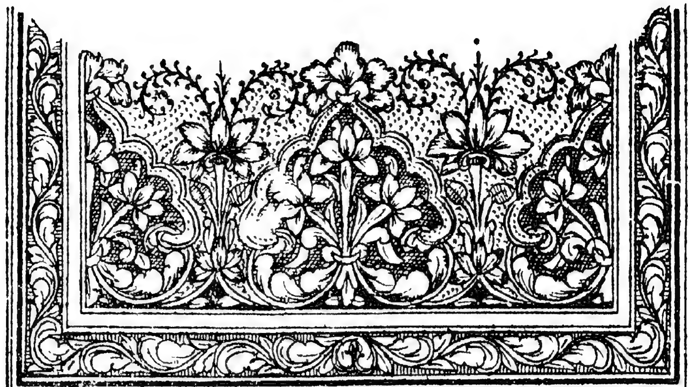
نتوان رسید و اینجا شیخ طریقه شیخ عطار قدس الله سره می فرماید نظم

اندر ره حق جمله ادب باید بود | تا جان باقیست در طلب باید بود
یکدم اگر هزار دریا بکشی | کم باید کرد و خشک لب باید بود

و سیر فی الله مقام بقا بعد از ان ست و سیر عن الله بالله مقام تنزل ست بمبالغهٔ عقول خلق برای دعوت ایشان بحق و این مقام خاصه پیغامبران مرسل ست صلوات الله علیه و سلام علیهم اجمعین و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و درین مقام تنزل در هر امرے ایشان را رجوع بحق و استغفار دوام لازم بود و اولیا را ازین مقام به تبعیت انبیا علیهم الصلوه و السلام بهره بود چنانکه فرموده اند قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین والله یهدی و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا برحمتک یا ارحم الراحمین

بسم

رسالهٔ قدسیه من کلام خواجهٔ خواجگان خواجه بهاء الدین نقشبند که خواجه محمد پارسا نوشته اند از فرمودهٔ خواجه علاء الدین عطار که از اجل خلفای حضرت خواجه اند قدس الله سرهم



رسالهٔ نور وحدت تصنیف حضرت خواجه عبید الله المعروف بخواجه خرد

خلف حضرت خواجه | بسم الله الرحمن الرحیم | باقی بالله قدس سره

این رسالهٔ نور وحدت من تصنیفات حضرت قدوة المحققین برهان المدققین عارف بالله خواجه عبید الله المعروف بخواجه خرد قدس الله روحه وافاض علی الطالبین فتوحه شب جمعه مبارک روز عرس خواجه بهاء الحق والملة والدین المعروف بنقشبند قدس الله تعالی سره العزیز سوم ربیع الاول سنه هزار و پنجاه و سه اتفاق شروع در انشاء این اسرار واقع شد الحمد لله که [illegible] آفتاب روشن تر ست و جمال وحدت از مرآت کثرت بهمه حال [illegible] از حقیقت تو بسوی تست اگر بچشم همت مطالعه او فرمائی چنان دانم که از ر[illegible] بحقیقت برسی و وجود موهوم از میانه بر خیزد ای سید یکی از بعد خبر دهد و آنرا وجهی بود و دیگری از قرب نشان میدهد گرداند آنرا نیز سببی باشد حقیقت تو که بزبان این رساله با تو حرف میزند به وحدت اطلاع دهد که آنجا نه بعد ست و نه قرب و چون وحدت طلوع فرماید بعد و قرب عین وحدت باشد ای سید

هر فرقه با فرقهٔ دیگر در نزاع و جدال ست مگر اهل وحدت که ایشان با همه یکی اند
اگرچه هیچکدام با ایشان یکی نیست ای سید اهل وحدت از مذاهب مختلفه متضاده
و مشارب متنوعه متناقضه مشربی مذهب لطیف روحانی و مذهب عام شامل حال
وجدانی انتزاع نمایند و ایشان را جز این مذهبی خاص و مشربی مخصوص نیز باشد چنانچه
در گفتگو درآید و گفته شود که متکلم چنین گفت و حکیم چنین و صوفی چنان ای سید
وحدت باطن کثرت ست و کثرت ظاهر وحدت و حقیقت در هر دو یکی ست ای سید
موجود یکی ست که بصورت کثرت موهوم می نماید ای سید ترا از وحدت بکثرت
آورده اند و از یگانگی بدوئی وا نمودند بجهت حکمتی که او سبحانه داند و بندگان خاص
او نیز باعلام او دانند و ترا چنان ساختند که از وحدت سابقه هیچ خبری نداری
و از آن حال اثری در تو پیدا نیست بلکه تمام عالم را حق سبحانه و تعالی از وحدت
بکثرت آورده بعد از آن چندی از بندگان را بی واسطه بخود آشنا کرده از کثرت
بوحدت برده و راه وصول از کثرت بوحدت تعلیم فرموده بکثرت فرستاده چنانچه
ایشان در کثرت وحدت میدیدند و ایشان را فرمود که بد[illegible] [illegible] بقیه
نمایند ایشان امتثال امر نموده اعلام آن طریق نمودند هر که [illegible] [illegible] برده
و پیروی آن جماعه بزرگواران نموده از کثرت بوحدت پیوست [illegible] [illegible] یگانگی
رسید آن جماعه بزرگواران انبیا اند و آن راه وصول شریعت [illegible] [illegible] ست
ای سید شریعت عبارتست از فعلی چند و ترک چند [illegible] [illegible] ب فقهی بیان
کرده اند و طریقت عبارت از تهذیب اخلاق ست یعنی [illegible] [illegible] ف ذمیمه
با وصاف حمیده که آنرا سفر در وطن نیز گویند و تعبیر [illegible] [illegible] ان در کتب
مشایخ مخصوص در کتب امام محمد غزالی بتفصیل مذکور [illegible] [illegible] ر آداب و اشغال
که مشایخ آنرا وضع کرده اند داخل طریقت ست ا[illegible] [illegible] عی که مبنای آن

اثنینیت ست بخاصیه موصل بوحدت ست و بسر آن را خدا داند و خاصان او
پس در ایصال اعمال که مربوط بکثرت بود بسوی وحدت اشارت ست بآنکه کثرت
عین وحدت ست بفهم ای سید نماز و روزه و زکوة و حج و امثال آن که موصل
بوحدت اند بخاصیت و ایصال آنها بوحدت وقتی ست که خالصاً مقصودی شوند
چنانچه شرط کرده اند و معنی مددرین باب همه کس را بفهم در نگنجد و هرکس را تا کدام معنی بخاطر
رسد اما آنچه طالب وحدت را ضروریست آنست که تصور کند که نیت کردم که
نماز گذارم یا روزه گیرم مثلاً برای حقیقت خود و وجود او یعنی یافت او که او در گم کرده ام
و میخواهم که بوسیلهٔ این عبارت وحدت که عین الله ست ظهور نماید ای سید
عابد او ست و معبود او ست عابد ست در مرتبه تقید و معبود ست در مرتبه
اطلاق و مراتب و تمیز در مراتب از امور عقلیه ست و موجود نیست مگر یک
حقیقت که هستی صرف ست بفهم ای سید چون نیک نگری اخلاق ذمیمه که رفع آنها
در طریقت واجبست همه مبنی و مشعر ست از بیگانگی و دوئی و اخلاق حمیده
که تحصیل آنها لازم همه مجرد و معلم ست از اشیای یگانگی پس طالب وحدت را چاره نیست
از شریعت و طریقت اگرچه سر ایصال در اول ورا معلوم نباشد و در ثانی اگر تاملی
نماید بشرط مناسبت غالباً بفهمد چنانچه اشارتی کردیم بآن ای سید اینهمه اشغال
اذکار و مراقبات و توجهات و طریق سلوک که مشایخ وضع فرموده اند برای رفع
اثنینیت موهومه است پس بدانکه فاصل میان وحدت که حق ست و کثرت که خلق ست
جز وهم و خیال نیست و بحقیقت وحدت ست که بصورت کثرت می نماید و یکی ست
که بسیار در نظر می درآید چنانچه احول یکی را دو می بیند و چنانچه نقطه جواله بصورت
دائره دیده می شود و چنانچه قطرهٔ باران نازله بشکل خط در نظر درآید پس وحدت
عین کثرت ست و کثرت عین وحدت یعنی عابد که در کثرت ست همان در وحدت ست

بذات و صفات خود در افعال و آثار ای سید حامی رفیع المرتبه فرمود که درویشی
تصحیح خیال ست یعنی غیر حق در دل نماند الحق خوب می فرمود ای سید چون حجاب
جز خیال نیست رفع حجاب نیز بخیال باید کرد و شب و روز در خیال وحدت باید بود ای
سید اگر سیادت میخواهی واحد شو و واحد باش و واحد شدن آنست که تو هم از دوئی بر آئی و واحد
بودن آنست که بر وحدت و در وحدت همیشه باشی و تفرقه خاطر و غم و اندوه همه از دوئی ست
چون دوئی از نظر برود آرام و قرار میسر گردد چنانکه تا ابد بهیچ غم مبتلا نگردد و در دو جهان
آسودگی حاصل شود چه آسودگی در عدم ست ای سید چون بتحقیق توحید بهی و وحدت
صفت تو گردد دانی که نسبت تو بحق بعد از سلوک هیچ تغیر نکرده است همان نسبت است
که پیش از سلوک بوده بلکه نسبت تو پیش از وجود و بعد از وجود نیز یکیست ای سید
وا نشئه پیدا کردی و یقینی بهم رسانیدی که بهیچ آب و آتش زائل نگردد و از ازل تا ابد حق
موجود ست و بس هرگز دیگری موجود نشده و توهم باطل اعتباری ندارد زید را بیماری
پیدا شد که خود را عمرو دانست و از مردم اوصاف زید شنیده در طلب او شد چون بعلاج های
خوب بیماری او رفع شد عمرو هیچ جا نبود زید بود و بس سیمرغ قصد سیمرغ نمودند چون بمنزلگاه
رسیدند خود را سیمرغ دیدند پس حق تعالی خود را بصفت های خود میدانست این حقیقتهای
چیزهاست بعد از آن بآن صفتها خود را وا نمود آن عالم اینست اینجا غیر کجاست و غیر کجا
موجود شد ای سید چون حقیقت کار اینچنین دانستی و معلوم تو شد که قرب و بعد
و مساوات همه از توهم ست کی دوری بود تا نزدیکی حاصل شود کی جدائی داشتی تا پیوستگی
پیدا کند در عالم اگر هزار سال فکر کنی غیر حقیقت مطلقه که عین وحدت ست هیچ چیز نیابی
بلکه هیچ ذاتی و هیچ صفتی و هیچ جنسی و هیچ جهتی چه خارجی و چه ذهنی و چه وهمی بهم نرسد
که غیر او بود همه اوست و اوست همه ای سید هر چه در ادراک می در آید اوست
و هر چه در ادراک نمی در آید هم اوست آنچه او را وجود گویند ظهور اوست و آنچه او را عدم گویند

بطون اوست اول اوست آخر اوست باطن اوست ظاهر اوست مطلق
اوست مقید اوست کلی اوست جزوی اوست منزه اوست مشبه اوست ای سید
باآنکه همه اوست از همه پاک ست این اطلاق او نسبتی دیگر ست غیر آن اطلاق
که او همه است یا عین درین اطلاق هیچ کشف و عقلی و فهمی نرسد و یحذرکم الله نفسه
اینجاست ای سید شهود در مراتب ظهور ست و گاهی از مراتب بیرون بود
واین شهود کالبرق الخاطف باشد و دوام او مستحیل ست و حصول او و عدم او
مقتضای جامعیت انسانی ست که مظهر اتم ست ای سید عارف را بالاتر ازین مقام نیست درین مقام او
فنای کلی و انعدام صرف ست واین اقسام کلیه تجلیات ست ای سید این معارف درین مقام او
تقریب نوشته شد آنچه سالک را ضروری ست همان فکر وحدت ست که بالا نوشته شد
باید که شب و روز درین سعی باشد که کثرت موهومه که بعنوان غیریت در نظر می درآید
از نظر ساقط شده مرآت وحدت شود و سالک جزئی نه بیند و غیر کلی اندر جزئی نخواند
ای سید طریق دیگر اینست که لا آله یعنی همه چیزها که مشهود اند نیستند باین معنی
که گم اند در وحدت ذات و مستهلک اند در وی الا الله یعنی وحدت ذات بصورت
این چیزها ظاهر ست و در نظر ما شهود پس اشیا همه باطن اند و او ظاهر ست در اشیا
پس او هم ظاهر اشیا باشد و هم باطن اشیا و در اشیا جز ظاهر و باطن چیزی دیگر نیست
پس اشیا اشیا نباشند بلکه حق باشد و نام اشیا بر اشیا اعتباری بود که آن نیز عین حق
است ای سید طریق مراقبه از کلمات سابقه بوجوه مختلفه میتوان فهمید مراقبه
عبارت از ملاحظه معنی وحدت ست بهر وجه که توان کرد اگر ملاحظه الفاظ و تخیل آنها واسطه
تعقل معانی گردد آنرا ذکر گویند الفاظ هر چه بود خواه لا اله الا الله و خواه لفظ الله تنها و اگر
بی تخیل الفاظ تعقل معانی کند مراقبه و توجه بود و وجوه آن بسیار ست چنانچه از کتب بزرگان
معلوم تواند کرد مقصود آنست که معنی وحدت در دل قرار گیرد و ذکر لفظ الله خانه کعبه قلب

وبتوسط تصور مضغه متوجه گشته ازین حیثیت که آن حقیقت قلبیه مظهر حق ست تخیل لفظ الله
کنند و بروی اطلاق نمایند ای سید اگر بخود متوجه شوی و توانی این توجه را درست کرد
کار بآسانی صورت میگیرد ای سید بدن تو صورت و مظهر روح تست و غیر او نیست
و روح تو مظهر و صورت حق ست و غیر او نیست و این هر دو صورت جسمی و روحی موهوم اند چون لفظ الله
بخیال گوئی و بآن حقیقت که بصورت این دو موهوم ظاهر ست متوجه کردی بدانی که همانم امید ست
که شهود شهادت وحدت در کثرت میسر شود و هرچه در نظر تو در آید باید که بدانی که صورتی دارد و روحی دارد
و حقیقتی دارد چه صورت او ملک ناسوت اوست و روح او ملکوت اوست و حقیقت
او جبروت و لاهوت اوست که عبارت از ذات و صفات حق ست یعنی وجه خاص
بآن شئی که عین حقیقت مطلقه ست ای سید جبروت صفات ست و لاهوت
ذات ست و صفات غیر ذات نیست آری در کشف و شهود اعتباری مغایرتے
روی می دهد و آن در مقام حصول تجلیات صفاتیه و ذاتیه است و تا اینجا ذات و صفات
را در یک مرتبه اعتبار کردیم بجهت عینیه ای سید عالم علم حق ست که تجلی ذات که الف
اشارت باوست ظهور نموده و علم عین ذات ست ای سید حقیقت مطلقه ظهورات
بے نهایت دارد اما کلیات او پنج ست ظهور اول ظهور علم اجمالیست ظهور دوم
ظهور علم تفصیلی ظهور سوم ظهور صور روحانیه است ظهور چهارم ظهور صور مثالیه
ظهور پنجم ظهور صور جسمانیه است و اگر ظهور انسانی را جدا گیری ظهورات کلیه شش بود و این ظهورات
را تنزلات خمسه یا سته گویند و حضرت نیز گویند ای سید انسان جامع همه ظهورات
ست و بیان این جامعیت بوجوه کثیره می توان کرد ای سید باید که بدانی که حقیقت
انسانی در همه مراتب بصورتے که مناسب آن مرتبه ظهوری دارد و همه حقایق صور
آن حقیقت ست و این حقیقت بمرتبه مقدم ست بر همه حقایق
اگرچه بظهور پایان از همه افتاده است ای سید سوره فاتحه اول قرآن مجید ست

الحمد بعد واقع شده و معنی او آنست که جنس حامدیه و محمودیه مخصوص اوست یعنی حامد او ست
و محمود اوست بهر حال و بهر صفت و بهر جا و بهر صورت غیر او حامدی و محمودی نیست
ای سید اول سورهٔ بقره الم واقع شده الف اشارت ست باحدیت که الف اول اوست
و لام اشاره است بعلم که لام وسط اوست و میم اشاره است بعالم که میم آخر اوست
یعنی احدیت صورت علم گرفت و علم صورت عالم ای سید آنچه ترا ضروریست تعقل معانی
وحدت ست و پیوسته دران مراقب بودن و تفصیل این معارف و ارسیدن ترا اول امر
هیچ در کار نیست چون بعنایت الهی معنی وحدت در دل نشیند و خیال دوئی مرتفع گردد
ترا صفائی رو خواهد داد که همه علوم و حقائق بر تو مکشوف خواهد شد و خافیه نخواهد ماند تا کثرت
از نظر نرفته و توهم دوئی باقی ست علوم صحیحه مشکل ست که روی نماید ای سید چند روزی
ریاضتی بر خود باید گرفت و انفاس مصروف این اندیشه باید ساخت تا خیال باطل
از میان بدر رود و خیال حق بجای آن نشیند ای سید تا این خیال در تو قرار
نگرفته است و ظاهر و باطن ترا فرو نگرفته بهیچ چیز متوجه نباید شد چون اینحال قرار
گرفت و تفرقه دوئی برطرف شد هیچ چیز ترا مزاحم نمی تواند شد چه موهوم و باطل موجود
حق را مزاحم نشود ای سید نسبت حق بعالم چون نسبت آب به برف بلکه
نزدیک تر ازان باید دانست و یا چون نسبت طلا بزیورها که ازو راست کنند
یا چون نسبت گل بظروف که از گل ساخته شود و اینها همه یکیست ای سید
رابطه میان عالم و حق همه کلمهٔ من ست چه عالم ازو ناشی ست و بازهم و هم کلمهٔ الی ست
چه عالم بسوی او راجع ست و این صدور و رجوع هم در ازل و هم در ابد ست و هم در
هیچ آنات زمانی چه در هر آن عالم بحقیقت در دو و از حقیقت بر آید چون موج از دریا
و هم کلمهٔ فی ست چه عالم در حق ست و حق در عالم که بوجهی آن مظهر ست و بوجهی این مظهر و هم کلمهٔ مع است
ذاتی و صفاتی و فعلی بی شبهه متحقق ست و هم کلمهٔ هو چه عالم عین حق ست

وحق عین عالم و هم کلمهٔ لیس چه بوجهی عالم عالم است و حق حق نه عالم حق است و نه حق عالم
ای سید بوجهی از همه روابط منزه است و میان عالم و حق رابطه نیست این اعتبار را
لاتعین گویند ای سید هر که حق را باین وجه بشناسد حق را بوجهی ممکن شناخته باشد
ای سید اول سالک را باسم ظاهر متوجه باید شد و به یقین باید دانست که اوست پیدا
بهمه صورت و معانی و هیچ صورتی و هیچ معنی نیست که جز او بود این معنی را مکرر نوشته ام
بجهة تاکید باز می نویسیم مقصود اینست که فکر وحدت لازم خود باید داشت و خود را در آن
فکر گم می باید کرد چون درین فکر استغراق حاصل شود از اسم باطن نیز بهره مند می خواهد یافت
ای سید اگر سالها بعبادت و طاعت و اذکار اشتغال نمائی و از وحدت غافل باشی
از وصل محرومی اگرچه احوال و کیفیات غریبه روی نماید و انوار و واقعات جلوه گر گردد
ای سید مثالی که آنرا وصل تو هم کنی و ثمرهٔ آن حال علم وحدت نباشد بحقیقت آن
وصل نیست آنچه ظاهر شده مرتبه ایست از مراتب ظهور نه مقصود حقیقی که مطلق
است و ظاهر در همه و عین همه تا چیزی ظاهر شود و بوجهی از وجوه باشی از اشیا
مغایرت دارد و آن منزل و مقصود نیست ای سید هر گاه حقیقت اینچنین باشد
از اول ترا مراقبه مطلق ضروریست تا مسافت نماید ای سید تفرقه و جدائی تا زمانی
که همه را یکی نمیدانی و نمی بینی چون همه را یکی دانستی و دیدی از تفرقه و دوئی خلاص شد
و وصل عریان میسر شد ای سید چون همه را یکی دیدی همه نماند بلکه یکی ماند و بس
ای سید میان تو و مقصود راهی نیست و راهی که هست همین هست که تو او را
جدا از خود و غیر از خود میدانی چون دانستی که تو نیستی اوست و بس راه نماند جمعیت دل
وار زودلی و معرفت نفس و معرفت حق و فنای مطلق و وصل و کمال قرب اینجا
حاصل شد و کار تمام گشت ای سید چون باین مقام رسیدی که خود را ندیدی و او را
دیدی آسوده دنیا و آخرت در حق تو یکی شد و فنا و بقا و خیر و شر و وجود و عدم

وکفر و اسلام و موت و حیات و طاعت و معصیت عقب ماند بساط زمان و مکان
در نوردیده شد ای سید چون تو نماندی هیچ چیز نماند که همه چیزها بتو و باندیشهٔ تو وابسته است
ای سید بدانکه همه چیز در تست و همه چیز بیرون از تو وجودی ندارد و چون خود را
از همه چیز خالی کردی هیچ چیز نماند ای سید ترا وجود جز وجود حق نیست و همه چیزها در تو موجود
اند چون خود را بحق بردی و در آن دریای بیکران خود را انداختی یعنی باین صفت آگاه
شدی همه چیزها با تو در آن دریا گم شد ای سید اگر نیک در نگری بدانی که انانیت که از تو
سر می زند از تو نیست و تو آن جسم و روح نیستی در تمام عالم یک اناکوست که انانیت
او از همه جا ظهور جلوه گرست ای سید علامت وصول بحقیقت مطلقه آنست
که انانیت که از سر تو میزند از همه چیزها انا توانی گفت اینجا معلوم شود که حجاب بجز تعین
انانیت نیست ای سید یک ذات ست که تمام عالم صفت اوست و قائم بدو و آن
ذات باین صفات ظاهر و پیداست ای سید همان یک ذات ست که ذات تنها شد و همان
ذات ست که اول علم خود شده و دیگر بار بصورت علمهای جهان شده و همان ذات
ست که از قدرت خود و قدرتهاست و همان ذات ست که ارادت خود و ارادتهاست
همان ذات ست که سمع خود و سمعهاست و بصر خود و بصرهاست و حیات خود و حیاتهاست
و همان ذات ست که فعل خود و فعلهاست و کلام خود و کلامهاست و علی هذا القیاس همان ذات ست که هستی خود و
هستی هاست ای سید هرچه بعالم ظهور آمده در ذات پوشیده بود از آن رو که بعد پیدا شد او
علم خود او را در عین خود ثانیا جلوه فرمود ذات رنگ او گرفت و او رنگ ذات
هرچه پوشیده بود در ذات بقطع عین ذات بود که غیر شی در شی نبود پس آن ذات
با خود معاملت کرده و عاشقی ورزیده و بندگی و خدائی در میان آورده کارخانهٔ
ازلی و ابدی برپا کرد ای سید تو خود را چنان خیال کن که هنوز آنجائی که بودی در ازل
بودی تا آنرا او شوی و دیگر ردی تفرقه و غم و بلا نبینی ای سید روح تو اوست

گویا و زنده و دل تو اوست که با و دانائی و بصر تو اوست که با و می نگری و سمع تو اوست
که با و می شنوی و دست تو اوست که با و می گیری و پای تو اوست که با و میروی
ای سید هر جزو عضو تو از اجزای و اعضای ظاهر و باطن تو اوست که با و کار آن
جزو و عضو از تو بر می آید و مجموع اعضا و اجزای تو اوست که تو با و توئی ای سید
او ئی و توئی و منی هر سه صفت اوست دیگری در میان نیست ای سید توحید صفت
واحدست نه من و تو تا من و تو باقیست اشتراک ست نه توحید ای سید چون تو
رفتی فناست و چون او در میان آمد بقاست ای سید سلوک سعی تست و رفع
غینیت و جذبه رفتن تست بوحدت ای سید بسلوک و جذبه و فنا و بقا اسم ولایت
متحقق ست ای سید با همه آشنا نیازمندی کن که عین مطلوب تواند و با دشمن
دوستی ورزی که او نیز مقصود تست ای سید با خود نیز با نظر محبت ناظر باش که عین
محبوبی ای سید اینها در سلوک ضروریست ای سید بد و نیک را در دریای
وحدت انداز تا آشنای حقیقت شوی ای سید سخن وحدت را اگر بسیار گویم اندک
ست و اگر اندک گویم بسیارست بدایت اینمعرفت در نهایت مندرج و نهایت این
در بدایت مندرج نه او را بدایت ست و نه نهایت تا چند گویم و تا چند نویسم نه من
می گویم نه من مینویسم حقیقت خود به خود در گفتگوست ای سید چون در خواب شوی
نیت کن که بعالم بطون میروم و رجوع بحقیقت خود میکنم چون بیدار شوی بدانکه
بعالم ظهور آمدم و از بطون بظهور تنزل نمودم و باید که سحر بر خیزی و استغفار کنی و بگوئی
که ای حقیقت من مرا بخود بکش و مرا از من بپوش و از دوئی بر آر و نماز تهجد کنی و سورهٔ یٰسین
اگر یاد داشته باشی در نماز بخوانی که مختار خواجهای دین و دنیای ماست بعد از ان بفکر
وحدت مشغول باش تا نماز صبح برسد چون از نماز فارغ شوی تا بر آمدن آفتاب خواه نخواه
مستقبل قبله مراقبهٔ وحدت باید بود چون آفتاب طلوع کند چهار رکعت بدو سلام گذار

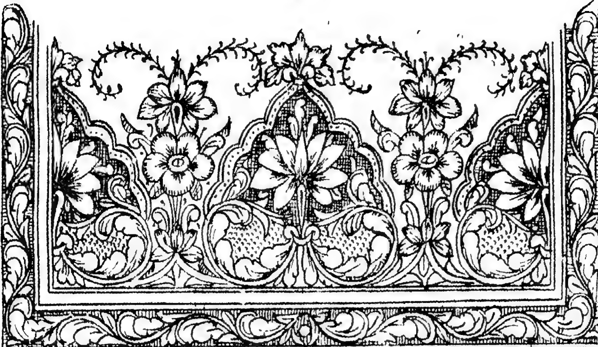
وسورهٔ یٰس یکبار بخوان واگر در چهار رکعت توانی خواند بهتر همچنین بعد هر نماز سورهٔ یٰس
یکبار بخوان که فوائد بسیار دارد اما در وقت نماز فجر و قرآن مجید فکر در حضرت دست دهد
و با آنکه خود عبادت خود می کند و خود کلام خود میخواند الا عند الضرورة و بگو که حقیقت بین
مرا نجود بکش دم اسپوش از من واز دوئی برآر ای سید سالک را هم آداب طریقت ضرور است
تفصیل آن آداب درین رساله گنجایش ندارد از اختصاری که مطلوب است اما آنچه
طالب را توان نوشت این ست که خواب کمتر کند چون ضرور شود و غالب شود آن اندیشه
که نوشتم خواب کند و طعام و شراب باید که اندک باشد در شبانروز یکبار و اگر صائم بود بهتر است
و باید که از پریشانی لقمه احتراز کند که از اسباب دوئی و بیگانگی و وهم باطل ست هرچه در
شرع منع ست و هرچه در طریقت بدست همه اینچنین ست این قاعده را نیکو یاد دار
که ضروریست ای سید باید که سخن کمتر کنی و در خلوت تنها و صحرا تنها مراقبه و با حفظ وحدت
میکرده باشی ای سید سخن بسیار کردن دل را در جنبش آرد و تفرقه باز دهد و از کسب
وحدت و یگانگی غافل سازد جز بضرورت حرف مزن و هرچه گوئی مختصر گوئی و اندیشه
وحدت را یک لمحه از خود جدا مکن چون در مجالس نشینی بیشتر متنبه باش و بسیار اغفلتی واقع
شود و سعی کن تا آن کثرت مرآت وحدت شود و مقوی گردد ای سید در خفای این
اندیشه خود را به تنهائی حتی الامکان سعی باید کرد و این کلمات را با همه کس نباید نمود مگر با مخصوصان
خود ای سید با اولاد و غلام و آشنا و بیگانه و دشمن و دوست آشنائی بوحدت باید کرد و همه را
بنظر اخلاص و بچشم حقیقت بین باید دید ای سید نزاع و جدال مطلق از میان بردار
و انکار بالکلیه از میان برطرف کن تا وحدت ظهور نماید و بسیار سعی باید کرد تا خشم و غضب
ظهور نکند لت کردن و زدن خود چه گنجایش دارد همه را معذور باید داشت چه در خانه و بیرون خانه
و با فرزندان و متعلقان و بیگانگان مثل آب حیات باید بود اگر کسی با تو بدی کند زنهار
از آن دل بد مکنی و نرنجی و او را از خود خوش و راضی داری و مکافات بدی به نیکوئی کنی

بن اصل کلیست در طریقت ای سید تنها بودن و تنها نشستن دخل تمام دارد
در جمعیت ای سید حال طالب از دو حال خالی نیست تعلقات ظاهر دارد یا نه اگر ندارد
معاملهٔ او آسان ست او را باید که از همه قطع کرده در خلوت یا در صحرا نشیند و بحقیقت خود
متوجه شود تا زمانی که حقیقت متجلی شود و وهم دوئی برخیزد آن زمان بهر روش که باشد گنجایش دارد
و اگر تعلقات ظاهر دارد و حقوق شرعی متوجه ست باید که بقدر ضرورت بآن پردازد اما باید که
احتیاط تمام کند که خلاف شریعت و طریقت واقع نشود و از ملاحظهٔ وحدت که حقیقت ست
بالکلیه غفلت واقع نشود می باید که شبها درین کار بسیار بکوشد و در مراقبهٔ وحدت باشد
و روزانه هم چند ساعت برای این کار معین کند و روز بروز می افزوده باشد تا آنکه این معنی
غلبه کند و از همه وارهاند ای سید وقتی که معنی وحدت غالب آمد و لطف الهی ظهور نمود
همه حقوق از تو ادا خواهد شد و ترا با هیچکس و هیچ چیز کاری نخواهد بود خدا وکیل تو خواهد شد
و بجای تو او خواهد بود و تو در میان نه ای سید صحبت دنیا و صحبت اهل دنیا در طریق
سلوک مضر ست اما کسی که گرفتار ست و نمی تواند از آن قطع کردن بضرورت احتیاط تمام
نماید که چیزی واقع نشود که با شریعت یا طریقت یا حقیقت جنگ داشته باشد و اگر تقصیری رود
باید که رجوع نموده تدارک نماید و ملاحظهٔ وحدت هرگز از دست نباید داد ای سید در لباس
تکلف نباید کرد و از لباس فقر با خود چیزی باید داشت ای سید همیشه حاضر دل
باید بود و از گذشته و آینده یاد نباید کرد و ملاحظهٔ وحدت هرگز از دست نباید داد
ای سید بدانکه هیچ مرگی بدتر از غفلت از وحدت نیست و هیچ عذابی سخت تر
از عذاب دوری از حقیقت خود نه ازین مرگ و ازین عذاب ترسان بوده متوجه
وحدت باید بود و بیقین باید دانست که همه یکی ست و غیر یکی موجود نیست هر قدر که
این اندیشه غالب ست سعادت در او ست چون از وهم دوئی برآید قیامت بر او واقع شود
و در جنب شهود شود تا ابدالابدین آسود ای سید اینچنین دولتی هرگاه در دنیا میسر ست

چون ست که دران سعی نمی کنی و غافل می باشی ای سید قیامتی بر همه کس و بر همه چیز
آمدنیست و آن رجوع همه است بوحدت اما بعد ازانکه ظهور کل واقع شود اگرچه همه
از اصل خود برآمده باشد لذتے که می باید همه را روی نده مگر بروی که اینجا قیامت
برآنها گذشته باشد پس باید که سعی کنی که آن معنی که موعود ست ترا اینجا روے نماید
تا آسودگی تمام حاصل شود و لذتے که می باید دست دهد ای سید مقصود همین ست
که وهم دوئی برخیزد و تو نمانی او ماند و بس همه انبیا و اولیا برین اتفاق کرده اند
در کتب الٰهیه و حدیث و کلمات اولیا دلایل این بسیارست و عظمای هر فرقه
بوحدت قائلند و همه بیک زبان برین رفته اند که غیر حق موجودے نیست عالم صورت
اوست و ظهور اوست و بس بخاطر ست که شواهد این مطالب در کتاب علحده نوشته
شود و از دلائل عقل سلیم استنباط آن کرده نیز پاره آورده شود انشاء الله سبحانه
ای سید امروز که آخر الزمان ست و نزدیک رسیده که آفتاب حقیقت از مغرب
عاقبت طلوع نماید ازانجا که پیش از طلوع آفتاب انوار و آثار ظاهر می شود و اسرار
توحید از زبان خاص و عام باختیار و بے اختیار فهمیده و نافهمیده سر میزند
طالب را باید که خود را جمع ساخته خود را از خود بپوشد و حقیقت وحدت
کماینبغی بروی جلوه گر شود و بگفتگوی زبانی اکتفا واقع نشود ای سید
الله مطلق و محمد برحق ست والسلام

تمت

الحمد لله که رساله مجمع المنفعت موسوم به نور وحدت تصنیف حقائق آگاه معارف پناه
حضرت خواجه باقی بالله قدس اسرارهم بلباس انطباع در بر کرده در چشم مشتاقان جلوه ظهور
بخشید و سرمه رفع انتظار کشید



رساله پرتو عشق تصنیف حضرت خواجه خسرو قدس سره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحمد لله که محبوب جانی و صاحب دو جهانی من با من نسبت یگانگی دارد
و در من جز خود را نمی بیند و مرا غیر خود نمیداند الحال که این دید و دانش به کمال
رسانیده است میخواهد که در پردهٔ من سخن کند و گذارش احوال عاشقی و معشوقی
می نماید در بیان اسراری که هم پوشیده است و هم آشکار رساله ترتیب دهد و نیز اسرار
پوشیده اسرار معشوقیست و اسرار آشکار اسرار عاشقی و پیش از آنکه تمام شود این
رساله را پرتو عشق نام میکند نخستین حرفی که عاشق و معشوق و بنده بصاحب خود
می گوید اینست که ای عاشق حقیقی و مجازی و ای صاحب دین و دنیوی کاری که مرا با تو
افتاده است نه آن ست که به نوشتن راست آید یا بگفتن سر انجام پذیرد دیگر تو
هم نویسی و هم تو گوئی ای سید نه من منم و نه تو توئی که من توام و تو منی از ازل چون
خواستی که بمعشوقی و صاحبی جلوه گر شوی در پردهٔ من بعاشقی و بندگی ظاهر
گشتی تا معشوقی و صاحبی تو ظهور گرفت ازین راه من معشوق تو باشم که معشوقی تو

از من پیداست و تو عاشق من باشی که عاشق من بعشق تو بودی تو کجا معشوق بودی
حیرانم که تو معشوق با من و من عاشقم با تو هیهات هیهات این چه خرفست من هیچ نیم
هر چه هست هم عاشق توئی و هم معشوق مصرع سرتا پایم فدای سرتا پایت ای
سید یادم ازان هنگام که نسبت اتحاد بر نسبت محبت غالب بود و نسبت محبت
را ملاظهور نداشت و در ضمن نسبت اتحاد من مندمج بود و مستتر گشت ناگاه خط فاصل
در دائره اتحاد بهم رسید و من من شدم و تو تو چون این حال بهم رسید مرا بر تو و ترا بر من نظری
افتاد و این نظر تا هنگامی که تو خواستی در پرده بود و چون وقت رجوع ظل باصل
و وصول عاشق بمعشوق رسید نسبت حب نمایه کرد و نسبت اتحاد مستتر گشت
حالی پیش آمد که در شرح نگنجد چندان الم و درد ظاهر گشت که از عاشق بمعشوق سرایت
کرد و معشوق را در صورت عاشقی وا نمود رفته رفته کار باینجا کشید که اتحاد سابق
ظهور کرد و خط فاصل گاه گاه از میان برطرف شدن گرفت درد می هست نیست
که دوام اینحال میسر نیست چه مقرر شده است که تجلی ذاتی کالبرق الخاطف میگذرد
و بقا ندارد آه ازین درد بی نهایت و الم بی پایان ای سید کسی تصور نکند که اینحرف
از عالم حقیقت ست بلکه از عالم مجاز ست که مبراست از حقیقت و دیگری گمان نکند
که این سخن از عالم مجاز ست بلکه از حقیقت که در پردهٔ مجاز جلوه کرده است ای سید
حقیقت عین مجاز ست و مجاز عین حقیقت ای سید یکنام تو حقیقت ست و نام
دیگری تو مجاز ست و بنده هر نامی که خواهی خود را بخوان ای سید آدمی و پری
و فرشته بر تو سایهٔ تست ای سید در همه خود را به بین و در خود همه را و این هن
سیگویم بلکه تو می گوئی و این هم درست و طلب بلکه بیان ست و خبر ای سید
در دو جهان جز تو دیگری نیست هر چه هست توئی آسمان و هر چه در وست و زمین
و هر چه بر وست همه ظهور ست و ظل تو ظاهر توئی چنانکه باطن توئی ای سید

العجب ازانوقت بعد از ظهور نسبت محبوب نسبت اتحاد غلبه کرده باشد خط فاصل
از میان بالکلیه و بالدوام برطرف شده باشد و تو من باشی و من تو ای سید بیقین
آنوقت آمدنی ست چنانچه در کلام خود که اصدق الکلام ست در چندین جا خبر داده
و مرا درین شکی نیست و چگونه دران شک آرم که تصدیق کلام تو ایمان ست و تکذیب
آن کفر نعوذ بالله ای سید چه آفتاب و چه ماه و غیر آن فدای وجه تست و همه بصرها
و بصیرتها فدای عین تو و همه قدرتهای ابدی و کارها فدای ید تو و همه از حال و طرف
و منازل فدای قدم تو مجمل که هرچه هست فدای تست عاشق که انسان کامل ست
و همه در اوست از نیک و بد هیچ چیز از وی بیرون نیست خود را با همه فدای تو ساخته است
اگر قبول افتد زهی کمال و زهی عظمت و زهی شرف ای سید و در درد وصل تو میگدازم
و در فراق تو میسوزم نمیدانم چکنم گداختن به از سوختن در وصلم توئی و بس و چون
در فراقم منم با من تو باشی و بس به از انکه من باشم بی من خداوندا آنحال مباد که من
باشم با من و تو با من نباشی چو من با من باشم کفر بود و چون تو با من باشی ایمان بود
الهی عاقبت بخیر باد ای سید مقصود آنست که اگرچه چند روزی من بی تو باشم
اما بالعاقبت با تو باشم و تو باشی و من نباشم کارساز توئی کار من بساز ای سید
و ای محبوب جانی من و ای سرمایهٔ زندگانی من ای غایهٔ آمال و امانی من ای دانای
راز نهانی ای جان من ای دل من ای چشم من ای گوش من ای روی من ای خوی من ای دست من
ای پای من ای عقل من ای تن من ای گوشت من ای پوست من ای رگ من
ای خون من ای همه چیز من ای یاد من جز تو دیگری ندارم چه گویم چون همه توئی و من کیستم
و چیستم مطلب همین ست که مرا قربان خود سازی و میانی بجان من و بصورت من لبستی
تا چون بنگرم جز ترا نه بینم و هر جا باشم و بهر حال باشم تو با من باشی و جدائی تمام
و کمال برطرف شود ای سید توئی صاحب دو جهانی من توئی بهشت من روی تست

ولطف تو دوزخ من خشم تست و دوری تو دین من محبت تست وکفر من فراموشی تو
اگر مرا دوست داری هوس من باشم واگر مرا فراموش کنی کافر گردم ای سید پیش ازانکه
صورت تو وجود کند تو بودی وبس چون معشوقی بی عاشقی وجود ندارد معشوق
را عاشق می باید خواستی مرا که عاشق توام موجود سازی وهنگامهٔ معشوقی خود گرم سازی
از خود عکسی وظلی وصورتی بر من انداختی واورا بنام من خواندی وآن عکس وظل
وصورت را که عین نسبت بحقیقت اگرچه غیر تست بیقین به عاشقی ممتاز ساختی ودر
پردهٔ او خود عاشق شدی وخود از خود لذت گرفتی وخود از خود درمند گشتی اینست
رمز عاشقی ومعشوقی ای سید صاحب آنرا گویند که باهم بود وبا دیگری نه چون
ترا از من هرگز جدائی نیست تو صاحب من باشی وبنده آن را گویند که در بند دیگری
نبود چون من نسبت احتیاج طلبه دربند توام واز احاطهٔ ذات وصفات تو بیرون
نیستم بندهٔ تو باشم همه بندهٔ تواند که از احاطهٔ تو خارج نیستند وممکن نیست که از تو جدا
شوند اگرچه باین اعتبار که همه با تواند ومن با توام دایم مصاحبی ازین طرف تیر نسبت تصور
اما دوام در اندیشه ممکن نیست که معتبر همانست مگر در دار آخرت بعضی از بعضی اینجا
مصاحب ست که عاشق معشوق ست ومعشوق عاشق هر دو یکی ست من با تو یکی ام
وتو با من یکی خواه این گو خواه تو دیگر د ر دار دنیا بعضی از بعضی را دیان اقل قلیل داند
ونادرست اینحال کسی ست که دنیا وآخرت او را یکی ست ابفنا می حقیقی ای سید
اطلاق وجودی مشرف گشته است اللهم ارزقنا اللهم ارزقنا
ای سید صورت بشریت عجب درخواست ترا هر رنگی وبوئی که ترا درین صورت از عالم اطلاق
بشارتها وخبرها بعاشق مسکین میرساند از چشمهای تو گویم یا از ابروی تو یا از روی تو گویم
یا از خوی تو گویم یا از لب تو گویم یا از تبسم تو گویم یا از خندهٔ تو گویم یا از قامت تو گویم یا از دستها
تو گویم یا از ادب تو گویم یا از دانش تو گویم اینها جهت چیست اسرار غیبی وانوار لاریبی ست

که در دیده عاشق هم در مجاز و هم در حقیقت هر جا بجلوه دیگر و برنگ دیگر و بصورت
دیگر ظاهر و باهر ست اما عاشقی که این اسرار و این انوار دریابد و مشاهده کند جز من کیست
و کجاست سوگند بتو که منم و بس امروز قطب دایره عشق جز یکی نیست امروز دانی
که گراست روز ازل و ابد ست و همان قطب دایره عشق ست دایره حسن ست
و نیز همان چه عشق ست حسن ست و حسن و عشق دو نام و یکذات و یک حقیقت اند
خواه ذات گوئی خواه صفات خواه حسن گوئی خواه عشق گوئی جمع و فرق یکیست
گاهی جمع بزبان فرق حرف زند و گاهی فرق بزبان جمع اینجا فرق ست که بصورت
جمع برآمده خود بخود متکلم ست حاصل که توئی ای سید که با خود تکلم با سرار حسن و عشق
می کنی ای معشوق دو جهانی من ای سید معشوق توئی و دیگری نیست ای سید
من عابد توام و تو عابد منی من حامد توام و تو حامد منی سپاس و ستایش که ترا کنم خود را
کرده باشم که ترا جز در خود نه بینم خودی و خدائی یکیست از خود تا خدا چه فرق ست وحدة
بصورت شش مرتبه ظهور نمود ستو آن شش مرتبه پوشیده است در صورت کتابت ست
که نمودی بیش نیست بفهم بفهم سیهات آنچه گفتنی ست که نفهم مگر تو بصورت من که توئی
خود را که منم میگوئی عجب حالی و شگرف حقی که هم دوئی ست و هم یگانگی هم بندگیست
و هم خدائی الله الله سخن بسیار مستانه میرود از نامحرم محفوظ باد و اگر نیک بنگری
محرم کیست که جز تو دیگری موجود نیست توئی و بس اینجا دو نام ست یکی نام ظاهر
و دیگری نام پوشیده عاشق از اسرار هر دو واقف ست اما در مرتبه اظهار و اعلام جز آن
نام نام ظاهر دیگران نتوان آنرا نیز جز عاشق ندانند که از ان گوییم تو میدانی در تو
و تو خواهی دانست در من اما تو جز من نیست و من جز تو نه اگر چه ام بحقیقت امر بعکس
ست که من توام و تو من آه آه ازین بیگانگی و آشنائی بیگانگی سوخت و آشنائی افروخت
ای سید بحق دوستی که با من داری و بحق محبتی که با تو دارم که مقصود حقیقی را اتحاد ست

بود تا صورت وجود بخشش واز عالم امکان بوجود آرد واز قوه بفعل برآرد امی سید
یادم آمد از ان ذکر اسرار نام ظاهر اینجا جهان را از زبان بندهٔ خاص صاحب خود بشنوید
و بدانید که اول و آخر ست و آخر مراد اول از سیر معکوس ست یعنی از ثم بود رفتن که ظاهر ست
و لهذا در اسم ظاهر ست که مشتمل بر تمام عالم گشته تجلی اول که وحدت ست مفیض ست
که مبدء المبادی و حقیقت الحقائق این مفیض بفردیة اولی افاضه کرد چنانچه شیخ اکبر
قطب الولایة محی الدین محمد بن علی العربی فرموده است مفاض تعینات ست و کمال
در انسان کامل ست که احاطه را تمام گردید بحقیقت تعین همان ست و هم تعیناتی ست
صور او و لهذا بصورت تعین نمودار گشت اصول اسما چهار ست اول و آخر و ظاهر و باطن اینجا
چهار را اجمال ست در تفصیل او بر هم رانده اتمام اینجا و تکمیل اینجا نمی بینی که عاشقان ورد
کرده اند و رسم ساخته اند زهی بزرگی اسم ظاهر که شمه ازان گفته شد اگر در اسم باطن گفته شود
عقلها و فهمها حیران شود و دفترها باید که ازان اخبار توان کرد صورت عدد اسم ظاهر
اینست یکهزار و سیصد و شصت و چهار امی سید مقصود سر ست که در اظهار ست
هر که فهمید فهمید و هر که نفهمید هرگز نفهمید و عدد اسم باطن کمتر از اسم ظاهر ست اگرچه در مراتب او
زیاده است اما زیادتی و کمی اینجا باهم در یک پیراهن اند اگر گنجایش در وقت میبود
از اسرار اسم باطن نیز اندکے نوشته می شد اما بیقین میدانم که فهم آن میسر نیست
جز صاحب دو جهان را در پردهٔ دیگری که دیگری نیست و در کار خود خود فرموده است
والله اعلم بحقیقت الحال شبی در خواب دیده شد غواصی در دریا فرو رفت بگوهری رسید
که یگانه بود چون باو رسید خود را عین آن گوهر یافت اینجا سری چند بتقریب نام مذکور
بیاد آمد نوشته می شود که دران مجلس انس حقیقی مقبول باد امی سید شخصے سالها در دریا
که لاتعین تاریک بود و آنجا اصلا چیزی نمی نمود مقام داشت یکبار گیے گوهری پیدا شد
که ازان دریا شناکنان بر آمد و سه دریاے روشن در نظر آمد یکی بعد از دیگرے

بدریای اول درآمد وازو بدریای دوم وازو بدریای سوم ودرین دریا مقام کرد
وسالها درانجا بود وکاری پیش گرفت که مناسب این مقام بود ناگاه این دریاهای
دیگر درهمین دریا درآمدند بترتیب عکس وهمه رادرین دریا دید تا آنکه دریای که دریای
ظلمت بود نیز ظاهر شد ودران گم شد چنانچه پیش ازین بود چون مدتی برینحال گذشت
یکبار حال دیگرش پیش آمد وآن اینست که بیکبار دید که اینهمه دریاها خشک شد
وهیچ ازان دریاها نماند وعجب ترآنکه نه دریا نمودار بود نه خشکی ونه نور وظلمت نه چیزیکه
سوای نور وظلمت ست بلکه هیچ نبود واین شخص هم نبود وبعدازان سالها خودرا دید چه
می بیند که خود عین دریاست ودریا همه نمودار اوست وبمثال او بعدازان درین
دریاها زنان صاحب جمال وحسن نمودار شدند وهر زن صاحب حسنی می آمد وباین شخص
مرادمی برآورد ودر یک لمحه ازان شخص وازان زنان فرزندان ظهور وتولد میکردند در
لمحه چندین هزار فرزند از هر زن ازین زنان چندین هزار هزار در هزار دریا بودند متولد
ن گرفت وازهر فرزند فرزندان دیگر وگاهی گاهی ازان نهنگی شود که آن شخص را باهمه
فرزندان وزنان فرو خورد ودرخود سازد وباز ازخود بیرون اندازد واین معامله ابدست
ست قایم دحشر لیست ظاهرای سید شخصی بود اتفاقا ازشهر بروستا آمد
درر... رسوم ایشان اصلا برسوم شهری نمی ماند چنانچه درایام شادی
گریه کنند ... دی مثلا وقتیکه کسی بمرد شادی بسیار کنند ووقتیکه کسی
ازبیماری نما ... لفا یابد چندا... نند که دربیان نیاید همچنین بسراول را
درسرپوشه ... ه پا پیچید ... یگ بجای دعا دشنام گویند و
بجای دشنا ... یاس همه کار ... کس معقول باشد خنده های
...ره ... بسیار بود سوداگر ... ربود سوداگری ایشان
کا ... ل را برباد دهند یا در ... ان کنند که ما سوداگریم

وبآن افتخار وابتهاج کنند وبجای خاموش ... ند وبجای حرف زدن
خاموش مانند غرضکه آن شخص چون باینجا رسید واحوال واوضاع آنها دید عجب حالی او را
پیش آمد وچاره ندید غیر ازینکه بشهر رجوع نماید چون خواست که رجوع کند آن مردم
هجوم کردند که ما ترا مرشد وهادی خود میدانیم البته نمیگذاریم که آنجا بروے وی گفت
که اینچگونه بود که مرا دوست دارید وخلاف من کنید آنها گفتند که ما درین کار بی اختیاریم
هم تو صلاح کار وحال ما نگوئی آن شخص گفت بهتر آنست که مرا بسوزید وخاکستر مرا بخورید
آنچنان کردند چون براین وصیت عمل کردند هم آنشخص بوطن خود که شهر بود رسید
وهم ایشان از اوضاع خراب خود خلاص شدند وصفتهای نیک درایشان پیدا شد
بخصوص شخصیکه خاکستر دل او خورده بود وے بجای او خلیفه شد وهمان حال
که او داشت درو هویدا گشت وبی تکلف خود را همان شخص دید وبیقین دریافت
که وطن من شهر ست ومن درروستا غریب ومسافرم وازوے دیگران از ان
دیگری بشهر رسید وهمچنین میرود تا مے رود بفهم اگر دانا سے حقیقی ای سید
وای محبوب جانی من این اسما از تست واسما همه توئی بلکه این اسما هیچ نیست
نه از تو چون صفت عشق ظهور نماید چندان حقائق ومعانی ظاهر گردد
که بصد هزار جلد نگنجد ما فرصت کو که اندکے از ان نوشته آید وعشق
مرتبهٔ وحدتست ومعشوق مرتبهٔ وجوب وعاشق مرتبهٔ امکان اول عاشق
بمعشوق پیوندد وبعد از ان معشوق بعشق یکی گردد ونه عاشق ماند ونه معشوق
بلکه عشق بود وبس که هم معشوق ست وهم عاشق طریق سلوک اینست
بقدم جذبه دران رفته شو وای سید وای طالب حق اگر میخواهی که
بحق برسی باید که دو چیز اختیار کنی یکی محبت بمرشد وپیر خود ومرشد و
پیر نه آنست که باو رسم مریدی اختیار کند وگوید من مرید او شدم واو پیر منست

ودر مردم این حرف [illegible] بهمان ست که او را دانند که محبوب ست
و محبت با و درست کند و او را در جهان وسیلهٔ درگاه حق سازند و دل را باو ارتباط
کلی واقع شود و هر چه او گوید بکنند و برخلاف او نروند و چون این معنی حاصل شود
نسبت پیری و مریدی راست گردد و احتیاج بچیز دیگر نماند دوم آنکه همیشه
بیاد خدا باشی و یاد خدا آنست که همیشه در دل این معنی داری که غیر خدا هیچ چیز نیست
هر چه هست ظهور اوست بلکه عین خود اوست و نور اوست و چون این خیال
همیشه در دل باشد امید ست که بحق برسی و باید بیاد هر چه فرموده است
کند و از نا فرموده پرهیز نماید و انکار از میان بردارد و صفات ذمیمه بصفات
حمیده بدل کند ای دوست کار من اینست غیر ازین همه هیچ



شکر فراوان و منت بی پایان مر خداوند دو جهان را که درین ایام مسرت و
میمنت انجام این مجموعهٔ رسائل ستهٔ ضروریه کار آمد حضرات صوفیه
حسب اشارت سراپا خیر و بشارت حافظ محمد عبد الستار خانصاحب
دام برج التجارت در مطبع فیض رسان لکهنؤ
باهتمام بندهٔ عصیان ممتلی ضامن علی
بتاریخ ۱۵ ر رمضان المبارک
سنه ۱۳۱۰ هجری طبع
شد

